

تفسیر موضوعی المیزان

ویرایش ۷۷ کتاب جیبی از معارف قرآن در المیزان

کتاب سی و یکم

مشخصات قرآن

و تاریخ وحی و تنظیم و تفسیر

تألیف: سید مهدی امین

(تجدید نظر: ۱۳۹۴)

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

بسیار می‌شود که مردم، عملی را که می‌کنند و یا می‌خواهند آغاز آن کنند، عمل خود را با نام عزیزی و یا بزرگی آغاز می‌کنند، تا به این وسیله مبارک و پر اثر شود و نیز آبرویی و احترامی به خود بگیرد و یا حداقل باعث شود که هر وقت نام آن عمل و یا یاد آن به میان می‌آید، به یاد آن عزیز نیز بیفتند.

این معنا در کلام خدای تعالی نیز جریان یافته، خدای تعالی کلام خود را به نام خود که عزیزترین نام است آغاز کرده، تا آن چه که در کلامش هست نشان او را داشته باشد و مرتبط با نام او باشد و نیز ادبی باشد تا بندگان خود را به آن ادب مؤدب کند و بیاموزد تا در اعمال و افعال و گفتارهایش این ادب را رعایت و آن را با نام وی آغاز نموده، نشان وی را بدان بزند، تا عملش خدایی شده، صفات اعمال خدا را داشته باشد و مقصود اصلی از آن اعمال، خدا و رضای او باشد و در نتیجه باطل و هالك و ناقص و ناتمام نماند، چون به نام خدایی آغاز شده که هلاك و بطلان در او راه ندارد^(۱) ... و

« من به نام خدا آغاز می‌کنم! »

۱- المیزان ج ۱، ص ۲۶.

فهرست مطالب

مقدمه مولف:

صفحه: ۹

بخش اول: قرآن، کتاب خدا و آنچه باید درباره آن دانست!

۱۱

فصل اول: وحی و اقسام آن

تعریف وحی، و جنبه های مختلف آن

۱- تعریف وحی:

۲- آثار و نتایج وحی:

۳- محتوای وحی:

۴- وحی و انزال کتاب و میزان

اقسام وحی

وحی، و علم به معارف تفصیلی

آیا همه سخنان پیامبر وحی است؟

مفهوم رسول، نبی، و محدث

۱- رسول:

۲- نبی:

۳- محدث یا محدثه:

محدثین مشهور در تاریخ ادیان

وحی بدون واسطه در معراج رسول الله "ص"

مفهوم عبارات به کار رفته در آیات معراج

۱- « شَدِيدُ الْقُوَى »

۲- « ذُو مِرَّةٍ »

۳- « فَاسْتَوَى »

۴- « أَفْقَ الْأَعْلَى »

۵- « ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى! »

۶- « قَابَ قَوْسَيْنِ »

۷- « مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَى! »

دیدار با چشم دل یا ادراک شهودی

عروج تا سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى

سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى کجاست؟

جنت المأوی کجاست؟

او هرچه دید، درست دید!

۲۵

فصل دوم: جبرئیل، فرشته وحی، و آورنده روح

روح امانت دار

مفهوم قلب در قرآن

جبرئیل، و نزول قرآن به قلب پیامبر

فرشتگان وحی

چگونگی دریافت وحی رسول الله "ص"

چگونه پیامبر جبرئیل را می شناخت؟
 همراهی روح با رسول الله "ص" و ائمه
 افق مبین، و مشاهدات رسول الله "ص"
 مشخصات ششگانه جبرئیل
 جبرئیل، و سلامت مسیر وحی
 عدم تعجیل در دریافت وحی

۳۳

فصل سوم: شب قدر و نزول قرآن

شبی که قرآن نازل شد!
 مفهوم قدر چیست؟
 تکرار شب قدر در هر سال
 دلیل فضیلت شب قدر
 نزول روح و ملائکه در شب قدر
 امر چیست؟
 مفهوم سلامت در شب قدر
 مبارك بودن شب قدر
 تعیین شب قدر
 قرآن و زمان نزول آن
 نزول آبی و تدریجی قرآن
 چرا قرآن یکجا نازل نشد؟
 نحوه تلقی قرآن و قرانت آن

نزول قرآن، و صبر بر حکم پروردگار

۴۷

فصل چهارم: اولین روزهای نزول قرآن

اولین سوره قرآن
 نماز قبل از بعثت
 ای جامه به خود پیچیده، برخیز!
 قرآن، قولی سنگین!
 فلسفه نماز شب پیامبر
 اولین سوره ها و اولین فرازهای قرآن
 روایات اولین مراحل نزول قرآن

۱- روایت عایشه:

۲- روایت ابن شهاب:

۳- روایت ابن شداد:

تحلیل، و اشکال روایات:

۱- نسبت شك به رسول الله "ص":

۲- نسبت عدم اطمینان و ایمان به رسالت:

پیامبر امی، و نزول قرآن

نحوه قرانت قرآن برای رسول الله "ص"

چگونگی و موقعیت تذکر دادن پیامبر

۶۱

فصل پنجم: تاریخ جمع آوری قرآن

دفعات جمع آوری قرآن
 پایداری و حفظ اوصاف قرآن
 آموزش، و ثبت قرآن در عهد رسول الله "ص"
 مستندات مربوط به جمع آوری قرآن در عهد رسول الله "ص"
 جمع آوری قرآن در زمان ابوبکر
 مستندات تاریخ نویسان :
 جمع آوری قرآن در زمان عثمان
 جریان مصحف ابن مسعود
 مستندات مربوط به جمع آوری قرآن در زمان عثمان
 روایات مندرج در اتقان:
 دفاع تاریخی اباندر از آیات وحی
 ترتیب سوره های قرآن

۷۴

فصل ششم: مشخصات مطالب قرآن**تقسیمات قرآن**

۱- سوره های قرآن
 ۲- آیه های قرآن
 يك آیه - يك قطعه از کلام خدا
 عدد سوره های قرآن
 عدد آیه های قرآن
 ردیف نزول سوره های قرآن
 الف. سوره های مکی (به تعداد ۸۵ سوره):
 ب. سوره های مدنی (به تعداد ۲۸ سوره):
 هدف مشخص هر سوره قرآن
 آیات قرآن و دلالت آنها
 دلیل آیه آیه بودن قرآن
 مفهوم حروف مقطعه در قرآن
 رد نظرات مفسرین درباره حروف مقطعه
 حروف مقطعه، بعنوان رابط مطالب سوره ها
 حروف مقطعه، بعنوان کد یا رمز بین خدا و رسولش
 رمز سوگندهای قرآن
 بیان مثل و استفاده از آن در قرآن
 سورة استثنائی فاتحة الكتاب
 بسم الله الرحمن الرحيم

۹۰

فصل هفتم: هدف نزول قرآن و امتیازات آن

قرآن، يك ذکر جهانی
 ذکري جاودان
 ذکر نازل شده از خدا

قرآن، تبیان کل شیء

احسن الحدیث!

۱- احسن حدیث:

۲- کتاب متشابه:

۳- مثنایی:

تأثیر روحانی صوت قرآن در انسان

قرآن، شفا و رحمت برای مؤمنین

قرآن، نور نازل شده از خدا

جایگاه قرآن در امّ الکتاب

امّ الکتاب و لوح محفوظ

قرآن کریم در کتاب مکنون

مفهوم لمس کردن قرآن

پاکان مطهر چه کسانی هستند؟

زبان قرآن

قرآن عربی، و جهانی

عدم تأثیر زبان در هدایت و شفا بودن قرآن

قرآن، فرقان بین حق و باطل

قرآن، قول الفصل

حق همراه قرآن

آیات حقانیت قرآن در آفاق و انفس

حقانیت قرآن، یک ضرورت عقلی

باطل در قرآن راه ندارد!

قرآن بدون انحراف

مفهوم قرآن، قولی سنگین

قرآن شعر نیست!

ظاهر و باطن قرآن

۱۱۳

فصل هشتم: اعجاز قرآن

تأیید خدا بر معجزه بودن قرآن

قرآن از چه لحاظ معجزه است؟

علم و معرفت، دلیل اعجاز قرآن

زندگی پیامبر، دلیل اعجاز قرآن

سایر دلایل اعجاز قرآن

۱- اخبار غیبی از گذشتگان:

۲- خبر از حوادث آینده:

۳- بیان حقایق علمی:

۴- خبر حوادث آینده اسلام:

۵- عدم اختلاف در معارف، و نظم یکسان قرآن:

۶- عدم اختلاف در بیان اصول و معارف:

۷- اعجاز در بلاغت قرآن:

۱۲۳

فصل نهم: اخبار غیبی در قرآن

پیش گونی تاریخی شکست و پیروزی روم
پیش بینی تحولات اجتماعی- سیاسی مسلمان
اخبار غیبی قرآن از تحولات اجتماعی
طبقه بندی بیانات غیبی پیامبر خاتم "ص"

- ۱- وضع حکومت ها در زمانهای پیش بینی شده :
- ۲- وضع جامعه و اخلاق اجتماعی و خانواده در زمانهای پیش بینی شده :
- ۳- وضع دین و دینداران در زمانهای پیش بینی شده :
- ۴- وقوع حوادث طبیعی، و ظهور علایم آخرالزمان :

۱۳۰

فصل دهم: تفسیر قرآن، و تاریخ آن**تاریخ تفسیر قرآن و تحولات آن**

- ۱- معنای تفسیر:
- ۲- تاریخ آغاز تفسیر:
- ۳- طبقه اول مفسرین:
- ۴- طبقه دوم مفسرین:
- ۵- روایات، و اسرائیلیات:
- ۶- بحث های کلامی:
- ۷- فلسفه یونان، و مباحث عقلی:
- ۸- مکاتب صوفیه:
- ۹- جمود فکری:
- ۱۰- اختلاف مذاهب:
- ۱۱- اختلاف تفاسیر:

نقد و بررسی خطاهای مفسرین مذاهب مختلف:

- ۱- نقد خطای محدثین:
- ۲- نقد خطای متکلمین:
- ۳- نقد خطای فلاسفه:
- ۱-۳ مشائیان و قرآن:
- ۲-۳ متصوفه و قرآن:

تفسیر قرآن در عصر حاضر

- ۱- پیروان اصالت ماده، و قرآن:
 - ۲- تحمیل تنوری های علمی بر قرآن:
- عدم اختلاف در معنای ظاهری آیات
اختلاف در مصادیق کلمات
اصول واقعی تفسیر

دو نوع طرز تفسیر

طرز تفسیر رسول الله "ص" و اهل بیت "ع"
روش تفسیر مرحوم علامه طباطبائی در المیزان
معارف قرآن در المیزان

کلیداصلي تفسیر اخباري،

دوقاعده در معارف قرآنی

شان نزول آیات و قابلیت انطباق آن

۱۴۶

فصل یازدهم: تأویل قرآن و محکمت و متشابهات

مباحث تاریخی در محکمت و متشابهات و تأویل

ماهیت آیات محکم و متشابه

۱- محکم:

۲- متشابه:

دلیل وجود آیات متشابه در قرآن

مفهوم تأویل قرآن

نمونه تأویل حوادث در داستان خضر و موسی «ع»

ظاهر حوادث در داستان موسی و خضر «ع»

تأویل حوادث از زبان خضر «ع»

آیا علم به تأویل مختص خداست؟

تجویز علم به تأویل به غیر خدای تعالی

مفاسد طلب تأویل متشابهات و پیروی آنها

۱۵۵

فصل دوازدهم: نفی تحریف و اختلاف در قرآن

عدم اختلاف در قرآن

شمول همه جانبه قرآن

جاودانگی و ثبات قرآن

عدم تحریف در قرآن به نقل روایات

طرفداران تحریف قرآن، و رد نظرات آنها

جابجائی و عدم ثبت

اختلاف بین مصحف ها

نظرات علامه طباطبائی در رد نظریه تحریف قرآن

۱- فساد ناشی از تمسك به اخبار برای اثبات تحریف قرآن:

۲- فساد ناشی از مخالفت اخبار با قرآن:

۳- فساد ناشی از نفوذ اسرانیلیات:

۴- فساد ناشی از سوره ها و آیه های ساختگی:

موضوع قرآن علی علیه السلام

۱- فساد ناشی از قبول نظریه رد قرآن علی «ع»:

قرآن و تأیید صاحبان مصحف

تحریف یا فراموشی

۱۶۸

فصل سیزدهم: ناسخ و منسوخ در قرآن

نسخ یا تمام شدن عمر حکمی از احکام

آیت چیست؟

نسخ جهات آیت

توضیح علی علیه السلام از آیات ناسخ و منسوخ

ناسخ و منسوخ، و قضا و بداء

مقدمه مؤلف

إِنَّهُ لَفُرْآنٌ كَرِيمٌ
فِي كِتَابٍ مَكْنُونٍ
لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ

« این قرآنی است کریم! »

« در کتابی مکنون! »

« که جز دست پاکان و فهم خاصان بدان نرسد! »

(۷۷ - ۷۹ / واقعه)

این کتاب به منزله يك «کتاب مرجع» یا فرهنگ معارف قرآن است که از «تفسیر المیزان» انتخاب و تلخیص و بر حسب موضوع، طبقه‌بندی شده است.

در یک « طبقه بندی کلی» از موضوعات قرآن کریم در تفسیر المیزان قریب ۷۷ عنوان انتخاب شد که هر يك یا چند موضوع، عنوانی برای تهیه يك کتاب در نظر گرفته شد. هر کتاب در داخل خود به چندین فصل یا عنوان فرعی تقسیم گردید. هر فصل نیز به سرفصل‌هایی تقسیم شد. در این سرفصل‌ها، آیات و مفاهیم قرآنی از متن تفسیر المیزان انتخاب و پس از تلخیص، به روال منطقی طبقه‌بندی و درج گردید، به طوری که خواننده جوان و محقق ما با مطالعه این مطالب کوتاه وارد جهان شگفت‌انگیز آیات و معارف قرآن عظیم گردد.

تعدادی از این مجلدات هم گفتارهای مربوط به همین موضوعات و همچنین تحقیقاتی است که علامه طباطبائی رضوان الله علیه درباره اهداف آیات و سوره های قرآن کریم به عمل آورده است. آخرین مجلد منتخبی خلاصه از ۲۱ جلد قبلی است. در نظر گرفته شد این مجلدات بر اساس سلیقه خوانندگان در شکل ها و قطع های مختلف آماده شود. در قطع وزیری تعداد این مجلدات به ۲۲ رسید. در قطع جیبی نیز چند بخش از هر کتاب اصلی، عنوان یک کتاب در نظر گرفته شد و در نتیجه به ۷۷ جلد رسید.

کتاب حاضر یکی از ۷۷ جلد جیبی است که برای احتراز از تکرار، مقدمه ها و فهرست عناوین موجود در کتاب اصلی، در آن تکرار نشده است.

... و همه توفیقاتی که از جانب حق تعالی برای تألیف این کتاب به بنده خود داده شده، ثواب و توشه راهی است که روح پاک و مقدس علامه طباطبائی بزرگوار به امت اسلام در سراسر جهان پخش کرده است. روحش با فاتحه ای از صمیم دل همه مان شاد باد!

و نیز... همسر مهربانم که در آخر این سالها روحش به مهمانی خدا رفت، سال های طولانی یار راه متحمل من بود... سائل فاتحه و یاسین است!

سید مهدی (حبیبی) امین

بخش اول

قرآن

کتاب خدا

و آنچه باید درباره آن دانست!

فصل اول

وحی و اقسام آن

مستند: آیه ۳ و ۸ و ۱۳ و ۱۷ سوره شوری «كَذَلِكَ يُوحَىٰ إِلَيْكَ وَ إِلَىٰ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ...!»

المیزان ج ۳۵ ص ۱۵ و ۲۸ و ۴۵ و ۶۳

تعریف وحی، و جنبه های مختلف آن

خدای سبحان در سوره شوری محور اصلی را بیان وحی و تعریف حقیقت آن، و اشاره به هدف از آن، و نتایجی که دارد، قرار داده است.

۱- تعریف وحی:

خدای سبحان تعریف مطلق وحی را تشبیه کرده به وحیی که به آن در سوره مزبور اشاره فرموده است. یعنی می فرماید:

- وحی به طور کلی مثل وحی همین سوره است!

و اضافه فرموده که نظیر وحی این سوره به همه شما امت های بشری وحی می شد. وحی یک سنت الهی است که همواره در نسل های بشر جریان داشته است و آن یک مطلب نوظهور و بی سابقه نیست:

- « وحیی که ما به خصوص شما انبیاء یکی پس از دیگری می فرستیم،

یک سنت جاریه و دیرینه است،

مثل همین وحیی که در گرفتن این سوره داری می بینی! »

۲- آثار و نتایج وحی:

در آیات بعدی سوره مسئله وحی را معرفی می کند نه از نظر خود آن بلکه از نظر نتایجی که مترتب بر آن است.

در آنجا می فرماید:

- غرض از وحی انذار مردم است، مخصوصاً اندازی که مربوط به روز قیامت

است، روزی که همه مردم در آن جمع می شوند و فریقی به سوی بهشت و

فریقی دیگر به سوی آتش می روند!

چون اگر مردم به چنین روزی تهدید و انذار نشوند، دعوت دینی به نتیجه نمی رسد و تبلیغ دینی سودی نمی بخشد!

آنگاه این نکته را بیان می فرماید که:

- دو فریق شدن مردم چیزی است که مشیت الهی بدان تعلق گرفته است و به همین منظور دین را برای مردم تشریح فرمود، و از راه وحی مردم را از روز جمع انذار نمود، چون او ولی مردم است، و همان خدائی است که مردم را بعد از مردن زنده می کند و بین آنان در آنچه اختلاف می کردند، حکم می فرماید:
- « و نیز این چنین به سویت وحی کردیم قرآنی عربی را ،
تا مردم مکه ” ام القری “ و پیرامون آن را انذار کنی و ...! »

۳- محتوای وحی:

در قسمت سوم از آیات سوره شوری، خدای تعالی وحی را از نظر مفاد و محتوای تعریف می کند، و محتوای وحی عبارت است از دین الهی واحدی که باید تمامی ابناء بشر به آن یک دین بگروند، و آن را سنت و روش زندگی خود و راه به سوی سعادت خویش بگیرند!

البته در این فصل به مناسبت این را نیز بیان می کند که:

- شریعت محمدی جامع ترین شریعی است که از ناحیه خدا نازل شده است، و نیز اختلافهایی که در این دین واحد پیدا شده، از ناحیه وحی آسمانی نیست، بلکه از ناحیه ستمکاری و یاغی گری هائی است که عده ای با علم بدانچه می کنند، در دین خدا به راه انداختند:

- « برایتان از دین همان را تشریح کرد،

که نوح را بدان توصیه نمود،

و آنچه ما به تو وحی کردیم،

و به ابراهیم و موسی و عیسی توصیه نمودیم،

این بود که:

- دین را بپا دارید!

- و در آن تفرقه راه میندازید ...! »

در این آیه بین حضرت نوح و رسول خدا "ص" مقابله افتاده است و ظاهر این مقابله می رساند که مراد به آن چه به رسول خدا "ص" وحی شده T معارف و احکامی است که مخصوص شریعت اوست! در مورد شریعت اسلام فرمود: « وحی کردیم! » ولی در مورد شریعت نوح و ابراهیم علیهما السلام فرمود: « وصیت کردیم! » و این به دلیل آن است که شریعت نوح و ابراهیم چند حکم بیشتر نبود و تنها به مسائلی که خیلی مورد اهمیت بوده سفارش شده است ولی درباره شریعت اسلام همه چیز را شامل است.

۴- وحی و انزال کتاب و میزان

- «خدا همان کس است که کتاب را بحق و نیز میزان را نازل کرد...!»
 مراد به کتاب وحیی است که مشتمل بر شریعت و دین باشد، شریعت قرینی که در مجتمع بشری حاکم باشد.
 منظور از کتاب در قرآن کریم، شریعت و دین است، و معنای انزال آن بحق، این است که این کتاب حق محض است، و آمیخته با اختلافهای شیطانی و نفسانی نیست.
 کلمه میزان به معنای هر مقیاسی است که اشیاء با آن سنجیده می شوند و مراد به آن همان دینی است که کتاب مشتمل بر آن است و از این جهت دین را میزان نامیده که عقاید و اعمال به وسیله آن سنجش می شود و در نتیجه روز قیامت هم بر طبق آن سنجش محاسبه و جزاء داده می شود!
پس میزان عبارت است از دین با اصول و فروع آن!

مستند: آیه ۵۱ سوره شوری "وَمَا كَانَ لِنَشْرِ أَنْ يُكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحِيًّا أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا...!"

المیزان ج ۳۵ ص ۱۱۸

اقسام وحی

در این آیه، خدای سبحان وحی را در سه قسم مشخص می کند و می فرماید: - سخن گفتن خدا با بندگان به یکی از سه طریق زیر است:

۱- به وسیله وحی،

۲- از پس پرده و حجاب،

۳- به وسیله ارسال رسول،

که به اذن خود هرچه بخواهد به آن رسول وحی می کند.

آنگاه می فرماید که پیام های خود را به این سه طریق بر رسول خدا "ص" وحی می کند و آنچه از ناحیه خدای تعالی به آن جناب وحی شده، قبل از وحی، در نفس آن جناب سابقه نداشته است! یعنی آن جناب به هیچ یک از معارفی که به وی وحی شد، قبلاً آگاهی نداشته است. و این وحی است که نوری است الهی، و خدای تعالی هر یک از بندگان خود را بخواهد به این هدایت اختصاص می دهد و او را مورد وحی خود قرار می دهد و به دنبالش هر یک از بندگان را که بخواهد به وسیله پیامبرش و به اذن خودش هدایت می فرماید.

اطلاق عبارت "کلام خدا" بر قرآن کریم، که فعل خاصی از خداست، اطلاق حقیقی یا مجازی است. این اطلاق به هر جور که باشد در قرآن کریم آمده است. وحی هم که انبیاء علیهم السلام از خدای تعالی می گیرند، از مصادیق کلام است.

” وحی “ و دو قسم بعد از آن، یعنی « تکلم از وراء حجاب » و « ارسال رسول » هر سه از مصادیق تکلم خداست، البته مصداق اعم از حقیقی و مجازی. پس هر سه نوع تکلمی که در آیه فوق ذکر شده، نوعی از تکلم با بشر است.

نکته دیگری که در این آیه هست، این است که این سه قسم را با کلمه ”یا“ به یکدیگر عطف کرده، و ظاهر این کلمه آن است که سه قسم نامبرده با هم فرق دارند و باید هم همینطور باشد، چون می بینیم دو قسم اخیر را مقید به قیدی کرده – یکی را مقید به حجاب و دیگری را مقید به ارسال رسول – ولی اولی را به هیچ قیدی مقید نکرده است، و ظاهر این مقابله آن است که مراد به قسم اول تکلم خفی باشد، تکلمی که هیچ واسطه ای بین خدا و طرف مقابلش نباشد، در حالی که در دو نوع بعدی تکلم با واسطه انجام شده است.

چیزی که هست، در یکی واسطه رسول است، که وحی را از مبدأ وحی می گیرد، و به پیامبر می رساند، و در دیگری آن واسطه حجاب است، که خودش رساننده وحی نیست، ولی وحی از ماوراء آن صورت می گیرد.

قسم سوم، که عبارت است از وحی به وسیله رسول، که همان فرشته وحی باشد، پیام خدا نخست به او داده می شود، و او هر چه را خدای سبحان اذن داده باشد، به پیامبر وحی می کند.

قسم دوم از وحی که وحی از ماوراء حجاب است، وحی با واسطه است، و واسطه اش همان حجاب است. چیزی که هست، این واسطه مانند واسطه در قسم سوم، خودش وحی نمی کند، تنها وحی از وراء آن آغاز می شود، و آغاز شدنش را از کلمه ” مِنْ – از “ که برای ابتداء است، استفاده می کنیم.

کلمه ” وراء “ در اینجا به معنی ” پشت “ نیست، بلکه به معنی بیرون هر چیزی و آن فضائی است که محیط به آن چیز است. و این قسم تکلم، که تکلم از ماوراء حجاب باشد، مانند تکلم خدای تعالی با موسی در کوه طور است:

- « همینکه نزدیک آن درخت آمد،

از کرانه وادی ایمن،

که در بقعة مبارک واقع است،

از درخت ندا شد»

و نیز از همین قسم است وحی هائی که در عالم رؤیا به انبیاء ”ع“ می شده است.

و قسم اول از تکلم، تکلمی است که خدای تعالی با پیامبر گرامی اسلام، و بدون واسطه جبرئیل می کرد، که در آن نه رسول ملکی یعنی ” جبرئیل “ واسطه بود، و نه هیچ گونه حجابی که فرض شود.

و چون وحی در تمامی این اقسام مختلف نسبتی به خدای تعالی دارد لذا می توان وحی را به طور مطلق به خدای تعالی نسبت داد، و مستند به او کرد.

ساده تر بگوئیم، می توان در هر سه قسم از وحی گفت: خدا چنین وحی کرده است بدون قیدی که معین کند منظور کدام يك از اقسام وحی است، و به همین عنایت است که

تمامی اقسام وحی در کلام خدای تعالی به خدا مستند شده است:

- « ما به سوي تو وحی کردیم، همچنانکه به نوح، و انبیاء بعد از او وحی کردیم! » (نساء ۱۶۳)
- « قبل از تو نفرستادیم مگر مردانی که، به ایشان نیز وحی می کردیم! » (نحل ۴۳)

مستند: آیه ۵۲ سوره شوری « وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِّنْ أَمْرِنَا » المیزان ج ۳۵ ص ۱۲۲

وحی، و علم به معارف تفصیلی

ظاهر آیات این سوره و روایات بسیار تأکید می کنند که رسول خدا "ص" همانطور که با وساطت جبرئیل وحی الهی را می گرفت، همچنین گاهی هم در خواب آن را دریافت می کرد. و گاهی نیز بدون واسطه آن را تلقی می فرمود. با اشاره به این امر در آیه فوق می فرماید:

- « و همینطور ما روحی از امر خود را به سويت وحی کردیم، و گر نه تو نه می دانستی کتاب چیست و نه می دانستی ایمان چیست؟ و لکن ما بودیم که آن را نوری کردیم، تا به وسیله آن هر که از بندگان را خواستیم، هدایت کنیم! و تو به یقین، به سوي صراط مستقیم هدایت می کنی ! »

آیه شریفه در مقام بیان این معناست که آنچه رسول خدا "ص" دارد و مردم را هم به سويش می خواند، همه از ناحیه خدای سبحان است، نه از ناحیه خودش، و آنچه خدا به وی موهبت فرموده، به وسیله نبوت، و سپس وحی بوده است، بنابراین مراد به اینکه می فرماید:

- تو خودت درایت و فهم حقایق کتاب را نداشتی!
- این است که معارف جزئی عقاید و شرایع عملی اش را که در کتاب آمده، خودت قبلاً نمی دانستی! درست هم هست، برای اینکه خدای تعالی بعد از نبوت و وحی علم به این جزئیات را به او داد.

و مراد به اینکه فرمود:

- و تو نه می دانستی ایمان چیست ؟
- این است که تو واجد ایمان و التزام تفصیلی به يك يك معارف حقه و اعمال صالح نبودی، و اگر بررسی چرا ایمان را به اعمال صالح تفسیر کردیم، می گوئیم در قرآن کریم، این استعمال آمده است، آنجا که می فرماید:

- ما كَانَ اللَّهُ لِيُضِيعَ إِيمَانَكُمْ - خدا چنین نبوده که عمل شما را ضایع کند!

پس معنای آیه این می شود که:

- تو قبل از وحی روح، علمی به کتاب و معارف و شرایعی که در آن است، نداشتی، و متصف به این ایمان، که بعد از وحی، دارا شدی، نبودی، و ایمان

و التزام به يك يك عقايد و اعمال ديني را نداشته!

آیه مورد بحث منافات ندارد با اینکه آن جناب قبل از بعثت هم ایمان به خدا داشته باشد، و اعمالش همه صالح باشند، چون آنچه در این آیه نفي شده، علم به تفصیل و جزئیات معارفی است که در کتاب آمده، و التزام اعتقادی و عملی به آن معارف است، و معلوم است که نفي علم و التزام تفصیلی ملازم با نفي التزام اجمالی به ایمان خدا و خضوع در برابر حق نیست!

پس حال رسول الله "ص" قبل از بعثت با حال آنجناب در بعد از بعثت فرق داشته است و آیه شریفه می فرماید، آنچه بعد از نبوت دارا شد، خدای تعالی از طریق وحی به او داد و خودش در آن نقشی نداشته است!

مستند: آیه ۳ سورة نجم " وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ...! " المیزان ج ۳۷ ص ۵۴

آیا همه سخنان پیامبر وحی است؟

« پیامبر از روی هوا سخن نمی گوید و آنچه می گوید جز وحی نازل شده به او نیست! »

هرچند عبارت « آنچه می گوید، » مطلق است، و هوای نفس از مطلق سخنان پیامبر نفي شده، (حتی در سخنان روزمره ای که در داخل خانه اش دارد،) و لکن از آنجائی که در این آیات خطاب « همنشین شما، » به مشرکین است، مشرکین که دعوت او را و قرآنی را که برایشان می خواند دروغ و خیال و افتراء بر خدا می پنداشتند لذا به خاطر این قرینه مقامی می توان گفت:

- منظور این است که آن جناب در آنچه که شما مشرکین را به سوی آن می خواند و آنچه که از قرآن برایتان تلاوت می کند، سخنانش ناشی از هوای نفس نیست و به رأی خود چیزی نمی گوید بلکه هرچه در این باب می گوید، وحی است که خدای تعالی به او می کند.

مستند: آیه ۴۲ سورة آل عمران " وَ إِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ...! " المیزان ج ۶ ص ۵۱

مفهوم رسول، نبی، و محدث

حضرت صادق علیه السلام درباره تفاوت "رسول" با "نبی" و "محدث یا محدثه" چنین فرموده است:

رسول:

«رسول» ملك را با چشم مي بيند، كه رسالت الهي را به سوي او مي آورد، و به او مي گوید: خدا چنين و چنان تو را امر مي كند؛ و بسا كه با رسالت رسول «نبوت» هم همراه باشد.

نبي:

«نبي» با چشم ملك را نمي بيند، بلكه وحی به قلبش نازل مي شود پس چون شخص بيهوش شده در خواب آنها را درك مي كند... و خدا چنان آن را آشكار مي نمايد كه بدان علم حاصل مي كند لکن خود ملك را نمي بيند.

توضیح: آن قسم از وحی كه عبارت از سخن گفتن خداوند سبحان با بنده اش باشد، ذاتاً موجب علم يقيني است و احتیاج به دليل ندارد.

اما موضوع «**خواب نبي**» يعني خوابي كه شخص نبي در آن وحی الهي را درك مي كند غير از رؤيائي است كه براي افراد عادي انسان در خوابهاي شبانه روز پيش مي آید. خواب نبي را بيشتتر شبیه به حالت بيهوشي معرفي کرده اند. پس آن حالي است كه در آن حواس شخص نبي سكونت پيدا مي كند و چنانكه ما در بيداري چيزهائي مشاهده مي كنيم، او هم در آن حالت مطالبی را مشاهده و درك مي كند. خداوند متعال هم طوري او را به جانب حق و صواب ارشاد مي كند كه به طور يقين مي فهمد آنچه به او وحی شده از جانب خداوند سبحان بوده و از تصرفات شيطاني نيست!

تشخيص القانات ملكی: بايد گفت، كيفيت پيدا كردن علم به اينكه آنچه پيامبر شنیده

كلام ملك است نه وسوسة شيطان، با تأييد الهي و ارشاد و راهنمائي اوست.

وسوسة شيطاني اگر موضوع باطلاي باشد، كه در همان صورت باطلش به انسان

مؤمن القاء شود، مؤمن آن را حديث ملائكه محسوب نخواهد كرد!

هر حديث و خاطره اي كه به انسان القاء شد و همراهش طمأنينه و وقار بود، خود

دليل است بر رحماني بودن آن، بالعكس اگر اضطراب و تزلزلي همراه داشت،

دليل شيطاني بودنش مي شود.

همچنين همراه داشتن عجله و جزع يا سبكي و خفت نيز دليل شيطاني بودن آن

است!

۱- محدث يا محدثه:

«محدث» كسي است كه صوت ملك را بشنود، لکن صاحب صوت را مشاهده نكند

و حاضر نبيند. (نقل از زراره در كتاب بصاير)

اما «محدث يا محدثه» صوت ملك را مي شنود، ولكن شنيدن قلبي نه حسي!

شنیدن صدای ملك مخصوص به خود ” محدث یا محدثه “ است، و يك امر قلبی است، و دیگران در آن شرکتی ندارند. ملاك اصلي ” محدث “ بودن آن است که صوت ملك را بشنود، و دیدن خود ملك لازم نیست، ولي اگر به کسی اتفاق افتد که در حین شنیدن صوت، ملك را هم مشاهده نماید، مانعی نیست، مانند مریم ”س“ که در حین شنیدن صدای ملك، خود ملك را نیز می دید. **فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا** - (که در واقع، صورت متمثل شده ملك را می بیند، نه حقیقت ملك را !)

محدثین مشهور در تاریخ ادیان

غیر از آنچه که در مورد محدثه بودن حضرت مریم ”س“ قبلاً بیان شد، در روایات اسلامی چنین آمده است:

حضرت صادق علیه السلام فرمود:

- ” علي “ علیه السلام محدث بود،

- ” سلمان “ هم محدث بود....

حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود:

- ... علي عليه السلام محدث بود... مثل او مثل ” صاحب سلیمان “ و

” صاحب موسی “ علیه السلام است، و مثل او مثل « ذوالقرنین » است ...،

فرمود: از علي عليه السلام پرسیدند:

- آیا ذوالقرنین پیغمبر بود؟ فرمود:

- نه، بلکه بنده ای بود که خدا را دوست می داشت، خدا هم او را دوست می

داشت!

او مودتش را برای خدا خالص کرد، خدا هم او را همانطور پاداش داد!

آری علي عليه السلام هم مثل ذوالقرنین بود.

(نقل از ابی بصیر و حمران بن اعین، در کافی)

مستند: آیه ۱۸۱ سوره نجم ” وَ النَّجْمِ إِذَا هَوَىٰ مَا ضَلَّٰ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَىٰ ...! “ المیزان ج ۳۷ ص ۵۲

وحی بدون واسطه در معراج رسول الله ”ص“

در این آیات وحیی را که به رسول خدا ”ص“ شده تصدیق و توصیف می نماید.

در اینجا روایات بسیار زیادی از ائمه اهل بیت علیهم السلام صادر شده است، که

به صراحت فرموده اند: مراد از این آیات این نیست که مطلق وحی را بیان و توصیف کند،

بلکه مراد بیان يك قسم وحی است، و آن وحی به طور شفاهی و رو در روست که در شب

معراج خدای سبحان با رسول گرامی خود داشته است.

پس این آیات می خواهد داستان معراج را بیان کند و ظاهر آیات هم خالی از تأیید

این روایات نیست و از کلمات بعضی از اصحاب از قبیل ابن عباس و انس و ابی سعید خدری و غیر ایشان، به طوری که از ایشان نقل شده، نیز همین معنی استفاده می شود. آیات چنین شروع می شود:

- « سوگند به نجم !

آن دم که در کرانه افق برای غروب می افتد،
همنشین شما - پیامبر - از آن طریقی که او را به هدف و غایت مطلوبش
برساند، بیرون نشده، و در اعتقاد و رأیش از آن طریقه خطا نرفته است!
و از روی هوا و هوس سخن نمی گوید،
آنچه می گوید به جز وحیی که به او می شود، نیست،
اسراری است که جبرئیل شدید القوا به وی آموخته است،
کسی که به خاطر رأی و عقل کاملش بر چنین مقامی مسلط شده است،
و در بلندترین افق جای گرفته است،
و در عین بلندی رتبه اش به خدا نزدیک و نزدیکتر شده است،
او رسول را آن قدر بالا برد که بیش از دو کمان و یا کمتر فاصله نماند،
در آنجا بود که به بنده خود وحی کرد، آنچه را که کرد،
قلب پیامبر آنچه را که دیده بود، صادق بود...! »

مفهوم عبارات به کار رفته در آیات معراج

« شَدِيدُ الْقَوِي »

مراد به شدید القوی به طوری که گفته اند، جبرئیل است. چون خدای تعالی او را در کلام مجیدش به این صفت یاد کرده و فرموده است:
« این قرآن سخن فرستاده ای است کریم، و دارای نیرو، که نزد خدای ذی العرش منزلتی دارد! » (تکویر ۲۰)
بعضی هم گفته اند: مراد به آن خود خدای سبحان است.

« نَوْمِرَةٌ »

منظور از نومره شدت و یا پختگی عقل و رأی است، و یا از ماده مرور گرفته شده است. البته آنهایی که آیه را وصف جبرئیل دانسته اند، در نتیجه این طور معنایش کرده اند که - همان جبرئیلی که در راه خدا شدت به خرج می دهد، و یا آن جبرئیلی که عقلی پخته دارد، و یا جبرئیلی که به نوعی از رسول خدا "ص" مرور و عبور می کند، با اینکه خودش در هواست.

بعضی هم گفته اند: مراد به «نومرّة» خود رسول خدا «ص» است، و اوست که در مقابل دستورات الهی شدید و سخت است و یا دارای عقل و رأی محکم است، و یا دارای نوعی مرور و عبور است که با داشتن آن می تواند به معراج برود.

« فاستوی »

منظور از فاستوی که به معنای استقامت و مسلط شدن بر کار است، این است که جبرئیل به همین صورت خلق شده، درآمد. همچنانکه در روایات هم آمده، جبرئیل برای رسول الله «ص» به صورتهای مختلفی ظاهر می شد، و تنها دو نوبت به صورت اصلی اش خود را به آن جناب نشان داد. ممکن هم هست که معنایش این باشد که جبرئیل با قوت خود مسلط شد بر آنچه مأمور انجامش شده بود. در صورتی که فاعل جمله را رسول الله «ص» بگیریم معنایش این می شود که رسول الله «ص» استقامت ورزیده و بر انجام مأموریت خود مستقر شد.

۴- « أفق الأعلى »

منظور افق اعلائی آسمان است، بدون اعتبار این که طرف شرقی آن باشد که به گفته بعضی ها افق شرقی از افق غربی بلندتر است، که حرف صحیحی نیست.

۵- « ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى »

ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى به معنای این است که جبرئیل سپس نزدیک رسول الله «ص» شد و به دامن وی دست آویخت تا با آن جناب به آسمانها عروج کند. (این در شرطی است که ضمیر را به جبرئیل برگردانیم، ولی اگر ضمیر را به رسول الله «ص» نسبت دهیم، معنی جمله این می شود که:

- رسول خدا به خدا نزدیک شد، و قرب خود را بازدید کرد!

۶- « قَابَ قَوْسَيْنِ »

عبارت قاب قوسین برای نشان دادن نزدیکی رسول خدا «ص» به کار رفته است، که می فرماید:

- « دوری او به قدر دو قوس، یا به قدر دو ذراع و یا کمتر از آن بود ! »

و در این حالت، خداوند تعالی می فرماید:

- « خدای تعالی وحی کرد به بنده اش، آنچه را که وحی کرد ! »

« ما كَذَّبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَى »

یعنی رویت فؤاد رسول خدا "ص" در آنچه که دید رویتی صادقانه بود.

دیدار با چشم دل یا ادراک شهودی

این تازگی ندارد که رویت را که در اصل به معنای دیدن چشم است، به فؤاد نسبت داده شود، چون برای انسان يك نوع ادراک شهودی هست که و رای ادراک هائی است که با یکی از حواس ظاهری و یا باطنی خود دارد، ادراکی است که نه چشم و گوش و سایر حواس ظاهری واسطه اند، و نه تخیل و فکر و سایر قوای باطنی، مانند اینکه مشاهده می کنیم که ما موجودی هستیم که می بینیم، که در این درک عیانی و شهودی نه چشم ما واسطه است و نه فکر ما، و همچنین از خود می بینیم که ما می شنویم، می بوئیم، می چشیم، و لمس می کنیم، و خیال می کنیم و فکر می کنیم، که در هیچ يك از این ادراک های شهودی ما با اینکه رویت و شهود است اما نه چشمی در کار است، و نه هیچ حواس ظاهری و باطنی دیگر!

آری، ما همانطور که محسوسات یکی از این حواس ظاهری و باطنی را درک می کنیم، این را هم درک می کنیم که فلان محسوس را با فلان حس درک می کنیم. و این درک دیگر ربطی به آن حس ندارد، بلکه کار نفس است، که در قرآن کریم از آن به فؤاد تعبیر فرموده است.

در آیه شریفه هیچ دلالتی که نشان دهد متعلق رویت خدای سبحان است، و خدا بوده که مرئی برای رسول الله "ص" واقع گردیده، نیست، بلکه آنچه مرئی آن جناب واقع شده، همان « افق اعلی » و « دنا » و « تَدَلَّى » بوده و نیز این بوده که آنچه به وی وحی می شود، خدا وحی کرده است و اینها همانهایی هستند که در آیات قبلی آمده بود، که همه اش از نوع و سنخ آیات خدائی برای آن جناب بوده است! و مؤید این گفتار آیه شریفه:

- « مَا زَاغَ الْبَصَرُ وَ مَا طَغَى، لَقَدْ رَأَى مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَى! »

است که می فرماید:

- « آنچه دیده بود از آیات کبرای پروردگارش بود! »

علاوه بر اینکه اگر هم فرض کنیم که منظور دیدن خود خدای تعالی است باز اشکال ندارد، زیرا دیدن خدا را به قلب نسبت داده است، و دیدن قلب غیر از دیدن چشم است، که تنها مربوط به اجسام است و تعلقش به خدای تعالی محال است!

عروج تا سِدْرَةَ الْمُنْتَهِي

- « با اینکه او را يك بار دیده بود،
نزد سدره منتهی،
که جنات المأوي آنجاست،
و هنگامی دیده بود که آنچه بر سدره احاطه داشت، آن را پوشانیده بود،
چشم او نه به کجی گرائیده بود،
و نه در دیدن طغیان کرده بود،
تا در نتیجه چیزی را دیده باشد که حقیقت نداشته باشد،
و چطور ممکن است چشم او دچار کژبینی و طغیان شده باشد؟
با اینکه آیات چندی از آیات کبرای پروردگارش را دیده بود! »

در این آیات می خواهد از يك نزول دیگر خبر دهد، غیر آن نزولی که در آیات سابق بود.

به نظر برخی از مفسرین، منظور از « نزله » نازل شدن جبرئیل بر رسول الله "ص" خواهد بود، نازل شدنش برای اینکه آن جناب را به معراج ببرد، و « رؤیت » در این آیه را هم تفسیر کرده اند به رؤیت جبرئیل به صورت اصلی به وسیله آن جناب، و در این حالت قسمت اول آیات را چنین تفسیر می کنند که: « جبرئیل يك بار دیگر به صورت اصلی اش در برابر رسول خدا "ص" در آمد تا به معراجش ببرد، و این جریان کنار سدره منتهی واقع شد. »

نظر دیگری نیز هست که آیه را چنین معنی می کند:

- « رسول خدا يك بار دیگر نزد سدره المنتهی نازل شد و این وقتی بود که به معراج می رفت و در آن نزله خدا را مانند نزله اول با قلب خود دیدار کرد! »
مراد از رؤیت در این تفسیر رؤیت قلبی است و مراد به نزله اخری هم نازل شدن رسول الله "ص" در معراج به کنار سدره المنتهی است.

سِدْرَةَ الْمُنْتَهِي کجاست؟

منظور از " منتهی " در این آیه شاید منتهای آسمانها باشد، به دلیل اینکه می فرماید: جنت المأوي پهلوي آن است. و ما می دانیم که جنت مأوي در آسمانهاست، چون در آیه: « وَ فِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ وَ مَا تُوَعَدُونَ! » (ذاریات ۲۲) فرموده:

- « هم رزق شما در آسمانهاست،
و هم آن بهشتی که وعده داده شده اید! »

اما اینکه این درخت سدره چه درختی است، در کلام خدای تعالی چیزی که تفسیرش

کرده باشد، نیافتیم، و مثل این که بنای خدای تعالی در اینجا بر این است که به طور مبهم و با اشاره سخن گوید.

مؤید این معنا جمله: « **إِذْ يَغْشَى السِّدْرَةَ مَا يَغْشَى!** » است، که در آن سخن از مستوری رفته است.

در روایات هم تفسیر شده به درختی که فوق آسمان هفتم قرار دارد و اعمال بندگان خدا تا آنجا بالا می رود!

جنت المأوی کجاست؟

آن بهشتی است که مؤمنین برای همیشه در آن منزل می کنند، چون بهشت دیگری هست موقت، و آن بهشت برزخ است، که مدتش تا روز قیامت تمام می شود و جنت مأوی بعد از قیامت است!

- « مؤمنین جنت مأوی دارند،

و به پاداش کارهای نیکی که می کرده اند،

در آنجا نازل می شوند! » (سجده ۱۹)

- « چون قیامت بیاید ...

پس به درستی جنت منزلگاه خواهد بود! » (نازعات ۴۱)

این جنت به طوری که آیه ۲۲ سوره ذاریات دلالت می کند در آسمان واقع است:

- « آن زمان که احاطه می یابد به سدره، آنچه احاطه می یابد! »

در این آیه هم خدای تعالی مطلب را مبهم گذاشته و فرموده که چه چیز به سدره احاطه می یابد، چون گفتیم بنای خدای تعالی در اینجا بر ابهام است.

او هرچه دید، درست دید!

مجدداً مطلب به رؤیت رسول خدا "ص" بر می گردد و می فرماید:

- « **مَا زَاغَ الْبَصَرُ وَ مَا طَغَى!** - چشم کژ ندید و طغیان نکرد! »

در این آیه می خواهد بفرماید: چشم رسول خدا "ص" آنچه را دید بر غیر صفت حقیقی اش ندید و چیزی را هم که حقیقت ندارد، ندید، بلکه هرچه دید درست دید! مراد به این دیدن هم رؤیت قلبی است، نه رؤیت با دیده سر، چون می دانیم که منظور از این دیدن همان حقیقتی است که در آیه:

- « **وَلَقَدْ رَأَوْا نَزْلَةَ أُخْرَى!** - یکبار دیگر او را دیده بود! »

منظور است، چون صریحاً می فرماید:

- رؤیت در این نزله که نزله دومی است،

مثل رؤیت در نزله اولی بود،
و رؤیت نزله دومی با فواد بود،
که فرمود:

- « ما كَذَّبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَى - دل تکذیب نکرد آنچه دید! »
- « سوگند می خورم که او بعضی از آیات پروردگارش را بدید،
و با دیدن آنها مشاهده پروردگارش برایش تمام شد! »

چون مشاهده خدا به قلب با مشاهده آیات او دست می دهد، زیرا آیت بدان جهت که آیت است به جز صاحب آیت را حکایت نمی کند و از خودش هیچ حکایتی ندارد و گرنه از جهت خودش اگر حکایت کند، دیگر آیت نیست!

و اما دیدن ذات متعالی حق بدون حجاب، یعنی بدون وساطت آیت، امری است محال، زیرا فرموده است:

- « وَ لَا يُحِيطُونَ بِهٖ عِلْمًا »
- به هیچ وجه به او احاطه علمی نمی یابند! »

فصل دوم

جبرئیل، فرشته وحی، و آورنده روح

مستند: آیه ۱۹۲ تا ۲۲۷ سوره شعرا "وَ إِنَّهُ لَنَنْزِيلُ رَبِّ الْعَالَمِينَ نَزَّلَ بِهِ الرُّوحَ الْأَمِينَ ...!" المیزان ج ۳۰ ص ۲۰۰

روح امانت دار

« این قرآن، کتابی است،
که از ناحیه پروردگار جهانیان نازل شده است،
و آن را روح امانت دار،
به زبان عربی واضح،
بر قلب تو نازل کرده است،
تا از بیم دهندگان باشی ...! »

« روح الامین » جبرئیل علیه السلام است که فرشته وحی می باشد. اگر جبرئیل را « امین » خواند، برای این بود که دلالت کند بر این که او مورد اعتماد خدای تعالی، و امین در رساندن رسالت او به پیامبر اوست، نه چیزی از پیام او را تغییر می دهد، و نه جا به جا و تحریف می کند، نه عمداً و نه سهواً، و نه دچار فراموشی می گردد!

اگر فرمود: « نَزَّلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينَ ! » برای این بود که کلمه « نزل » را با حرف « باء » متعدی کند تا معنای جمله این باشد که قرآن را به همراهی جبرئیل نازل کرده است. قرآن کلامی است ترکیب شده از الفاظ و البته آن الفاظ هم دارای معانی حقه ای است، و رسول خدا "ص" همانگونه که معانی را از طریق نزول وحی از ناحیه خدای تعالی دریافت کرده، الفاظ را هم از جانب خدا دریافت کرده است، نه اینکه معانی را خود او در قالب الفاظ ریخته است، چون در سوره قیامت می فرماید:

- « چون آن را می خوانیم تو نیز خواندنت تابع خواندن ما باشد،
یعنی آنطور بخوان ! »

و واضح است که الفاظ خواندنی و تلاوت کردنی است، نه معانی !

مفهوم قلب در قرآن

منظور از «قلب» در کلام خدای تعالی هر جا که به کار رفته آن حقیقتی است از انسان که ادراک و شعور را بدان نسبت می دهند، نه قلب صنوبری شکل که در سمت چپ سینه آویزان است و یکی از اعضای رئیسه بدن آدمی است. وقتی در سوره احزاب می فرماید:

- «و قلب ها به حنجره ها می رسد!»

معلوم است که مراد به آن جان آدمی است!

جبرئیل، و نزول قرآن به قلب پیامبر

وقتی می فرماید: «روح الامین آن را به قلب تو نازل کرده است،» شاید اشاره به این باشد که رسول خدا «ص» چگونه وحی و قرآن را تلقی می کرده است، و از آنجانب چیزی که وحی را از روح می گرفته نفس او بوده، نه مثلاً دست او، یا سایر حواس ظاهری اش که در امور جزئی به کار بسته می شود.

پس رسول الله «ص» در حین آنکه به وحی می شد، هم می دید و هم می شنید، اما بدون اینکه دو حس بینائی و شنوائی اش به کار گرفته شود، همچنانکه در روایات آمده که حالتی شبیه به بیهوشی بر آن جناب دست می داد که آن را «برحاء الوحی» نام نهاده بودند.

پس آن جناب همانطور که ما شخصی را می بینیم و صدایش را می شنویم فرشته وحی را می دید و صدایش را می شنید اما بدون اینکه دو حس بینائی و شنوائی جسمانی خود را چون ما به کار گیرد.

و اگر رؤیت او و شنیدنش در حال وحی عین دیدن و شنیدن ما می بود بایستی آنچه می دیده و می شنیده، میان او و سایر مردم مشترک باشد، و خلاصه اصحابش هم فرشته وحی را ببینند و صدایش را بشنوند، و حال آنکه نقل قطعی این معنا را تکذیب کرده و حالت وحی بسیاری از آن جناب سراغ داده که در بین جمعیت به وحی دست داده است، و جمعیتی که پیرامونش بوده اند هیچ چیزی احساس نمی کرده اند، نه صدای پائی و نه شخصی و نه صدای سخنی که به وحی القاء می شده است.

مستند: آیه ۱ تا ۱۱ سوره صافات «وَالصَّافَّاتُ صَفًّا فَالزَّاجِرَاتُ زَجْرًا فَالتَّالِيَاتُ ذِكْرًا...!»

المیزان ج ۳۳ ص ۱۹۳

فرشتگان وحی

مراد از «صافات، زاجرات و تالیات» سه طایفه از ملائکه هستند که مأمور نازل کردن وحی هستند، و راه این کار را از مداخله شیطانها ایمن می کنند، و آن را به پیغمبران و یا خصوص پیامبر اسلام محمد «ص» می رسانند.

این احتمالی است که ما می‌دهیم و از آیه دیگر قرآن کریم نیز چنین استفاده می‌شود، آنجا که می‌فرماید:

- «خدا دانای غیب است، و او احادی را بر غیب خویش مسلط نمی‌کند مگر تنها آن کسی را از رسولان که شایسته این کار بداند، چون او همراه آن فرشته رسول، و بعد از او جاسوسانی می‌فرستد تا معلوم کنند آیا آن فرشتگان و رسولان رسالت پروردگار خود را ابلاغ کردند یا نه؟ و به آنچه می‌کنند احاطه یابد!» (جن ۲۸)

بنا به احتمال فوق، معنی آیات اول سورة صافات چنین می‌شود:

- «قسم به فرشتگانی که در سر راه وحی صف بسته اند!
و قسم به فرشتگانی که شیطانها را زجر می‌دهند، تا نتوانند در کار وحی مداخله نمایند!

و قسم به فرشتگانی که وحی را بر پیغمبر می‌خوانند!»

البته منظور از پیغمبر نامبرده در آیه فوق و وحی مذکور، می‌تواند عموم وحی هائی باشد که بر پیغمبران می‌شده و یا اختصاصاً وحیی است که به پیامبر گرامی اسلام می‌شده، و آن عبارت است از قرآن کریم، زیرا در قرآن کریم کلمه «ذکر» به معنی «قرآن» آمده است، و در آیه فوق نیز «تالیات ذکر» را می‌توان وحی قرآن دانست. می‌توان گفت: ملائکه صافات و تالیات اعوان جبرئیلند که در نازل کردن قرآن او را یاری می‌کنند. خداوند متعال درباره این فرشتگان می‌فرماید:

- «قرآن در صحیفه هائی مورد احترام و بلندپایه و پاک،
و به دست سفیرانی بزرگوار و نیک سرشت نازل شد!»
لذا معلوم می‌شود متصدی آوردن وحی یک نفر نیست. و این منافاتی ندارد با اینکه نزول وحی را به جبرئیل نیز نسبت می‌دهد.

چگونگی دریافت وحی رسول الله "ص"

در روایات اسلامی چگونگی دریافت وحی به وسیله رسول الله "ص" را چنین بیان داشته اند:

- ۱- حارث بن هشام از رسول خدا "ص" پرسید:
- چگونه وحی بر تو نازل می‌شود؟ فرمود:
- احياناً فرشته ای نزد من می‌آید به صورت سلسله جرس، که در پیش رویم صدا می‌کند، و من از صدای او آنچه را می‌خواهد بفهماند، حفظ می‌کنم.
- این قسم از وحی از هر قسم دیگری بر من سخت تر است، و احياناً فرشته ای

به صورت مردی نازم ممثل می شود، و با من حرف می زند، و من سخنانش را حفظ می کنم.

عایشه گفته:

- من خود دیده ام که گاهی در روزهای بسیار سرد، وحی بر آن جناب نازل می شد، و چون از او جدا می شد، با اینکه روز سردی بود عرق از پیشانی مبارکش سرازیر می گشت. (از در منثور)

۲- زراره از امام صادق علیه السلام پرسید:

- آن غشی که به رسول خدا "ص" هنگام وحی دست می داده، چگونه بوده است؟ امام فرمود:

- این در آن قسم از وحی بوده که بین آن جناب و خدای تعالی هیچ واسطه ای نبوده است. و خدای تعالی خودش برای آن جناب تجلی می کرده است.

سپس امام در حالی که اظهار خشوع می کرد، فرمود:

- این همان نبوت است! (نقل از کتاب توحید)

۳- از ابی عبدالله علیه السلام روایت شده که فرمود:

- جبرئیل هر وقت بر آن حضرت نازل می شد، مانند یک غلام پیش رویش می نشست، و هر وقت هم داخل می شد، اجازه می گرفت.

(نقل از کتاب علل)

۴- امام صادق علیه السلام در پاسخ سؤالی درباره وحی به وسیله جبرئیل و وحی در حالت بیهوشی رسول الله "ص" فرمود:

- هر وقت مستقیماً و بدون وساطت جبرئیل به آن حضرت وحی می شد، آن حالت به آن جناب دست می داد، به خاطر اینکه گرفتن وحی از خدای تعالی سنگین و دشوار بود.

- و هر وقت جبرئیل بین خدای تعالی و آن جناب واسطه می شد، آن حالت دست نمی داد، و در حال طبیعی می فرمود:

« جبرئیل به من چنین گفت! » و یا می فرمود: « جبرئیل است که چنین می گوید! »

(نقل از کتاب امالی)

چگونه پیامبر جبرئیل را می شناخت؟

۵- امام صادق علیه السلام فرمود:

- رسول خدا "ص" تشخیص نمی داد که این شخصی که با او سخن می گوید جبرئیل است و از جانب خدای تعالی آمده، مگر به توفیق!

(نقل از کتاب توحید)

- ۶- از امام صادق علیه السلام سؤال شد که:
- چطور رسول خدا "ص" هنگامی که پیامی از ناحیه خدا به سویش می آمد، از این معنا نمی ترسید که این پیام از طرف ابلیس باشد، و این شیطان است که در قلب او مداخله می کند؟
- امام علیه السلام فرمود:
- خدای تعالی وقتی بنده ای را رسول خود قرار می دهد، سکینت و وقار بر او نازل می کند، و در نتیجه پیام آور خدا نزدش می آید، و رسول او را با چشم خود می بیند، مثل اشخاص دیگری که به چشم می بیند. (نقل از تفسیر عیاشی)

همراهی روح با رسول الله "ص" و ائمه

- ۷- امام صادق علیه السلام فرمود:
- روح عبارت است از خلقی که در خلائق از جبرئیل و میکائیل هم بزرگتر است، و این روح همواره با رسول الله "ص" و ائمه بعد از آن جناب هست، و کارش تسدید و تأیید آن حضرات است. (نقل از کافی)
- ۸- در نهج البلاغه آمده است:
- و خدای تعالی از روزی که رسول الله "ص" از شیر گرفته می شد، بزرگترین فرشته خود را قرین او ساخت، تا آن جناب را شب و روز به طریق مکارم و به سوی محاسن اخلاق عالم سوق دهد!

مستند: آیه ۱۵ سورة تکویر " وَ لَقَدْ رَأَهُ بِالْأَفْقِ الْمُبِينِ ...! " المیزان ج ۴۰ ص ۸۶

افق مبین، و مشاهدات رسول الله "ص"

« سوگند می خورم که رسول الله جبرئیل را قبلاً هم دیده بود، جبرئیل آن زمان در افق مبین و ناحیه ظاهر قرار داشت، و آن همان افق اعلی است، افقی که بلندتر از سایر افق هاست! »

بلندی در افق مبین یا افق اعلی در این آیات نه به معنای بلندی است که ما می شناسیم بلکه به آن معنایی است که مناسب با عالم ملائکه باشد.

بعضی گفته اند که رسول الله "ص" جبرئیل را به صورت اصلی اش در آنجا که خورشید طلوع می کند، که همان افق اعلی از ناحیه مشرق است، دیده بود. لکن این حرف درست نیست، به دلیل آنکه از لفظ آیه دلیلی بر آن وجود ندارد. مخصوصاً دلیلی که دلالت

کند بر اینکه جبرئیل را به صورت اصلی اش، دیده باشد، حال جبرئیل به هر صورتی که تمثیل کرده باشد. و به نظر می رسد که این مفسر نظریه خود را از بعضی روایات گرفته که می گوید: رسول الله "ص" جبرئیل را در اول بعثت بین زمین و آسمان دید که بر تختی نشسته است. اگر این چنین باشد، دیگر صورت اصلی نبوده است، بلکه او به این شکل در آمده بود!

« سوگند می خورم به ستارگان، که در روز پنهان می شوند،
و آنها که سیارند، و در مغرب خود غروب می کنند،

و سوگند می خورم به شب، هنگامی که تاریک می شود،
و به روز، وقتی که می دمدم:

- که قرآن گفتار فرستاده بزرگوار خداست!

فرشته ارجمندی که نزد صاحب عرش مقامی دارد،
و فرمانش برای سایر فرشتگان مطاع است.

و اینکه رفیق شما (محمد) دیوانه نیست!

او جبرئیل را در افق مبین دیده است!

و در مورد غیبی که بدو وحی می شود، بخیل نیست!

پس با این حال به کجا می روید؟

که قرآن نکری است برای عالمیان ! «

مشخصات ششگانه جبرئیل

در قسمتی از این آیات، جبرئیل را به شش صفت و صف فرمود:

۱- او را **رسول** خواند،

۲- او را **کریم** خواند، که می رساند نزد خدای تعالی کرامت و احترام دارد، و به اعزاز او عزیز شده است.

۳- او را "**ذی قوه**" خواند، که می رساند او دارای قوت و قدرت و شدت بالغه ای است.

۴- اینکه او را نزد خدای صاحب عرش، **مکین** خواند، یعنی دارای مقام و منزلت است.

۵- اینکه "**مطاع ثَمَّ**" اش خواند، که دلالت دارد بر اینکه جبرئیل در آنجا، یعنی نزد خدا دستور دهنده ای است که زیر دستانش دستورات او را به کار می بندند، و نیز معلوم می شود در آنجا ملائکه ای هستند که جبرئیل به آنان امر می کند، و آنها اطاعتش می کنند. از همین جا معلوم می شود که جبرئیل در کار خودش یاورانی هم دارد.

۶- اینکه او را ”امین“ خواند، یعنی جبرئیل خدا را در دستوراتی که می دهد، و در رساندن وحی و رسالت خیانت و دخل و تصرفی نمی کند!

جبرئیل، و سلامت مسیر وحی

وقتی خداوند متعال چنین تعریفی از جبرئیل می کند، می فهماند که این قرآن او هام دیوانگان و القائنات شیطانی نیست، بلکه از طریق وحی و به وسیله چنین فرشته ای نازل شده است.

خلاصه اینکه راه نزول قرآن مسیر سالمی بوده است، و حتی احتمال خیانت و خطا هم در آن وجود ندارد، زیرا فرشته وحی صفاتی چنین دارد.

خدای تعالی خواسته بدین طریق تهمت کفار را تکذیب کند که رسول گرامی او را مجنون خوانده بودند، و خواسته ساحت حضرتش را از چنین چیزهایی منزه بدارد.

پس در آیات فوق می فهماند که رسول خدا ”ص“ از اول عمرش با این مردم معاشرت داشته و در میان آنان بوده است، و آنها حضرتش را از هر کس دیگر بهتر می شناختند، و می دانستند که او دارای کمالی از عقل و رزانتی از رأی و صدقی در قول می باشد، و کسی را که چنین کمالاتی داشته باشد، به جنون نسبت نمی دهند!

نتیجه این بیانات این است که قرآن کتاب هدایت است، کتابی است که هر کس بخواهد بر طریق حق استقامت ورزد به وسیله این کتاب هدایت می شود:

- **إِنَّ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ!**

قرآن اهلیت آن را دارد که برای تمام عالم تذکره باشد، و اما در مقام فعلیت تنها کسانی از آن متذکر می شوند که خودشان هم بخواهند و بر صراط مستقیم و پایدار باشند، و بر عبودیت حق و طاعت او استوار بمانند:

- **لِمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَسْتَقِيمَ**

- **وَمَا تَشَاؤُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبِّ الْعَالَمِينَ!**

در پایان، به این نکته نیز متذکر می شود که انسان در مشیت و خواست خود مستقل از مشیت خدای تعالی نیست. مشیت انسانها وابسته به مشیت خدای تعالی است!

به طوری که از آیه فوق بر می آید: انسان ها استقامت را نمی خواهند مگر اینکه خدای تعالی بخواهد، که ایشان بخواهند، و اگر خدای تعالی بخواهد آنان هم می خواهند. پس افعال ارادی انسان مراد خدای تعالی نیز هست، یعنی خدا هم در آنها اراده دارد، و اگر خدا اراده کند که انسان عملی را انجام دهد، انسان آن عمل را می خواهد و انجام می دهد، و وقتی که انجام می دهد به اراده خودش انجام می دهد!

مستند: آیه ۱۶ تا ۱۹ سوره قیامت ” لَا تُحْرَكْ بِهِ لِسَانُكَ لِتَعْجَلَ بِهِ...! “ المیزان ج ۳۹ ص ۳۲۲

نهی از تعجیل در اخذ وحی

این چهار آیه با ارائه ادب الهی، رسول خدا ”ص“ را تکلیف می کند به اینکه در هنگام گرفتن آنچه به وی وحی می شود، رعایت آن ادب را نموده، و قبل از آنکه وحی تمام شود آیات را که هنوز نخوانده، نخواند، و زبان خود را بخواندن آن حرکت ندهد!

آیه سوره طه (۱۱۴) نیز در همین معناست، آنجا که می فرماید:

- « قبل از آنکه وحی بر تو تمام شود، درباره قرآن عجله مکن! »
- این نهی از عجله به قرآن مؤید مطلبی است که در روایات آمده، که گفته اند: نزول يك پارچه قرآن بر قلب نازنین رسول الله ”ص“ غیر نزول تدریجی آن است. سپس ادامه می دهد:
- « إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ ! »
- یعنی به قرآن عجله مکن، چون جمع کردن آنچه به تو وحی می شود، و پیوسته کردن اجزاء آن به یکدیگر، و قرائت آن بر تو، به عهده ماست، و هیچ يك از این ها از ما فوت نمی شود، تا تو عجله کنی و قبل از خواند ما آن را بخوانی !
- « فَإِذَا قَرَأَهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ ! »
- وقتی ما قرائت وحی قرآن را تمام کردیم تو آن وقت خواندن ما را پیروی کن و بعد از تمام شدن کار ما تو شروع کن !
- « ثُمَّ عَلَيْنَا بَيَانَهُ ! »
- یعنی ایضاح و توضیح آن برای تو به عهده ماست، و ما همانطور که جمع و خواندن وحی را به عهده گرفته ایم، بعد از جمع و قرائت آن برای تو، آن را برای تو بیان و توضیح هم خواهیم کرد! بیان وحی مرتبه ای است که بعد از جمع و قرائت قرار دارد.

فصل سوم

شب قدر و نزول قرآن

مستند: آیه ۱ تا ۵ سورة قدر " إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ...! " المیزان ج ۴۰ ص ۳۲۲ و ج ۳۵ ص ۲۱۰

شبی که قرآن نازل شد!

سورة قدر نزول قرآن را در شب قدر اعلام می کند، و آن شب را تعظیم نموده و از هزار ماه بالاتر می داند، چون در آن شب ملائکه و روح نازل می شوند. ظاهر کلمه « انزلناه ! » این است که می خواهد بفرماید همه قرآن را در شب قدر نازل کرده است، نه بعضی از آیات آن را. دلیل این امر این است که تعبیر قرآن به «انزال» است که ظاهر در اعتبار يك پارچگی است، نه « تنزیل » که ظاهر در نازل کردن تدریجی است.

مؤید این معنا آیه دیگری است که می فرماید:

- « **حَمَّ وَالْكِتَابِ الْمُبِينِ إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ مُبَارَكَةٍ...!** »

- « **حَمَّ. سوگند به کتاب مبین، ما آن را در شبی مبارک نازل کردیم!** »

(دخان ۳)

در این آیه صریحاً فرموده که همه کتاب را در آن شب نازل کرده است، چون ظاهرش این است که نخست سوگند به همه کتاب خورده و بعد فرموده است که این کتاب را که به حرمتش سوگند خوردیم، در يك شب و یکپارچه نازل کردیم.

پس مدلول این آیه این می شود که قرآن کریم دو جور نازل شده است: یکی يك پارچه در يك شب معین، و یکی هم به تدریج در طول بیست و سه سال نبوت که آیه شریفه: « **وَ قُرْءَانًا فَرَقْنَاهُ لِتَقْرَأَهُ عَلَى النَّاسِ عَلَى مُكْتَبٍ, وَ نَزَّلْنَاهُ تَنْزِيلًا!** » (اسری

۱۰۶) که نزول تدریجی قرآن را بیان می کند.

و همچنین آیه زیر که می فرماید:

- « **آنان که کافر شدند گفتند: چرا قرآن یکپارچه بر او نازل نشد؟**

بله، یکباره نازل نکردیم تا قلب تو را ثبات و آرامش بخشیم،

و بدین منظور آیه آیه اش کردیم! » (فرقان ۳۲)

لیلة القدر چه شبی بود؟

در کلام خدای تعالی آیه ای که بیان کند لیلة نامبرده چه شبی بوده، دیده نمی شود، به جز آیه ۱۸۵ سوره بقره که می فرماید:

- « شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ ...! »

یعنی قرآن یکپارچه در ماه رمضان نازل شده است، و با انضمام آن به آیه مورد بحث معلوم می شود شب قدر یکی از شبهای ماه رمضان است، و اما اینکه کدام یک از شب های آن است، در قرآن چیزی که بر آن دلالت کند، نیامده است.

در این مورد تنها از اخبار استفاده می شود.

در سوره قدر آن شبی را که قرآن نازل شده، شب قدر نامیده است.

مفهوم قدر چیست؟

ظاهراً مراد به ”قدر“ تقدیر و اندازه گیری است، پس شب قدر شب اندازه گیری است. خدای تعالی در آن شب حوادث یک سال را - یعنی از آن شب تا شب قدر سال آینده را - تقدیر می کند، زندگی و مرگ و رزق و سعادت و شقاوت و چیزهای دیگر از این قبیل را مقدر می سازد.

آیه ۶ سوره دخان هم که در وصف شب قدر است، بر این معنا دلالت دارد:

- « فِيهَا يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ أَمراً مِنْ عِنْدِنَا إِنَّا كُنَّا مُرْسِلِينَ رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ ...! »

«

- در آن شب هر حادثه ای که باید واقع شود،

خصوصیاتش مشخص و محدود می گردد،

این امری است تخلف ناپذیر!

امری است از ناحیه ما !

که این مائیم فرستنده رحمتی از ناحیه پروردگارت !

چون ”فرق“ به معنای جداسازی و مشخص کردن دو چیز از یکدیگر است، و ”فرق هر امر حکیم!“ جز این معنا ندارد که آن امر و آن واقعه ای که باید رخ دهد را با تقدیر و اندازه گیری مشخص سازند.

در کافی از امام محمدباقر علیه السلام روایت است که فرمود:

- منظور از لیله مبارکه در آیه فوق، شب قدر است، که در هر سال در هر ماه رمضانش در دهه آخر آن تکرار می شود. پس قرآن نازل نشده مگر در شب قدر، همچنانکه خدای تعالی درباره آن می فرماید- فیها یفرق کل امر حکیم - یعنی در شب قدر هر سال همه امور آن سال که باید تا سال بعد جریان یابد تقدیر می شود، چه خیرش و چه شرش، چه اطاعتش و چه معصیتش، و چه مولودهایی که باید به عرصه وجود قدم بگذارند، و چه اجل ها و رزق ها، پس هر چه که در آن شب برای آن سال تقدیر شود، و قضائش رانده شود، آن

قضاء حتمی است، ولی در عین حال مشیت الهی در آن دخل و تصرف دارد. (اینکه فرمود: « آن قضاء حتمی است ولی در عین حال مشیت الهی در آن دخل و تصرف دارد، » معنایش این است که از نظر اسباب و شرایط حتمی است یعنی هیچ سبب و شرطی نمی تواند تغییرش دهد مگر اینکه خدای تعالی بخواهد!)

(المیزان ج ۳ ص ۲۱۹)

تکرار شب قدر در هر سال

از آیه فوق استفاده می شود که شب قدر منحصر در شب نزول قرآن و آن سالی که قرآن در آن شب نازل شد، نیست، بلکه با تکرر سنوات، آن شب هم مکرر می شود، پس در هر ماه رمضان از هر سال قمری شب قدری هست که در آن شب امور آینده تا شب قدر سال بعد اندازه گیری و مقدر می شود!

این فرض امکان دارد که در یکی از شبهای قدر چهارده قرن گذشته قرآن یکپارچه نازل شده باشد، ولی این فرض معنا ندارد که در آن شب حوادث تمامی قرون گذشته و آینده تعیین گردد، علاوه بر اینکه کلمه « یفرق » به خاطر اینکه فعل مضارع است، استمرار را می رساند.

در سوره مورد بحث هم که فرموده :

- « شب قدر از هزار ماه بهتر است! » و نیز فرموده:

- « مالانکه در آن شب نازل می شوند! » مؤید این معناست.

پس وجهی برای تفسیرهایی که بعضی ها کرده اند، و نظرات خلاف این را بیان داشته اند نمی ماند!

حاصل آیات مورد بحث به طوری که ملاحظه گردید، این شد که شب قدر به عینه یکی از شبهای ماه مبارک رمضان از هر سال است، و در هر سال در آن شب همه امور احکام می شود. البته منظور از احکام از جهت اندازه گیری است.

این سؤال پیش می آید که: در این صورت هیچ امری از آن صورت که در شب قدر تقدیر شده باشد، در جای خودش با هیچ عاملی دگرگون نمی شود؟

پاسخ این است که: نه، هیچ منافاتی ندارد که در شب قدر مقدر بشود ولی در ظرف تحققش طوری دیگر محقق شود، چون کیفیت موجود شدن مقدر امری است، و دگرگونی در تقدیر امر دیگری است. همچنانکه هیچ منافاتی ندارد که حوادث در لوح محفوظ معین شده باشد، ولی مشیت الهی آن را تغییر دهد، همچنانکه در قرآن کریم آمده است:

- « يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَ يُثَبِّتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ! »

- خدا هرچه را که از مقدرات بخواهد محو می کند،

و هرچه را بخواهد اثبات می کند،

و کتاب تغییر ناپذیر نزد اوست! » (رعد ۳۹)

علاوه بر اینکه استحکام امور به حسب تحققش مراتبی دارد، بعضی از امور شرایط تحققش موجود است، و بعضی ها ناقص است، و احتمال دارد که در شب قدر بعضی از

مراتب احکام تقدیر بشود، و بعضی دیگرش به وقت دیگر موكول گردد، اما آنچه از روایات بر می آید با این وجه سازگار نیست.

دلیل فضیلت شب قدر

قرآن مجید برای نشان دادن عظمت شب قدر فرموده: **شب قدر از هزار شهر (ماه) بهتر است**، و منظور از این فضیلت (به طوریکه مفسرین تفسیر کرده اند) بهتر بودنش از حیث فضیلت عبادت است، و مناسب با غرض قرآن هم همین معناست، چون همه عنایت قرآن در این است که مردم را به سوی خدا نزدیک، و به وسیله عبادت زنده کند، و زنده داری آن شب با عبادت، بهتر است از عبادت هزار شهر (ماه).

نزول روح و ملائکه در شب قدر

قرآن می فرماید: «روح» و «ملائکه» در آن شب به امر پروردگارشان به سبب هر امری الهی نازل می شوند.

«روح» همان روحی است که از عالم امر است، و خدای تعالی درباره اش فرموده — قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي!

«امر» همان امر الهی است که در سوره یس فرموده — إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ!

و آیه چنین معنی می دهد که:

- «ملائکه و روح در شب قدر به اذن پروردگارشان نازل می شوند، در حالی که نزولشان را ابتدا می کنند، و هر امر الهی را صادر می نمایند!»

و یا به معنای دیگر :

- «ملائکه و روح در آن شب به اذن پروردگارشان نازل می شوند، برای خاطر تدبیر امری از امور عالم!»

امر چیست ؟

«حا، میم!»

سوگند به کتاب روشنگر!

که ما آن را در شبی مبارک نازل کردیم،

ما همواره انذارگر بوده ایم،

در آن شب هر امر محکمی را فیصل دهند،

امری از جانب ما،

که ما فرستندگان بوده ایم،

رحمتی از جانب پروردگار،

که او شنوا و داناست!» (دخان ۱-۶)

قرآن مجید درباره شب قدر می فرماید: «فِيهَا يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ !» «فِيهَا يُفْرَقُ» به معنای جدا کردن چیزی است از چیز دیگر به طوری که از یکدیگر متمایز شوند. «حکیم» در برابر «یفرق» قرار دارد و «امر حکیم» عبارت است از امری که الفاظش از یکدیگر متمایز نباشد و احوال و خصوصیاتش متعین نباشد. حال که متوجه معنای فوق شدیم می گوئیم: امور به حسب قضای الهی دارای دو مرحله اند:

۱- مرحله اجمال و ابهام

۲- مرحله تفصیل.

لیله القدر هم به طوریکه از آیه فوق بر می آید شبی است که امور از مرحله احکام و ابهام به مرحله فرق و تفصیل بیرون می آیند و از جمله امور یکی هم قرآن کریم است که در شب قدر از مرحله احکام در آمده و نازل می شود یعنی در خور فهم بشر می گردد! و ای بسا که خدای سبحان پیامبر خود را به جزئیات حوادثی که به زودی در زمان دعوت او در هنگام نزول هر آیه و یا آیات و یا سوره رخ می دهد، خبر داده، و نیز آگاه کرده که درباره هر حادثه آیه یا آیاتی نازل می شود، و از همین جهت هر پیش آمدی می کرده، رسول خدا «ص» منتظر بوده تا آیه و یا آیاتی درباره آن نازل شود. پس در حقیقت قرآن یکبار دفعتاً و یکپارچه بر او نازل شده، و یکبار هم تدریجاً و متفرق!

مفهوم سلامت در شب قدر

- «سَلَامٌ هِيَ حَتَّى مَطْلَعِ الْفَجْرِ !»

در این آیه «سَلَامٌ هِيَ» اشاره است به اینکه عنایت الهی تعلق گرفته است به اینکه رحمتش شامل همه آن بندگان شود که به سوی او روی می آورند، و نیز به اینکه در خصوص شب قدر باب نعمت و عذاب الهی بسته باشد، بدین معنی که عذابی جدید نفرستد! لازمه این معنا آن است که طبعاً در آن شب کید شیطان ها هم مؤثر واقع نمی شود!

مستند: آیه ۲ تا ۶ سورة دخان «حَمَّ وَالْكِتَابِ الْمُبِينِ إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ مُبَارَكَةٍ...!»

المیزان ج ۳۵ ص ۲۱۱

مبارک بودن شب قدر

مراد به ليله مبارکه ای که قرآن در آن نازل شده، شب قدر است. منظور از مبارک بودن آن شب، این است که ظرفیت خیر کثیری را داشت، چون برکت به معنای خیر کثیر

است، و قرآن خیر کثیری بود که در آن شب نازل گشت، و رحمت و اسعه ای بود که دامنه اش همه خلق را فرا گرفت:

- تو چه می دانی که شب قدر چیست؟

- شب قدر از هزار شهر (ماه) بهتر است!

از ظاهر لفظ آیه چنین بر می آید که شب نامبرده یکی از شب هائی است که در روی زمین می چرخد، و از ظاهر جمله « فِيهَا يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ! » با در نظر گرفتن اینکه « يُفْرَقُ » از لحاظ دستوری صیغه مضارع است و استمرار را می رساند، فهمیده می شود، که شب مزبور همواره در روی کره زمین تکرار می شود.

و از ظاهر عبارت « ماه رمضان که قرآن در آن نازل شد! » (بقره ۱۸۵) چنین بر می آید که مادام که شهر رمضان در کره زمین تکرار می شود، آن شب نیز تکرار می شود، پس نتیجه می گیریم که شب مزبور همه ساله تکرار می شود. و در هر سال قمری، در ماه رمضان همان سال یک بار شب قدر تکرار می شود.

مستند: روایات اسلامی

المیزان ج ۴۰ ص ۳۲۹ و ج ۳۵ ص ۲۱۸

تعیین شب قدر

آنچه همة روایات مختلف وارده از ائمة اهل بیت علیهم السلام در آن اتفاق دارند این است که:

۱- شب قدر تا روز قیامت باقی است،

۲- همه ساله تکرار می شود،

۳- شبی از شب های ماه مبارک رمضان است،

۴- یکی از سه شب نوزدهم، بیست و یکم و بیست و سوم ماه رمضان است.

و اما اینکه مشخصاً شب قدر کدام یک از شب های ماه رمضان است، از آیات قرآن کریم چیزی نمی توان استفاده کرد و لکن در روایات به آن اشاره شده است: در تفسیر عیاشی از زراره از یکی از دو امام باقر و صادق "ع" آمده که فرمود:

- شب بیست و سوم همان شب جهنی است، و حدیث جهنی این است که گفت: به

رسول خدا "ص" عرضه داشتم: منزل من از مدینه دور است، دستورم بده در

شب معینی داخل مدینه شوم، فرمود: شب بیست و سوم داخل شو!

(حدیث جهنی که نامش عبدالله بن انیس انصاری بود از طرق اهل سنت نیز روایت شده است.

سیوطی آن را در درمنثور از مالک و بیهقی نقل کرده است.)

در کافی به سند خود از زراره روایت کرده که گفت: امام صادق "ع" فرمود:

- در شب نوزدهم تقدیر می شود،

- در شب بیست و یکم ابرام می شود،
- و در شب بیست و سوم امضا می شود.

در بصائر نقل شده که امام فرمود:

... چون شب نوزدهم رمضان می شود، ارزاق را تقسیم می کنند، و اجل ها را می نویسند، و در آن گذرنامه حاجیان نیز صادر می شود، و خدای تعالی توجهی به بندگان خود فرموده و آنان را می آمرزد، مگر کسانی را که مسکر می نوشند! و چون شب بیست و سوم رمضان می شود، هر امر حکیم در آن تجزیه و تفریق می گردد، و آنگاه امضاء کرده و به دست او می سپارند!

من پرسیدم: به دست کی می سپارند؟

- گفت: به دست صاحبان!

و اگر این نبود صاحبان از این حوادث آینده خبری نمی داشت!

مستند: آیه ۱۸۵ سوره بقره " شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ...! " المیزان ج ۳ ص ۱۸

قرآن و زمان نزول آن

"قرآن" اسم کتابی است که بر نبی اکرم اسلام حضرت محمد بن عبدالله "ص" نازل شده است، و از جهت اینکه خوانده می شود، به این نام نامیده شده است.

« إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ »

ما آن را قرآن (خواندنی) عربی قرار دادیم باشد که شما فهم کنید! »

ماه "رمضان" ماه نهم از ماههای عربی است که بین شعبان و شوال قرار گرفته، و به دلالت آیه ۱۸۵ سوره بقره، قرآن در این ماه نازل شده است.

ولی از طرف دیگر، تاریخ متواتر و همچنین آیه زیر بر آن دلالت دارد که قرآن مجید در طول بیست و سه سال که مدت دعوت نبی اکرم اسلام "ص" بوده، تدریجاً نازل شده است:

- « و قرآن را به صورت تدریجی و جدا جدا برایت فرستادیم، تا با درنگ بر مردم بخوانی، و آن را نازل کردیم، نازل کردن کامل! »

از تدبر در آیات قرآنی بر می آید، در آیاتی که دلالت بر نازل شدن قرآن در ماه رمضان یا در شبی از شبهای آن (شب قدر) دارد، تعبیر به "انزال" شده است، نه به "تنزیل" یعنی نازل شدن قرآن در ماه رمضان «دفعی» بوده است، نه تدریجی! دفعی بودنش از این نظر است که رویهمرفته آیات آن یک چیز فرض شده است، و یا اینکه از این نظر است که قرآن دارای حقیقتی است غیر از آنچه ما به فهم عادی می فهمیم و بر حسب

آن خیال می‌کنیم که آیاتش جدا جدا و پراکنده و تدریجی است، و به حسب آن حقیقت واحد بوده، و نزولش دفعی و بدون تدریج است. این واقعیت را آیات شریفه زیر تأیید می‌کنند، آنجا که فرمود:

- « این کتابی است که آیات آن استوار گشته،
و سپس از طرف خدای حکیم و خبیر تفصیل داده شده است! »

این آیه دلالت دارد بر اینکه قرآن قبل از آنکه فصل فصل و جدا جدا شود، یک مرتبه احکام را داشته که در آن مرتبه اجزاء آن از یکدیگر جدا نبوده است، و این تفصیلی که فعلاً در آیات قرآنی مشاهده می‌شود، بر آن عارض شده است.

آیه زیر دلالت دارد بر اینکه یک کتاب ” مبین “ هست که خواندنی و عربی بودن بر آن عارض شده، و این لباس لفظ و عربیت از آن جهت بر اندام آن حقیقت پوشانده شده که مردم بتوانند آن را بفهمند و تعقل کنند، ولی اصل آن کتاب در ” ام الکتاب “ نزد خدای تعالی بوده و دارای مقامی بس بلند است، که دست کوتاه خرد و دانش به آن نمی‌رسد:

- « قسم به این ” کتاب مبین “ !
ما آن را قرآن ” خواندنی “ عربی قرار دادیم،
باشد که شما بفهمید،
و آن در ” ام الکتاب “ نزد ما علی و حکیم است! »

در آیات سوره واقعه می‌خوانیم:

- « محققاً قرآنی است ارجمند،
در کتاب مکنون و نهفته،
که جز پاک شدگان به آن دسترسی نیابند،
نازل کردنی از پروردگار جهانیان است! »

ظاهر این آیات چنین است که قرآن یک مرتبه ای در ” کتاب مکنون “ دارد، که کسی جز بندگان که از هر آلودگی پاک شده اند، با آن تماس پیدا نمی‌کنند، و تنزیل بعد از آن مرتبه است.

« کتاب مکنون » که از بیگانگان پوشیده و مستور می‌باشد، همان است که در آیه دیگر آن را « ام الکتاب » نامیده و در جای دیگر آن را « لوح محفوظ » خوانده است.

از آن جهت « لوح محفوظ » نامیده شده که از تغییر و تبدیل محفوظ است، و بدیهی است قرآنی که تدریجاً نازل شده، چون مشتمل بر ناسخ و منسوخ است، از تغییر و تبدیل محفوظ نیست، بلکه همین تدریجی بودن آن یک نحو تغییر است.

پس، « کتاب مبین » که اصل قرآن و مرجع این تفصیل می‌باشد، یک حقیقت است غیر از این امر نازل شده، و این به منزله لباس آن حقیقت است.

قرآن نسبت به کتاب مبین به منزله لباس است نسبت به اندام، یا در حکم مثال و صورت است نسبت به حقیقت!

پس روشن می شود که منظور از آیاتی که نزول قرآن را در شب « لیلۃ القدر » در ماه رمضان ذکر می کنند، این است که حقیقت قرآن در ماه رمضان دفعتهً واحده بر قلب پیغمبر خدا «ص» نازل شده، ولی تفصیل آن در طول مدت پیامبری آن حضرت به تدریج نازل گردیده است.

مستند: آیه ۳ سورة دخان « إنا أنزلناه في ليلة مباركة...! » المیزان ج ۳۵ ص ۲۱۲

نزول آنی و نزول تدریجی قرآن

مراد به نازل شدن قرآن در شبی مبارک، به طوری که از ظاهر آیه و همچنین از آیه سورة قدر « إنا أنزلناه في ليلة القدر! » و از آیه ۱۸۵ سورة بقره « شهر رمضان الذي أنزل فيه القرآن! » استفاده می شود، تمامی قرآن کریم است! در همه آیات فوق تعبیر به انزال شده که به معنی نازل شدن یکباره است.

از طرف دیگر آیاتی به شرح زیر وجود دارد که می رساند قرآن به تدریج نازل شده است:

– « و قرآنی که ما آن را قسمت قسمت کردیم،

تا آن را به تدریج برای مردم بخوانی،

و به همین منظور به تدریج نازلش کردیم! » (اسری ۱۰۶)

همچنین آیه ۳۲ سورة فرقان به شرح زیر:

- « آنها که کافر شدند گفتند: چرا قرآن یکباره بر او نازل نشد؟

آری نازل نشد تا ما بدین وسیله، دلت را آرامش بخشیم،

و به تدریج برایت بخوانیم! »

ممکن است بگوئیم: قرآن کریم در دو نوبت نازل شده است، یکی تمامی آن در یک نوبت، و این در ماه رمضان و در شب قدر که یکی از شبهای رمضان است، و بار دوم به تدریج و قسمت به قسمت در طول بیست و سه سال نبوت و دعوت پیامبر گرامی خدا «ص».

ولکن مطلبی که سزاوار نیست در آن تردید شود این است که قرآن کریم که مرکب از سوره ها و آیه هاست، با اختلافی که بر حسب موارد شخصی و جزئی نزولش در سیاق آن هست، با این احتمال که یک دفعه نازل شده باشد، سازگار نیست، برای اینکه آیاتی که درباره وقایع شخصی و حوادث جزئی نازل شده است ارتباط کامل با زمان و مکان و اشخاص و احوال خاصی دارد که درباره آن اشخاص و احوال و در آن زمان و مکان نازل شده است، و معلوم است که چنین آیات صادق و درست در نمی آید، مگر آنکه زمان و مکانش برسد و واقعه ای که درباره اش نازل شده، رخ بدهد، به طوری که اگر از آن زمان ها و مکان ها و وقایع خاص صرف نظر شود، و فرض شود که قرآن یکباره نازل شده است، آن وقت قهراً موارد آن آیات حذف می شود، و دیگر بر آنها تطبیق نمی کند، پس

ممکن نیست احتمال بدهیم که قرآن کریم به همین هیئت که هست دو بار نازل شده است، یک بار دفعتاً و یکجا، و بار دیگر به تدریج!
پس اگر بخواهیم بگوئیم دو بار نازل شده، لازم می شود اینکه قائل شویم به فرق بین این دو دفعه به ”اجمال“ و ”تفصیل“ همان اجمال و تفصیلی که آیه شریفه سوره هود بدان اشاره دارد و می فرماید:

- « کتابی که آیاتش نخست درهم و فشرده بود،
و سپس از ناحیه خدای حکیم و خبیر قسمت قسمت شده است! »
همچنین در سوره زخرف می فرماید:
- « ما آن را قرآنی عربی کردیم، باشد که شما در آن تعقل کنید!
و این قبلاً در ام الكتاب نزد ما بود،
و مقامی علی و حکیم داشت! »

خدای سبحان در آخر مورد بحث ما یعنی آیه ۳ سوره دخان می فرماید: « إِنَّا كُنَّا مُنذِرِينَ ! » و با این عبارت می فهماند که خدای تعالی قبل از این انذار هم به طور مستمر انذار می کرده است، و این خود دلالت دارد بر این که نزول قرآن از ناحیه خدای تعالی چیز نوظهوری نیست، چون قرآن یک انذار است، و انذار سنت همیشگی خدای تعالی است، که لایزال و همواره در امت های گذشته از طریق وحی به انبیاء و رسولان جریان داشته است، و دائماً انبیائی را مبعوث می کرده تا بشر را انذار کنند!

مستند: آیه ۳۲ سوره فرقان ” وَ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ الْقُرْآنُ جُمْلَةً وَّاحِدَةً! “

المیزان ج ۳۰ ص ۱۸

چرا قرآن یکجا نازل نشد؟

قرآن کریم اعتراض کفار را بر نحوه نزول قرآن نقل می فرماید که می گفتند: این کتاب آسمانی نیست و از ناحیه خدای سبحان نیامده، چون اگر کتاب آسمانی و متضمن دینی آسمانی بود، که خدا آن را از مردم خواسته، و رسولی فرستاده بود تا آن را به بشر ابلاغ کند، می بایستی دینی کامل و تام الاجزاء می بود، و اصول و فروع و سنت هایش همه یکجا نازل شده باشد، ولی این کتاب این طور نیست و یکجا نازل نشده است، و اجزایش منظم مؤلف نیست، بلکه سخنانی است پراکنده، که در هر واقعه یک قسمت آن را می آورد، و البته قسمتی می آورد که تا اندازه ای با آن واقعه و حادثه ارتباط دارد، و آن وقت جمله های ردیف شده آن را آیات الهی می نامد، و به خدا نسبتش می دهد، و ادعا می کند که قرآنی است از ناحیه خدا بر او نازل شده، و حال آنکه اینطور نیست، خودش در هر واقعه ای می نشیند و سخنی مناسب با آن را می تراشد، و آن گاه به خدا افتراش می بندد، و این مردی خارج از دین و گمراه است!!!

(این بود تقریر و بیان اعتراض مشرکین، آن طور که از مجموع اعتراض و جواب به دست می آید.)

خدای سبحان در پاسخ اعتراض کفار می فرماید:

- « آن را متفرق نازل کردیم نه یکجا ،
تا قلب تو را به تدریج آرامش دهیم ! »

این جواب يك بيان تام است براي علت نازل شدن تدریجی.

توضیح اینکه به طور کلی تعلیم هر علمی و مخصوصاً علمی که مربوط به عمل باشد، از این راه صورت می گیرد، که معلم مسائل آن علم را یکی یکی به شاگرد القاء کند تا همه فصولش و ابوابش تمام شود.

در چنین صورت است که بعد از تمام شدن تعلیم و تعلم صورتی اجمالی از مسائل در ذهن شاگرد نقش می بندد. البته این شکل اجمالی است، نه تفصیلی، و در نتیجه در مواقع احتیاج باید دوباره به مسائلی که خوانده مراجعه نماید تا به طور مفصل آن را درک کند، چون با صرف تلقی از معلم در نفس مستقر نمی شود، به طوری که نفس بر آن معلومات نشو و نما کرده و آثار مطلوب از آن مترتب شود، بلکه محتاج است به اینکه وقت احتیاج به آن فرارسد، و آن معلومات را عملاً پیاده کند.

با این بیان روشن می شود که تعلیم غیر تثبیت فواید است. القاء يك نظریه علمی در هنگام احتیاج و رسیدن هنگام عمل در دل شاگردی که می خواهد آن را بیاموزد، بهتر ثبت می گردد، و در قلب می نشیند، و پابرجاتر هم می شود، و زود فراموش نمی شود، مخصوصاً در معارفی که فطرت بشری هم مؤید آن باشد، و بشر را بدان رهنمون باشد، که در چنین معارفی فطرت آماده پذیرفتن آن است، چون نسبت به آن احساس احتیاج می کند.

و معارف الهیه ای که دعوت اسلامی متضمن آن است، و قرآن کریم بدان ناطق می باشد، شرایع و احکامی است عملی، و قوانینی است فردی و اجتماعی، که حیات بشریت را توأم با سعادت می کند، چون بر اساس اخلاق فاضله ای است که آن نیز مرتبط با معارف کلی الهی است که بعد از تجزیه و تحلیل منتهی می شود به توحید، همچنانکه توحید هم اگر ترکیب شود، به صورت همان معارف، و سپس همان دستورات اخلاقی، و آنگاه همان دستورات و احکام عملی جلوه می کند!

در چنین مکتبی، بهترین راه تعلیم و کاملترین طریق تربیت این است که آن را به تدریج بیان کرده، و هر قسمت آن را به حادثه ای اختصاص دهد که احتیاجات گوناگونی به آن بیان دارد، و آنچه از معارف اعتقادی و اخلاقی و عملی که مرتبط با آن حادثه می شود، و نیز متعلقات آن معارف، از قبیل تشریح، و اعتباری آن، و پندگیری از سرگذشت های گذشتگان، و سرانجام کسانی که غیر آن دستور عمل کردند، و سرنوشت طاغیان و مشرکینی که از عمل به آن معارف سرپیچی کردند، همه را بیان کند.

و اتفاقاً قرآن کریم هم همین رویه را دارد. یعنی آیات نازله آن هر يك در هنگام مساس حاجت نازل شده است، و در نتیجه بهتر اثر گذاشته است. همچنانکه خود قرآن مجید می فرماید:

- « و قرآنی که ما آن را قسمت قسمت نمودیم،

تا با مجال بیشتر بر مردمش بخوانی ! » (اسری ۱۰۶)

قرآن کریم جواب کفار را به دو طریق می دهد: یکی اینکه علت نازل شدن تدریجی را بیان می کند، و می فرماید که ما خواستیم فؤاد تو را تثبیت کنیم لذا آن را تدریجی نازل کردیم. (این مربوط می شود به ناحیه رسول الله "ص" ولی از لحاظی که مربوط می شود به مردم در ادامه آیه می فرماید: خواستیم تا هر وقت دشمنان ما ایرادی به پیامبران کنند و مثل و وصف باطلی برایشان بیاورند، در همانجا جوابشان را داده و حق را بیان کنیم. اگر ایشان با ایرادهای خود حق را از وجهه ای که دارد تغییر دهند و از جای خود تحریف کنند، ما با تفسیر به احسن الوجوه دوباره حق را به جای خودش برگردانیم. و این غرض با نزول تدریجی حاصل می شود.

مستند: آیه ۱۴۱ سوره طه « وَكَذَلِكَ أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا ... وَلَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَى إِلَيْكَ وَحْيُهُ ... »

المیزان ج ۲۸ ص ۱۸

نحوه تلقی قرآن و قرائت آن

« ما این طور از بیان معجزه آسا کتاب را نازل کردیم، در حالی که قرآنی است خواندنی و عربی، و در آن بعضی از وعیدهای گونه گون را که به کفار دادیم، ذکر نمودیم، تا شاید تقوی کنند، و یا ذکری برایشان حادث شود!

خدا که پادشاه حقیقی عالم و پادشاهی اش برحق است، والاست!

و تو قرآن را از آن پیش که وحی آن به تو اعلام شود،

به شتاب مخوان!

و بگو: پروردگارا!

مرا دانش افزا! »

سیاق آخر آیات فوق شهادت می دهد بر این که در این آیه نسبت به چگونگی تلقی وحی به وسیله رسول خدا "ص" تعرض شده و آن جناب را از عجله در قرائت قرآن نهی فرموده، و تذکر داده که قبل از اتمام وحی از ناحیه فرشته وحی، در خواندن آن عجله نکند! این آیه می رساند که آن جناب وقتی وحی قرآن مجید برایش می آمده، قبل از اینکه وحی تمام شود، شروع به قرائت آن می کرده است، و در آیه آن حضرت را نهی نموده اند از اینکه در قرائت قرآن مجید و قبل از تمام شدن وحی آن عجله نکند.

در جای دیگر قرآن فرموده است:

- « زبانت را به خواندن آن حرکت مده، و عجله مکن،

جمع آوری آن و خواندنش با ماست،

پس وقتی آن را خواندیم،

تو با ما بخوان ! »

مؤید این معنی جمله بعد است که می فرماید:

- « بگو پروردگارا، مرا دانش افزا ! »

یعنی به جای اینکه عجله کنی در آیه ای که هنوز به تو وحی نشده، علم بیشتر طلب کن! برگشت معنی به این می شود که اگر تو به قرائت آیه ای که هنوز بر تو نازل نشده عجله می کنی، برای این است که تا اندازه ای بدان علم به هم رسانده ای، ولی تو به آن مقدار علم اکتفا مکن، و از خدای تعالی علم جدید بخواه، و بخواه تا صبر و حوصله ات دهد تا بقیه وحی را بشنوی!

این آیه شریفه از جمله مدارکی است که مضمون روایات را تأیید می کند که دارد: قرآن کریم دوبار نازل شده است. یکی بار اول که همه اش از اول تا آخر دفعتاً نازل شده است، و دیگری هم آیه به آیه، و هر چند روز یکبار.

وجه تأیید آن این است که اگر رسول خدا "ص" قبل از تمام شدن آیه و یا چند آیه ای که مثلاً الان جبرئیل آورده، علمی به بقیه آن نمی داشت، معنا نداشت بفرماید: قبل از تمام شدن وحی اش در خواندنش عجله مکن! پس معلوم می شود قبل از تمام شدن وحی هم آن جناب آیه را می دانسته است!

مستند: آیه ۲۳ تا ۳۱ سوره دهر " إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ تَنْزِيلًا ...! " المیزان ج ۳۹ ص ۳۸۲

نزول قرآن، و صبر بر حکم پروردگار

در این آیه تأکیدیاتی زیاد از لحاظ عبارتی شده و مسجل ساخته که اگر قرآن به تدریج نازل شده، احتمال مداخله شیطان و هواهای نفسانی در آن نمی رود، چون نازل کننده آن خدای تعالی است. لازمه اینکه نازل کننده قرآن خدای تعالی باشد این است که آنچه از احکام و فرامین که در قرآن هست، حکم خدای تعالی باشد، و بر پیغمبر واجب باشد آن را اطاعت نماید:

- « ای رسول!

محققاً ما این قرآن عظیم الشأن را بر تو فرستادیم،

به شکرانه آن بر اطاعت حکم پروردگارت صبور باش!

و هیچ از مردم بدکار کفر پیشه اطاعت مکن!

و نام خدا را صبح و شام به عظمت یاد کن!

و شب را، برخی در نماز به سجده خدا بپرداز!

و شام دراز را، به تسبیح و ستایش صبح گردان ! »

در آیات فوق، حکم نهی عمومیت دارد، و از اطاعت ” آثم و کفور “ در هر حال نهی می کند، چه آن موردی که طرف هم آثم است و هم کفور، و چه در آنجائی که طرف آثم است ولی کفور نیست، و چه بر عکسش!

ظاهراً مراد به ” آثم “ مسلمان متصف به معصیت باشد، و مراد به ” کفور “ افرادی از کفار باشند که در کفر مبالغه می کنند. پس آیه شریفه هم شامل کفار است و هم شامل فساق!

مفاد نهی این است که وقتی آثم تو را به اثم خود دعوت می کند، اطاعتش مکن، و کفور هم وقتی تو را به کفر خود می خواند، استجابتش مکن! چون هر دو اعم از اینکه از مسلمان سر بزند یا کافر مخالف حکم پروردگار توست، و تو باید به حکم پروردگارت صبر کنی !

- **وَ اذْكُرْ اسْمَ رَبِّكَ بُكْرَةً وَ اَصِيلاً !**

- یعنی مداومت کن بر ذکر پروردگارت که همان نماز در صبح و عصر باشد.

- **وَ مِنَ اللَّيْلِ فَاسْجُدْ لَهُ وَ سَبِّحْهُ لَيْلاً طَوِيلاً !**

- مراد به سجود برای خدا نماز خواندن است، و مضمون این دو آیه که همان ذکر نام خدا در بکره و اصیل و سجده برای او در پاسی از شب باشد، با نماز صبح و عصر و مغرب و عشاء مطابق می شود.

این آیات در مکه یعنی قبل از واجب شدن نمازهای پنجگانه نازل شده است، چون آیه ای که مشتمل بر نمازهای پنجگانه است، آیه زیر است که در سوره اسری است.

- **« اَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِ الشَّمْسِ اِلَى غَسَقِ اللَّيْلِ وَ قُرْآنَ الْفَجْرِ ...! »**

فصل چهارم

اولین روزهای نزول قرآن

مستند: آیه ۱ تا ۱۹ سورة علق ” إقرأ باسم رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ...! “ المیزان ج ۴۰ ص ۳۰۵

اولین سورة قرآن

سوره علق اولین سوره ای است که از قرآن نازل شده است و سیاق آیاتش آن چنان به هم ارتباط دارند که بتوان گفت یکباره نازل شده است. خدای تعالی در سورة علق رسول گرامی خود را امر می کند به اینکه قرآن را که به وحی الهی بر وی نازل می شود، تلقی کند.

این آیات اولین آیاتی است که از قرآن کریم بر پیامبر گرامی اسلام ”ص“ نازل شده است.

منظور از « إقرأ » امر به تلقی آیاتی از قرآن است که فرشته وحی از ناحیه خدا به آن جناب وحی می کند. تقدیر کلام « إقرأ القرآن » است، نه قرائت مطلق، و همچنین منظور دستور خواندن بر مردم نیست، هر چند که خواندن به مردم هم یکی از اغراض نزول وحی است.

- إقرأ باسم رَبِّكَ...!

- بخوان به نام پروردگارت!

در این جمله دستور می دهد بندگانش خواندن را به نام او آغاز کنند، چون در ”بسم الله!“ خود خدای تعالی کلام خود را با آن آغاز کرده است، در اینجا دستور می دهد بندگانش خواندن را به نام او آغاز کنند، هر چند که در جای دیگر دستور داده هر کاری را که می خواهند آغاز کنند، با بسم الله آغاز کنند، پس در حقیقت آیه مزبور يك دستور العمل است مانند دستور به گفتن ”انشاء الله“!

- إقرأ باسم رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ...!

- بخوان به نام پروردگارت که خلق کرده است!

در این جمله اشاره شده است به اینکه رب تو تنها و تنها آن کسی است که عالم را آفریده است. این همان توحید ربوبیت است، که مقتضی است عبادت را در او منحصر

کنند. این خود رد اعتقاد مشرکین است که می گفتند خدای سبحان تنها خلقت و ایجاد را به عهده دارد، و اما ربوبیت یعنی مالکیت و تدبیر عالم از آن مقربین درگاه اوست، و خدای تعالی بعد از ایجاد عالم تدبیر امور آن را به عهده آنان گذاشته است، که آنها یا از جنس فرشتگانند یا از جن و یا افراد برجسته ای از انسانها، ولی در آیه مورد بحث اشاره کرده به اینکه اینطور نیست، و تصریح فرموده به اینکه ربوبیت هم مانند خلقت مخصوص خدای تعالی است!

خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ !

انسان را از علق آفرید!

سپس در این آیه به تدبیر الهی وارد بر انسان اشاره دارد، تدبیرش از لحظه ای که انسان به صورت علقه (یعنی خون بسته شده یا اولین حالت اتخاذی منی در رحم،) در می آید تا وقتی که انسانی تام الخلقه می گردد، و دارای صفاتی عجیب و افعالی محیرالعقول می شود. پس انسان، انسانی تمام و کامل نمی شود، مگر به تدبیر مستمر و پی در پی خدای تعالی، که این تدبیر پی در پی چیزی نیست جز خلقت پی در پی، (پس ممکن نیست خلقت را از خدا و تدبیر را از غیر او بدانیم!) پس خدای تعالی به عین همان دلیل که خالق انسان است، مدبر او نیز می باشد، و در نتیجه انسان چاره ای جز این ندارد که خدای واحد را رب خود بگیرد!

در این آیه احتجاجی بر توحید در ربوبیت شده است.

- إقرأ و رَبُّكَ الْأَكْرَمُ - بخوان! پروردگار توست کریم تر!

- الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ ! - آنکه تعلیم کرد نوشتن به قلم!

خدای تعالی قرائت و یا کتابت و قرائت را به وسیله قلم بیاموخت!

زمینه این آیه، زمینه تقویت روح رسول الله "ص" و از بین بردن قلق و اضطراب آن حضرت است، اضطرابی که از دستور قبلی به آن جناب دست داده بود، چون دستور خواندن به کسی که امی است، نه سواد خواندن دارد و نه سواد نوشتن، اضطراب آور است! گویا خدای تعالی فرموده است: کتاب پروردگارت را بخوان، کتابی را که او به تو وحی می کند، و از این فرمان اضطراب و خوفی به خود راه مده، و چه جای ترسیدن است؟ در حالی که پروردگار اکرم تو آن کسی است که قرائت را به وسیله قلم به انسان آموخت! خوب، وقتی سواد سواد دارها هم به وسیله آن قلمی است که او آفریده و در اختیارشان قرار داده تا منویات خود را بنویسند، چرا نتواند قرائت کتاب خود را بدون وساطت قلم به تو تعلیم دهد؟ آن هم با اینکه به تو امر فرموده که « بخوان! » اگر تو را توانایی بر خواندن نکرده بود، هرگز امر به آن نمی کرد!

بعد از آیه مورد بحث که خطابش به شخص رسول الله "ص" است، نعمت تعلیم را

عمومیت داده و می فرماید:

« عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَم ! »

- و به جنس انسان چیزهایی را که نمی دانست تعلیم داده است!
و این خود مزید تقویت است، و رسول الله "ص" را بیشتر دلگرم و خرسند می سازد.

نماز قبل از بعثت

- أَرَأَيْتَ الَّذِي يَنْهَى عَبْدًا إِذَا صَلَّى
- آیا دیدی آن شخص را که چگونه عبدي را که می خواست نماز بخواند، از نماز خواندن نهی می کرد!

مراد به عبدي که نماز می خواند، به طوري که از آخر آیات بر می آید، رسول الله "ص" است، چون در آخر آیات آن جناب را از اطاعت آن شخص نهی نموده و امر به سجده و نزدیک شدنش فرموده است.

بنا بر این فرض که سورة علق اولین سورة نازل شده از قرآن باشد، و نیز بنا بر این که از اول تا آخر سوره یکبار نازل شده باشد، سیاق آیات این دلالت را دارد که رسول الله "ص" قبل از نزول قرآن نماز می خوانده، و همین معنا دلالت دارد بر این که آن جناب قبل از رسیدنش به مقام رسالت با نزول قرآن، یعنی قبل از حادثه بعثت، از انبیاء بوده است! در بسیاری از آیات سوره های مکی، نظیر سورة مدثر و مزمل و غیر آن دو، سخن از نماز رفته، و به تعبیرهایی مختلف از آن یاد فرموده، هر چند که کیفیت آن را ذکر نکرده است، اما اینقدر هست که نمازهای قبل از معراج مشتمل بر مقداری تلاوت قرآن و نیز مشتمل بر سجده بوده است.

در بعضی روایات هم آمده که رسول خدا "ص" در اوایل بعثت با حضرت خدیجة کبری و علي عليه السلام نماز می خواند، ولي در این روایات نیامده که نماز آن روز به چه صورتی بوده است.

مستند: آیه ۱ تا ۱۹ سورة مزمل " يَا أَيُّهَا الْمَرْمَلُ فُمُ اللَّيْلِ إِلَّا قَلِيلًا ...! " المیزان ج ۳۹ ص ۲۲۹

ای جامه به خود پیچیده، برخیز!

« ای جامه به خود پیچیده، برخیز!
پاره ای از شب، و به جز اندکی از آن را زنده بدار! نصفی از شب، یا کم کن از آن اندکی، یا بیفزای بر آن،
و بخوان قرآن را خواندنی شمرده،
ما به زودی بر تو گفتاری سنگین نازل خواهیم کرد! »

آیات آغازین سورة مزمل یادآور روزهای اولیه بعثت رسول خدا "ص" است که در قسمت اول آیات، آن جناب را دعوت می کند به خواندن نماز شب، تا بدین وسیله آماده و

مستعد گرفتن مسئولیتی گردد که به زودی به او محول می شود، و آن قرآنی است که به وحی خواهد شد، و دستورش می دهد در برابر حرف های مفت دشمنان، که او را شاعر و کاهن و دیوانه می خواندند، صبر کند، و به نحوی پسندیده از آنان کناره گیری نماید!

این سوره از قدیمی ترین سوره هائی است که در اول بعثت نازل شده است، و حتی بعضی ها گفته اند که دومین یا سومین سوره ای است که بر قلب مقدس نبی اکرم "ص" نازل گردیده است.

از ظاهر آیه بر می آید در آن ساعتی که این سوره نازل می شده، آن جناب جامه ای را به خود پیچیده بوده است، و از این جهت است که با عبارت « يا أَيُّهَا الْمَرْمَلُ ! » مورد خطاب قرار گرفته است.

از سیاق آیات برمی آید که گویا رسول الله "ص" در مقابل دعوتش مورد استهزاء و ایذاء قرار گرفته و برای خاطر خدا اندوهناک شده، و برای دفع غم و اندوه خود جامه ای به خود پیچیده بوده است، تا لحظه ای استراحت کند، و در این هنگام خطاب شده که ای جامه به خود پیچیده برخیز و نماز شب بخوان، و در برابر آنچه به تو می گویند صبر کن، همانطور که به عموم مسلمانان سفارش کرده است، که برای مقاوم شدن در برابر ناملایمات از صبر و نماز کمک بخواهند و استعانت بجویند!

با این دستور به رسول گرامی خود فهمانده که باید خود را در مقابل اندوه های بزرگتر و مصایب تلخ به وسیله نماز و صبر مقاوم سازد، نه به وسیله پیچیدن جامه بر خود و خوابیدن!

قرآن، قولی سنگین!

اینکه می فرماید قول ثقیلی را بر تو القاء خواهیم کرد، منظور از قول ثقیل همین قرآن عظیم است، و این معنا را می رساند که اگر گفتیم شب زنده داری کن، و در شب با خواندن نماز متوجه درگاه ما شو، برای این بود که خود را برای کرامت قرب و شرف حضور و افتخار همکلامی با ما آماده سازی، تا ما قول سنگینی را بر تو القاء کنیم!

بنابراین نماز شب راهی است که آن جناب را به چنین موقعی کریم منتهی می سازد.

یکی از جهات سنگینی قرآن، سنگینی معارف آن و نیز پذیرفتن شرایع و احکام آن است، و قهراً بر امت هم ثقیل خواهد بود، همانطور که بر رسول خدا "ص" سنگین بود!

خلاصه، در این آیه می فرماید که ما به زودی به تو وحی می کنیم قولی را که هم بر خودت سنگین است، و هم بر امت، اما سنگینی آن بر خود تو از جهت صعوبت تحقق به حقایق آن، و از جهت مصایبی است که در طریق ابلاغ آن خواهی دید، و سلب راحت و فراغتی است که از تو خواهد شد، و از جهت مجاهدت نفس و انقطاع به سوی خدای تعالی، و زحماتی است که لازمه گرفتن وحی است!

اما سنگینی آن بر امت از این جهت است که آنها هم در پاره ای از جهات فوق الذکر با رسول خدا "ص" شریک بودند، از آن جمله تحقق دادن به حقایق قرآن است در نفس، و نیز پیروی اوامر و نواحي خداست، و نیز رعایت حدود آن است که هر طایفه از طوایف امت به قدر وسع و طاقتش باید این رنج ها را تحمل کند!

فلسفه نماز شب پیامبر

آیه بعدی در مقام این است که بیان کند که چرا شب را برای این نماز اختیار کردیم، و چرا روز را انتخاب نکردیم:

- « حادثه شب! نماز در دل شب ثابت قدم تر،
و در مطابقت قلب و زبان شدیدتر،
و سخنی استوارتر و صائب تر است!
چون خدای تعالی شب را سکن و مایه آرامش قرار داده،
که نتیجه این آرامش این است که خاطر انسان از شواغل معیشت فارغ،
و دست انسان از اسباب ظاهری بریده است!
اما در روز:

- تو در مهمات زندگی و قضای حوایج آن گرفتاری،
و مشاغل بسیاری داری که همه وقتت را فرا گرفته است،
و فراغتی برایت باقی نمی گذارد،
تا در آن با توجه تام متوجه درگاه پروردگارت باشی،
و از هر چیزی منقطع گردی،
بنابراین، بر توست که از شب استفاده کنی،
و در آن به نماز بپردازي! »

در روایات اسلامی آمده که رسول خدا "ص" داخل خانه خدیجه شد، در حالی که از شدت کوفتگی و فزع و ترس نمی توانست روی پای خود بایستد، و فرمود مرا ببیچید!
چیزی نگذشت که جبرئیل ندایش در داد که - یا أَيُّهَا الْمُرَّمَلُ...! (ازجوامع الجامع)
در درمنثور از سعید بن جبیر روایت کرده که وقتی آیه فوق نازل شد رسول الله "ص" مدت ده سال شب ها را به قیام و عبادت گذرانید، و طایفه ای از اصحابش نیز او را متابعت می کردند. خدای تعالی بعد از ده سال آیه « **إِنَّ رَبَّكَ يَعْلَمُ أَنَّكَ تَقُومُ . . . وَاقِيمُوا الصَّلَاةَ!** » را نازل کرد، و بعد از ده سال تخفیفی به کار آنان داد. در روایت دیگر آمده که آیه تخفیف بعد از یک سال، و در بعضی روایات آمده که بعد از هشت ماه، نازل شد.
و قیام در شب برای غیر رسول خدا "ص" واجب نبوده است!

مستند: آیه ۱ تا ۷ سورة مدثر " يا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ قُمْ فَأَنْذِرْ ...! " المیزان ج ۳۹ ص ۲۶۵

اولین سوره ها و اولین فرازهای قرآن

سورة مدثر از قدیم ترین سوره های نازل در اوایل بعثت و ظهور دعوت اسلامی است. حتی بعضی گفته اند که اولین سوره ای است که از قرآن نازل شده است، هرچند که خود آیاتش این قول را سازگار نیست، زیرا آیات این سوره می رساند که رسول خدا "ص" قبل از این سوره نیز قرآن را بر مردم می خوانده است، و مردم تکذیبش می کردند، و از آن اعراض می نمودند، و نسبت سحر به آن حضرت می دادند!

به هر حال آنچه یقین و مسلم است، این است که این سوره در اوایل بعثت نازل شده، و جزو اولین سوره های قرآنی است، و آیات هفتگانه اول آن متضمن امر به انذار و سایر لوازم انذار است، که خدای تعالی بدان سفارش فرموده است.

این سوره مشتمل بر مطالب زیر است:

۱- رسول خدا "ص" را دستور می دهد به این که مردم را انذار کند، و این دستور را با لحنی و در سیاقی بیان کرده است که از آن پیداست جزو دستورهای اوایل بعثت است.

۲- اشاره می کند به عظمت شأن قرآن و جلال قدرش،

۳- کسانی را که منکر قرآن شوند و نسبت سحر به آن دهند تهدید، و کسانی را که از دعوت قرآن سر بتابند، مذمت کرده است.

« مُدَّثِّرٌ » یعنی کسی که پتو یا امثال آن را در هنگام خواب به خود بپیچد. خطاب در عبارت « يا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ ! » به رسول خدا "ص" است که در چنین حالتی بوده است، و لذا به همان حالی که داشته - پتو به خود پیچیده - مورد خطاب قرار گرفته است، تا ملاحظت را برساند. عین این عبارت در سورة « يا أَيُّهَا الْمُرْمَلُ ! » نیز بود که این انس و ملاطفت را می رسانید.

خطاب این است: - قُمْ فَأَنْذِرْ !

و ظاهراً مراد تنها این است که آن جناب را امر به انذار کند بدون اینکه بگوید چه کسی را انذار کن، پس در حقیقت معنای جمله این است که: به وظیفه انذار قیام کن !

جمله دوم، دستوری است که می فرماید: « وَ رَبِّكَ فَكْبَرُ ! » یعنی هم در باطن دل و مرحله اعتقاد، و هم در مرحله عمل و هم به زبان، پروردگار خود را به عظمت و کبریا منسوب کن، و او را از اینکه معادل یا مافوقی داشته باشد منزله بدار!

از ائمه معصومین علیهم السلام وارد شده که معنای تکبیر - الله اکبر - این است که خدا از اینکه در وصف بگنجد بزرگتر است.

این با توحید اسلامی مناسب است، چون توحیدی که اسلام پیشنهاد کرده، از هر توحید دیگری که در سایر شرایع دینی سراغ داریم، بالاتر و مهم تر است.

در عبارت « سبحان الله! » منزّه دانستن خدا از هر صفت عدمی است، مانند: مرگ و عجز و جهل و غیره، اما عبارت « الله اکبر! » منزّه دانستن خدای تعالی است از هر وصفی که ما برایش ذکر کنیم، چه وجودی و چه عدمی، و حتی منزّه بودنش از این تنزیه ما، برای اینکه هر صفتی که ما برای خدای تعالی ذکر کنیم محدود در چارچوب خودش است، و شامل مفاهیم دیگر نمی شود، و خدای تعالی این چنین نیست، چون به هیچ حدی محدود نمی گردد!

- وَثِيَابَكَ فَطَهِّرْ! جامه ات را تطهیر کن، یعنی عملت را صالح گردان!
- وَالرُّجْزَ فَاهْجُرْ! از گناهان و نافرمانی ها دوری کن!
- وَلَا تَمُنْ تُسْتَكْبِرُ! بر کسی منت مگذار در حالی که امثال خود را بزرگ و بسیار ببینی و نسبت به آن عجب بورزی!
- وَ لِرَبِّكَ فَاصْبِرْ! و به خاطر پروردگارت صبر کن! در هنگام مصیبت و آزار مردمی که تو اندازشان می کنی، و در برابر امثال این اوامر، و در برابر اطاعت خدای تعالی و ترک معصیت او صبر کن!

مستند: بحث روایتی

المیزان ج ۴۰ ص ۳۱۷

روایات اولین مراحل نزول قرآن

روایاتی که در زیر نقل می شود مربوط به روزهای اولین القای وحی به رسول الله "ص" می باشد که در کتابهای مختلف آمده است. این روایات در پایان همین مبحث مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفته و صحت و سقم آنها بررسی شده است:

۱- روایت عایشه:

در "درمنثور" است که عبدالرزاق، احمد، عبد ابن حمید، بخاری، مسلم، ابن جریر، ابن انباری در کتاب (مصاحف،) ابن مردویه، و بیهقی از طریق ابن شهاب از عروه بن زبیر، از عایشه روایت کرده اند که گفت:

- اولین روزنه ای که از وحی به روی رسول الله "ص" باز شد، این بود که در عالم رؤیا در خواب چیزهایی می دید که چون صبح روشن در خارج واقع می شد.
- سپس علاقه و محبت به تنهایی را در دلش انداختند، و غالباً تك و تنها در غار حراء در ۱۸ کیلومتری مکه به سر می برد، و در هر سال برای اینکه مدتی در آنجا به تهجد و عبادت بپردازد، خود را آماده می ساخت، و آب و طعام تهیه می کرد، و آن مدت را یکسره به عبادت می پرداخت، و به خانه نمی رفت. سال بعد نیز چنین می کرد و باز برای آن مدت توقف در حراء خود را آماده می ساخت تا آنکه شبی که در غار حراء بود فرشته خدا حق را بر او نازل کرد و به او گفت:
- اِقْرَأْ! رسول خدا "ص" پاسخ داد: - من خواندن نمی توانم!
- رسول خدا "ص" فرمود:

- آن فرشته مرا گرفت و فشاری بر من وارد کرد به طوری که تاب و توانم از دست رفت و آنگاه رهایم کرد و دوباره گفت:
 - اِقْرَأْ ! گفتم: من خواندن نتوانم!
 - باز مرا گرفت و فشار داد به طوری که طاقتم از دست بشد و این بار هم مرا رها کرد و گفت:
 - اِقْرَأْ ! گفتم: خواندن نمی دانم!
 - بار سوم مرا گرفت و همان فشار را وارد آورد به طوری که توانم از دست بشد این بار نیز مرا رها کرد و گفت:
 - بخوان به نام پروردگارت!
 - اِقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ !
 - خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ !
 - اِقْرَأْ وَ رَبُّكَ الْأَكْرَمُ !
 - الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ !
 - عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ !
- پس رسول خدا "ص" این سوره را گرفت و به طرف مکه برگشت، در حالی که قلبش به شدت می تپید، تا به خانه خدیجه دختر خویند رسید، گفت:
- مرا بیچید! مرا بیچید!
- اهل خانه او را در روپوشی پیچیدند تا آن حال ترس و اضطرابش آرام گرفت و آنگاه به خدیجه رو کرد و داستان را برای او باز گفت و در آخر گفت:
- بر جان خود می ترسم ! خدیجه گفت:
 - ابداً چیزی نیست! خدا هرگز تو را خوار نمی کند، برای اینکه تو شخص نیکوکاری و صله رحم می کنی و زحمت دیگران را تحمل می نمائی و برهنگان را می پوشانی، تو مهمان نواز و یاور مبتلایانی!
- آنگاه خدیجه آن جناب را نزد پسر عمش "ورقه بن نوفل بن اسد بن عبدالعزی" که در جاهلیت از بت پرستی به کیش نصرانیت درآمده بود، آورد، و ابن ورقه زبان عبرانی را می دانست و انجیل را به طور کامل به عبرانی می نوشت. مردی سالخورده و نابینا بود. خدیجه گفت:
- ای پسر عم کمی به سخنان پسر برادرت گوش کن!
 - ورقه گفت: - ای برادر زاده چه می بینی؟
 - رسول خدا "ص" آنچه را دیده بود، به او خبر داد.
 - ورقه گفت:
- این همان ناموسی است که خدا بر موسی نازل می کرد! ای کاش من در آن درخت شاخه ای بودم، و ای کاش زنده می ماندم تا آن روزی که قوم تو از مکه بیرون می کنند.
 - رسول خدا پرسید:
 - بیرون کنندگان من قوم من خواهند بود؟ گفت:

- بلی! هیچ پیامبری نیاورده مثل آنچه تو آورده ای، مگر آنکه مورد حمله و دشمنی قومش قرار گرفت و من اگر آن روز تو را دریابم یاریت خواهم کرد، یاری صمیمانه!

لکن چیزی نگذشت که ورقه از دنیا رفت و مدتی وحی تعطیل شد.

۲- روایت ابن شهاب:

ابن شهاب می گوید:

ابوسلمه بن عبدالرحمن برایم حدیث کرد که جابر بن عبدالله انصاری روزی از مسئله وحی سخن می گفت، در ضمن سخن گفت:

- رسول خدا "ص" فرمود در حینی که داشتم قدم می زدم ناگهان صوتی از طرف آسمان شنیدم و سر بلند کردم و ناگهان همان کسی را دیدم که در غار حراء دیده بودم. دیدم که بین آسمان و زمین بر کرسی نشسته است. من از دیدنش دچار رعب شدم و به خانه برگشتم و گفتم:

- مرا بپچید!

- مرا بپچید!

در همین حال این آیه نازل شد:

- يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ قُمْ فَأَنْذِرْ

- وَ رَبَّكَ فَكْبِّرْ

- وَثِيَابَكَ فَطَهِّرْ!

- وَالرُّجْزَ فَاهْجُرْ! وَلَا تَمْنُنْ تَسْتَكْبِرُ! وَ لِرَبِّكَ فَاصْبِرْ!

از آن به بعد وحی خدا پی در پی رسید!

۳- روایت ابن شداد:

و نیز در همان کتاب است که ابن ابی شیبیه، ابن جریر، ابونعیم (در کتاب دلایل) از عبدالله بن شداد روایت کرده اند که گفت:

جبرئیل بر محمد رسول الله "ص" نازل شد و گفت:

- ای محمد بخوان! پاسخ داد که من خواندن نمی دانم!

جبرئیل او را در آغوش خود کشید و سپس گفت:

- ای محمد بخوان! پاسخ داد که من سواد ندارم!

گفت:

- اِقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ! تا رسید به جمله - مَا لَمْ يَعْلَمْ!

پس رسول خدا "ص" نزد خدیجه آمد و گفت:

- ای خدیجه به گمانم چیزی به من شده است؟ خدیجه گفت:

- حاشا، به شما چیزی نشده! به خدا قسم پروردگار تو به تو آسیبی نمی رساند، چون

تاکنون حتی يك عمل زشت نکرده ای!

خدیجه این بگفت و برخاست و نزد ورقه شد و جریان را به او گفت:

ورقه گفت:

- اگر مطلب این طور باشد که او گفته است به تو مژده می دهم که شوهرت پیغمبري از پیغمبران است، و به زودي از امتش صدمه هائي بسيار خواهد دید، و اگر من نبوتش را درك كنم حتماً به او ايمان مي آورم!
- راوي مي گوید: بعد از این جریان مدتی جبرئیل نازل نشد و خدیجه گفت:
- به نظرم پروردگارت بر تو خشم کرده است و خدای تعالی این سوره را نازل کرد که:
- وَالضُّحٰی وَاللَّیْلِ اِذَا سَجٰی مَا وَدَّعٰكَ رَبُّكَ وَ مَا قَلٰی !

۴- تحلیل، و اشکال روایات:

علامه طباطبائی رحمه الله علیه در المیزان این روایات را خالی از اشکال بلکه اشکالهای مختلف ندانسته و می فرماید:

۱- نسبت شك به رسول الله "ص":

در این روایات نسبت شك در نبوت خود به رسول الله "ص" داده و گفته است که آن جناب احتمال داده آن صدا و آن شخصی که بین زمین و آسمان دیده و آن سوره ای که به او نازل شده، همه از القائنات شیطانی باشد!

۲- نسبت عدم اطمینان و ایمان به رسالت:

در این روایت به رسول خدا "ص" نسبت داده که اضطراب درونی آن حضرت زایل نشد تا وقتی که يك مرد مسیحي - ورقه بن نوفل - که خود را به رهبانیت زده بود، به نبوتش شهادت داد و آن وقت اضطرابش زایل شد، با این که خدای تعالی درباره آن جناب فرموده:

- قُلْ اِنِّي عَلِي بَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّي !

- بگو من از ناحیه پروردگارم در کارم هوشیارم ! (انعام ۵۷)

و چگونه ممکن است چنین کسی از سخنان يك نصراني تحت تأثیر قرار گیرد و برای آرامش خاطرش محتاج به او باشد، مگر در آن سخنان چه حجت روشنی بوده است؟ و مگر خدای تعالی درباره آن جناب فرموده که:

- قُلْ هٰذِهِ سَبِيْلِيْ اَدْعُوْا اِلَى اللّٰهِ عَلٰى بَصِيْرَةٍ اَنَا وَّ مَنْ اِتَّبَعَنِيْ !

- بگو این است راه من ! من بر بصیرتی خدادادی به سوی خدا دعوت می کنم، هم خودم و هم هرکس که مرا پیروی کند! که او نیز دارای این بصیرت می شود!

و آیا اعتماد کردن به قول "ورقه" بصیرت است؟ و بصیرت پیروانش هم همین

است که ایمان آورده اند به کسی که به گفتاری بی دلیل ایمان آورده و اعتماد کرده است؟ و آیا وضع سایر انبیاء هم بدین منوال بوده است؟ و آنجا که خدای تعالی می فرماید:

- « ما به تو وحی کریم همانطور که به نوح و انبیاء بعد از او وحی کردیم! »

(نساء ۱۶۳)

آیا امت این انبیاء هم اعتمادشان به نبوت پیغمبرشان برای این بوده که مثلاً پیرمردی - به مثل ورقه - گفته است که نوح پیغمبر است؟ و یا هود و صالح پیغمبرند؟ قطعاً پایه تشخیص نبوت یک پیغمبر این قدر سست نیست!

بلکه حق این است که نبوت و رسالت ملازم با یقین و ایمان صد در صد شخص پیغمبر و رسول است و او قبل از هر کس دیگر یقین به نبوت خود از جانب خدای تعالی دارد و باید هم چنین باشد. روایات وارده از ائمه اهل بیت علیهم السلام هم همین را می گوید!

مستند: آیه ۴۸ سورة عنکبوت ” وَمَا كُنْتُمْ تَتْلُوا مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ وَلَا تَخُطُّهُ بِيَمِينِكُمْ...! “

المیزان ج ۳۱ ص ۲۲۲

پیامبر امّی ، و نزول قرآن

خدای متعال در معرفی رسول گرامی خود می فرماید:

- عادت تو قبل از نزول قرآن چنین نبود که کتابی را بخوانی و نیز این نبود که کتابی را با دست خود بنویسی - خلاصه تو نه مسلط بر خواندن بودی و نه مسلط بر نوشتن، چون امی و بی سواد بودی - و اگر غیر این بود و تو خواندن و نوشتن مسلط بودی، مبطلان که همواره می خواهند حق را باطل معرفی کنند، بهانه به دست آورده، به راستی در حقانیت دعوت به شک می افتادند، لکن از آنجائی که خوب نمی توانی بخوانی و بنویسی، و ساهاست که مردم تو را به این صفت می شناسند، چون با تو معاشرت دارند، دیگر هیچ جای شکی برایشان باقی نمی ماند، که این قرآن کتاب خداست! و خدا آن را بر تو نازل کرده است و از بافته های خودت نیست! و چنین نیست که از کتابهای قدیمی و داستانهای گذشته مطالبی را اقتباس کرده و بدین صورت در آورده باشی، و دیگر مبطلان نمی توانند آن را ابطال نموده و به این عذر اعتذار جویند!

المیزان ج ۴۰ ص ۱۸۶

” سَنُقَرِّئُكَ فَلَا تَنسَى...! “

مستند: آیه ۶ سورة اعلی

نحوه قرائت قرآن برای رسول الله ”ص“

« ما به زودی تو را اقرأ می کنیم! »

” اقرأ “ به معنای تحویل گرفتن قرائت قاری است جهت غلط گیری و تصحیح قرائت وی. البته باید توجه داشت که در آیه مورد بحث که می فرماید: ما به زودی تو را

اقرأ می کنیم، به معنای معمول در بین خود افراد معمولی نیست که استاد گوش دهد و غلط های شاگرد را تصحیح کند، و یا جائی که خوب نخوانده، خوب خواندن را به او بیاموزد، چون چنین چیزی از رسول خدا "ص" سابقه نداشته است، و معهود نیست که چیزی از قرآن را خوانده باشد، و چون به علت فراموشی خوب نخوانده، و یا به غلط خوانده است و خدای تعالی فرموده باشد: تو بخوان و من گوش می دهم تا درست خواندن را به تو یاد بدهم، بلکه منظور از اقرأ در این مورد این است که ما چنین قدرتی را به تو می دهیم تا درست بخوانی و خوب بخوانی، و آنطور که نازل شده و بدون کم و کاست و غلط و تحریف بخوانی، و خلاصه آنچه را که نازل شده فراموش نکنی!

این آیه وعده ای است از خدای تعالی به پیغمبرش به اینکه علم به قرآن و حفظ آن را در اختیارش بگذارد، به طوری که قرآن را آنطور که نازل شده همواره حافظ باشد، و هرگز دچار نسیان نگردد، و همانطور که نازل شده، قرائتش کند، و ملاک در تبلیغ رسالت و وحی به همانگونه که وحی شده، همین است!

آیه شریفه با سیاقی که دارد خالی از تأیید گفتار برخی از مفسرین نیست که گفته اند: رسول خدا "ص" هر وقت جبرئیل بر او نازل می شد، قرآن را می خواند تا مبادا چیزی از آن فراموش کرده باشد، به طوری که هیچ گاه نمی شد که جبرئیل وحی را به آخر برساند و آن جناب شروع به خواندن از اولش نکرده باشد، ولی همینکه این آیه نازل شد، رسول خدا "ص" از این دلواپسی درآمد و چیزی را فراموش نکرد!

و این معنا به ذهن نزدیک تر می رسد که بگوئیم آیه شریفه فوق قبل از آیه زیر نازل شده باشد که می فرماید:

- « زبانت را از شتاب زدگی به خواندن قرآن حرکت مده!
که جمع قرآن به عهده ماست،
همینکه ما آن را خواندیم تو دنبال ما بخوان،
و آنگاه بیاتش را هم خود ما شرح می دهیم! » (قیامت ۱۹)

و این آیه قبل از آیه زیر نازل شده باشد که می فرماید:

- « به قرآن عجله مکن!
و قبل از تمام شدن وحی اش به سوی تو آن را مخوان!
بگو: پروردگارا علم مرا بیشتر کن! »

در سوره اعلی در ادامه آیه مورد بحث می فرماید:

- « إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ إِنَّهُ يَعْلَمُ الْجَهْرَ وَ مَا يَخْفَى ! »
خدای متعالی بدین وسیله به رسول گرامی خود اطمینان می دهد که:

- ما به زودی خاطرت را در تلقی وحی و حفظ آن آسوده می کنیم،

به دلیل اینکه ما هم به ظاهر اشیاء آگاهی داریم و هم به باطن آنها!
در مورد تو نیز هم از ظاهر حالت خبر داریم و هم از باطنت،
و می دانیم که در دل چقدر اهتمام به امر وحی داری،
و تا چه حد بر اطاعت پروردگارت در آنچه دستورت می دهد، حریصی!

چگونگی و موقعیت تذکر دادن پیامبر

خدای تعالی رسول گرامی خود را دستور می داد تا نام پروردگارش را منزله بدارد،
و وعده اش می داد که وحی را آنقدر اقرأ کند که به هیچ وجه فراموش نکند، و فطرتش را
آنقدر صاف کند که طریقه سهل را از میان همه طریقی ها تشخیص دهد، و همه اینها از
شرایط ضروری يك دعوت دینی است، و دعوت دینی بدون آنها به ثمر نمی رسد، و مؤثر
واقع نمی شود.

و معنای آیه مورد بحث با در نظر داشتن مطالب فوق چنین می شود:

- حال که همه وسایل امتثال امر خود را برایت فراهم نمودیم،

و تو را اقرأ کردیم تا فراموش نکنی،

و تشخیص طریقه سهل را برایت فراهم ساختیم،

پس تو هم هر جا که دیدی تذکر ثمربخش است، تذکر بده!

در این آیه امر به تذکره را مشروط کرده به موردی که تشخیص دهد تذکره سودمند
است، و این شرطی است براساس حقیقت، چون وقتی تشخیص دهد تذکره سودی ندارد کار
لغوی می شود و خدای تعالی اجل از آن است که رسول گرامی خود را امر کند به اینکه کار
بیهوده کند!

پس تذکره در موردی باید استعمال شود که در خود طرف زمینه ای برای تذکر
باشد، که در این مورد تذکره در نوبت اول دل او را متمایل به حق می سازد، و قهراً تذکره
نافع واقع می شود، و همچنین در نوبت های بعدی هم تمایل او را بیشتر می گرداند.
همچنانکه فرمود:

- « سَيَذَكِّرُ مَنْ يَخْشِي ! »

و در موردی که طرف هیچ زمینه ای برای نرم شدن دل ندارد، نوبت اول حجت را
بر او تمام می کند، این نیز نافع است، چون باعث می شود طرف از حق دوری کند،
همچنانکه فرمود:

- « وَسَيَنْتَجِبُهَا الْأَشْقِي ! »

و اما تذکره نوبت دوم او به خاطر اینکه نه خاصیت نرم کردن دل دارد و نه اثر
اتمام حجت، کاری لغو خواهد بود، و به همین جهت در اینجا فرمان خود را
مشروط کرد به صورتی که تذکره مفید باشد:

- « از کسی که از ذکر ما روی گردان است،

و جز حیات دنیا را نمی خواهد،

اعراض کن! « (نجم ۲۹)

- سَيَذَكِّرُ مَنْ يَخْشِي!

- یعنی به زودی افرادی که در قلب چیزی از خشیت خدا و ترس از عقاب او دارند، به وسیله قرآن متذکر شده و اندرز می گیرند!

فصل پنجم

تاریخ جمع آوری قرآن

مستند: بحث تاریخی و تحلیلی

المیزان ج ۲۳ ص ۱۵۴

دفعات جمع آوری قرآن

جمع آوری قرآن در دو نوبت صورت گرفت:

۱- جمع آوری نوبت اول: عبارت بود از جمع آوری سوره ها که اغلب در شاخه های نخل یا در سنگ های سفید و نازک یا کتف های گوسفند و غیر آن، یا در پوست و رقعہ ها نوشته شده بود، و پیوستن آیه هایی که نازل شده بود، و هرکدام در دست کسی بود، به سوره هایی که مناسب آن بوده است.

۲- جمع آوری نوبت دوم: یعنی جمع آوری در زمان عثمان بوده، از اینکه جمع اول را که آن روز دچار تعارض نسخه ها و اختلاف قرآن ها شده بود، به يك جمع منحصر کردند، و تنها آیه ای که در این جمع ملحق شد، آیه « **مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ...!** » بود که آن را در سوره « احزاب » جاي دادند. از قول زید بن ثابت نقل شده که تا مدت پانزده سال بعد از رحلت رسول خدا «ص» کسی این آیه را در سوره احزاب نمی خواند، و جزو آن محسوب نبود.

یکی از ضروریات تاریخ این معناست که تقریباً در ۱۴ قرن قبل پیغمبری از نژاد عرب به نام « **محمد** » صلوات الله علیه و آله و سلم مبعوث به نبوت شده، و دعوی پیامبری کرده است، و امتی از عرب و غیر عرب به وی ایمان آورده اند، و نیز کتابی آورده که آن را به نام « **قرآن** » نامیده و به خدای سبحان نسبت داده است، و این قرآن متضمن معارف کلی و کلیاتی از شریعت است که در طول حیاتش مردم را به آن شریعت دعوت می کرده است. و نیز از مسلمات تاریخ است که آن جناب با همین قرآن تحدی کرده و آن را معجزه نبوت خود خوانده است، و نیز هیچ حرفی نیست در اینکه قرآن موجود در این عصر، همان قرآنی است که او آورده و برای بیشتر مردم معاصر خودش قرائت کرده است.

(مقصود ما از اینکه گفتیم: این همان است، تکرار ادعا نیست، بلکه منظور این است که به طور مسلم این چنین نیست که آن کتاب به کلی از میان رفته باشد و کتاب دیگری نظیر آن و یا غیر آن به دست اشخاص دیگری تنظیم و به آن جناب نسبت داده شده و در میان مردم معروف شده باشد، که این قرآن همان قرآن است، که به محمد «ص» نازل شده

است.)

همة اینها که گفتیم اموری است که احدي در آن تردید ندارد، مگر کسی که فهمش آسیب دیده باشد. حتي دو طرف بحث در مسئله تحریف یا عدم آن و خلاصه موافق و مخالف آن نیز در هیچ يك از آنها احتمال خلاف نداده است. تنها چیزی که بعضی از مخالفین و موافقین احتمال داده اند، این است که جملات مختصری و یا آیه ای در آن زیاد و یا از آن کم شده باشد، و یا جا به جا و یا تغییری در کلمات و یا اعراب آن رخ داده باشد، ولي اصل کتاب الهی، به همان وضع و اسلوبی که در زمان رسول خدا "ص" بوده، باقی مانده و به کلی از بین نرفته است!

پایداری و حفظ اوصاف قرآن

قرآن کریم به اوصاف و خواصی که نوع آیاتش واجد آنهاست، تحدي کرده است، یعنی بشر را از آوردن کتابی مشتمل بر آن اوصاف عاجز دانسته است! و ما تمامی آیات آن را می بینیم که آن اوصاف را دارد، بدون اینکه آیه ای از آن، آن اوصاف را از دست داده باشد!

اگر قرآن به فصاحت و بلاغت تحدي کرده است، می بینیم که تمامی آیات همین قرآنی که در دست ماست، آن نظم بدیع و عجیب را دارد.

اگر به نبودن اختلاف در قرآن تحدي نموده است، این خاصیت در قرآن عصر ما نیز هست!

اگر به معارف حقیقی و کلیات شرایع فطری و جزئیات فضایل عقلی، که مبتکر آن است، تحدي نموده است، ما می بینیم که همین قرآن عصر ما بیان حق صریحی را که جای هیچ تردید نباشد، و دادن نظریه ای را که آخرین نظریه باشد که عقل بشر بدان دست یابد، چه در اصول معارف حقیقی، و چه در کلیات شرایع فطری، و چه در جزئیات فضایل اخلاقی، استیفاء می کند، بدون اینکه در هیچ يك از این ابواب نقیصه و یا خلی، و یا تناقض و لغزشی داشته باشد، بلکه تمامی معارف آن را با همه وسعتی که دارد، می بینیم گویا به يك حیات زنده اند و يك روح در کالبد همه آنها جریان دارد، و آن روح واحد مبدأ تمامی معارف قرآنی است، و اصلي است که همه بدان منتهی می گردند، و به آن بازگشت می کنند، و آن اصل «توحید» است!

اگر قرآن متعرض داستان امت های گذشته شده، و آنها را به رسول گرامی اسلام "ص" بیان فرموده است، ملاحظه می کنیم که قرآن عصر حاضر نیز همین بیانات را دارد، به طوری که با لایق ترین بیان و مناسب ترین کلام و با طهارت دین و نزاهت ساحت انبیاء علیهم السلام آنها را معرفی فرموده است، و پیامبران را افرادی خالص در بندگی و اطاعت خدا شناسانده است. اگر این داستانهای پیامبران در قرآن را با داستانهای کتب عهدین (تورات و انجیل) درباره همین پیامبران، مقایسه کنیم، آنوقت به تفاوت آنها پی می

بریم!

اگر می دانیم که در قرآن کریم اخبار غیبی بسیار بوده است، در قرآن عصر خود نیز می بینیم که بسیاری از آیات آن به طور صریح و یا تلویح از حوادث آینده جهان خبر می دهد!

اگر می بینیم که قرآن خود را به اوصاف پاک و زیبا از قبیل: نور، هادی به سوی صراط مستقیم و به سوی ملتی اقوم، یعنی تواناترین قانون و آئین در اداره امور جهان ستوده، در قرآن حاضر نیز این اوصاف هست، و در امر هدایت و دلالت از هیچ دقتی فروگذار نکرده است!

قرآن از جامع ترین اوصافی که برای خود قائل شده، صفت «ذکر- یادآوری خدا» است، و اینکه در دلالت به سوی خدای تعالی همیشه زنده است، و همه جا از اسماء حسنا و صفات علیای خدای سبحان اسم می برد، و سنت او را در صنع و ایجاد، وصف می کند، و اوصاف ملائکه و کتب و رسل خدا را ذکر می نماید، و شرایع و احکام خدا را وصف می کند، منتهی الیه و سرانجام امر خلقت یعنی معاد و برگشت به سوی خدا و جزئیات سعادت و شقاوت آتش و بهشت را بیان می کند.

و همة اینها ذکر خدا و یاد اوست، و همان است که قرآن کریم به قول مطلق خود را بدان نامیده است. چون از اسامی قرآن هیچ اسمی در دلالت بر آثار و شئون قرآن به مثل اسم «ذکر» نیست!

در آیه ۴۲ سوره حم سجده می فرماید:

- قرآن کریم از این جهت که «ذکر» است باطل بر آن غلبه نمی کند، نه روز نزولش، و نه در زمان آینده، و نه باطل در آن رخنه می کند، و نه نسخ و نه تغییر و تحریفی که خاصیت «ذکر» بودن آن را از بین ببرد!

همچنین فرموده است:

- «إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ !»

که در این آیه و در آیات فوق الذکر «ذکر» را به طور مطلق بر قرآن کریم اطلاق فرموده است، و نیز به طور مطلق آن را محفوظ به حفظ خود خدای تعالی دانسته است!

از تمام آنچه گذشت، این معنا به دست آمد که قرآنی که خدای تعالی بر پیغمبر گرامی خود صلوات الله علیه و آله نازل کرده، و آن را به وصف «ذکر» توصیف نموده است، به همان نحو که نازل شده، محفوظ به حفظ الهی خواهد بود، و خدا نخواهد گذاشت، که دستخوش زیادی و نقص و تغییر گردد!

حال می بینیم که قرآن موجود عصر ما تمامی آن اوصاف ذکر شده را به تمام ترین و بهترین طرز ممکن داراست، از همین جا می فهمیم که دستخوش تحریفی که یکی از آن اوصاف را از بین ببرد نگشته است، و قرآنی که اکنون دست ماست همان است که به رسول خدا «ص» نازل شده است.

مستند: بحث روایتی و تحلیلی

المیزان ج ۲۳ ص ۱۷۷

آموزش، و ثبت قرآن در عهد رسول الله "ص"

به طوری که قرآن کریم تصریح فرموده، رسول خدا "ص" هر چه را که از قرآن برایش نازل می شد، بدون این که چیزی از آن را کتمان کند، به مردم ابلاغ می کرد و حتی به آنان یاد می داد، و برایشان بیان می کرد، و همواره عده ای از صحابه ایشان مشغول یاد دادن و یاد گرفتن بودند که چگونه قرائت کنند، و بیان هر کدام چیست؟ آن عده که به دیگران یاد می دادند، همان قراء بودند که بیشترشان در زمان ابوبکر در جنگ یمامه شهید شدند.

مردم آن زمان هم رغبت شدیدی در گرفتن قرآن و حفظ کردنش داشتند، و این گرمی بازار تعلیم و تعلم قرآن همچنان ادامه داشت، تا آنکه قرآن جمع آوری شد. پس حتی یک روز و بلکه یک ساعت هم بر مسلمانان صدر اول پیش نیامد که قرآن از میانشان رخت بر بسته باشد، و بر سر قرآن کریم نیامد آنچه که بر سر تورات و انجیل و کتابهای سایر انبیاء آمد!

روایات بی شماری از طریق شیعه و سنی داریم که رسول الله "ص" بیشتر سوره های قرآنی را در نمازهای یومیه و غیر آن می خواند، و این قرآن خواندن در نماز در حضور انبوه جمعیت بود، و در بیشتر این روایات اسامی سوره ها چه مکی و چه مدنی برده شده است.

روایاتی در دست است که می رساند هر آیه ای که می آمده رسول خدا "ص" مأمور می شده آن را در چه سوره ای و بعد از چه آیه ای جای دهد. مانند روایت عثمان بن ابی العاص درباره آیه ۹۰ سوره نحل: « إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ ! » که رسول خدا "ص" فرمود:

- « جبرئیل این آیه را برایم آورد و دستور داد آن را در فلان جای از سوره نحل قرار دهم ! »

نظیر این روایت روایاتی است که می رساند رسول خدا "ص" سوره هائی را که آیاتش به تدریج نازل شده بود، خودش می خواند، مانند: سوره آل عمران، نساء و غیر آن. از این روایات آدمی یقین می کند که آنجناب بعد از نزول هر آیه به نویسندگان وحی دستور می داده که آن را در چه جایی از چه سوره ای قرار دهند!

مستندات مربوط به جمع آوری قرآن در عهد رسول الله "ص"

۱- از زید بن ثابت روایت شده که گفت: - « رسول خدا "ص" از دار دنیا رفت در حالی که هنوز هیچ چیز از قرآن جمع آوری نشده بود. »

۲- باز از زید بن ثابت روایت شده که گفت: - « نزد رسول الله "ص" داشتیم قرآن

را از ورق پاره ها جمع آوری می کردیم که»

(مقصود از این روایت ممکن است این باشد که آیه هائی از يك سوره که به طور پراکنده نازل شده بود، يك جا جمع و هر کدام را به سوره خود ملحق می کردیم، و یا پاره ای از سوره ها را که از نظر کوتاهی و بلندی و متوسط بودن نظیر هم بودند، مانند: ”طوال و مئین و مفصلات“ را پهلوی هم قرار می دادیم، همچنانکه در احادیث نبوی هم از آنها یاد شده، و گرنه به طور مسلم جمع آوری قرآن به صورت يك کتاب، بعد از درگذشت رسول الله ”ص“ اتفاق افتاده است.)

۳- از ابن عمر روایت شده که گفت: - « من قرآن را جمع آوری نمودم و همه شب می خواندم تا به گوش رسول خدا ”ص“ رسید، فرمود: قرآن را در عرض يك ماه بخوان! »

۴- از محمد بن کعب، قرظی روایت شده که گفت: - « قرآن در زمان رسول خدا ”ص“ به دست پنج نفر از انصار یعنی - معاذ بن جبل، عباد بن صامت، و ابی بن کعب، ابوالدرداء، و ایوب انصاری جمع آوری شد. »

۵- از ابن سیرین روایت شده که گفت: - « در عهد رسول الله ”ص“ قرآن را چهار نفر جمع آوری کردند، که در آنها اختلافی نیست، و آنان عبارت بودند از: معاذ بن جبل، ابی بن کعب، ابوزید، و دو نفر دیگر، که در سه نفر مردد و مورد اختلاف است، بعضی گفته اند: ابی درداء و عثمان، و بعضی دیگر گفته اند: عثمان و تمیم داری. »

۶- از شعبی روایت شده که گفت: - « قرآن را در عهد رسول الله ”ص“ شش نفر جمع کردند: ابی وزید، معاذ، ابوالدرداء، سعید بن عبید، و ابوزید. البته مجمع بن حارثه هم جمع کرده بود، مگر دو سوره و یاسه سوره را. »

۷- از ابن بریده روایت شده که گفت: - « اولین کسی که قرآن را در مصحفی جمع کرد سالم مولي ابی حذیفه بود که قسم خورده بود تا قرآن را جمع نکرده ردا به دوش نگیرد، و بالاخره جمع کرد.... »

(چیزی که روایات فوق بر آن دلالت دارند این است که نامبردگان در عهد رسول الله ”ص“ سوره ها و آیه های قرآن را جمع کرده بودند، و اما اینکه عنایت داشته اند که همه قرآن را به ترتیب سوره و آیه هائی که امروز در دست ماست و یا به ترتیب دیگری جمع کرده باشند، دلالت ندارد. این طور جمع کردن تنها و برای اولین بار در زمان ابی بکر باب شده است.)

مستند: بحث روایتی و تحلیلی

المیزان ج ۲۳ ص ۱۷۵

جمع آوری قرآن در زمان ابوبکر

در تاریخ یعقوبی آمده که عمر بن خطاب به ابوبکر گفت: «ای خلیفه رسول خدا»ص، حاملین قرآن بیشترشان در جنگ یمامه کشته شدند، چطور است که قرآن را جمع آوری کنی، زیرا می ترسم با از بین رفتن حاملین (حافظین) آن تدریجاً از بین برود! ابوبکر گفت: چرا این کار را بکنم و حال آنکه رسول خدا»ص نکرده بود؟ از آن به بعد همواره عمر پشت این پیشنهاد خود را گرفت تا آنکه قرآن جمع آوری و در صحیفی نوشته شد، چون تا آن روز در تکه های از تخته و چوب نوشته می شد، و در نتیجه متفرق بود. ابوبکر بیست و پنج نفر از قریش و پنجاه نفر از انصار را در جلسه ای دعوت کرد و گفت باید قرآن را بنویسید، و آن را به نظر سعید بن العاص که مردی فصیح است، برسانید.»

البته بعضی روایت کرده اند که علی علیه السلام قرآن را پس از رحلت رسول الله»ص جمع نموده و بر شتری بار کرد، و به محضر صحابه آورد و فرمود: این قرآن است که من جمع کرده ام! علی علیه السلام قرآن را به هفت جزء تقسیم کرده بود، و روایت نامبرده اسم آن اجزاء را هم آورده است.

در تاریخ ابی الفداء آمده که در جنگ با مسیلمة کذاب گروهی از قراء قرآن، از مهاجر و انصار، کشته شدند. چون ابوبکر دید عدة حافظین قرآن که در آن واقعه شهید شده اند بسیار است، در مقام جمع آوری قرآن برآمد و آن را از سینه های حافظین و از جریده ها و تخته پاره ها و پوست حیوانات جمع آوری کرد و آن را نزد ”حفصه“ همسر رسول الله»ص و دختر عمر، گذاشت.

مستندات تاریخ نویسان :

ریشه و مصدر اصلی این دو تاریخی که در بالا ذکر شد، روایاتی است که اینک از نظر خواننده می گذرد:

۱- روایت صحیح بخاری:

بخاری در صحیح خود از زید بن ثابت نقل می کند که گفت:

«در روزهایی که جنگ یمامه اتفاق افتاد، ابی بکر به طلب من فرستاد. وقتی به نزد او رفتم دیدم عمر بن خطاب هم آنجاست. ابوبکر گفت: عمر نزد من آمده و می گوید که واقعه یمامه حافظین

قرآن را درو کرد و من می ترسم که جنگ های آینده نیز مابقی آنان را از بین ببرد و در نتیجه بسیاری از قرآن کریم با سینه حافظین آن در دل خاک دفن شود و نیز می گوید: من به نظرم می رسد که دستور دهی قرآن جمع آوری شود، من به او گفتم: چگونه دست به کاری بزنم که رسول خدا "ص" نکرده است؟ عمر گفت: این کار بخدا کار خوبی است!

از آن به بعد مرتب به من مراجعه می کرد و تذکر می داد تا آنکه خداوند سینه ام را برای این کار گشاده کرد و مرا جرأت آن داد و نظرم برگشت و نظر عمر را پذیرفتم.

زید بن ثابت می گوید: کلام ابوبکر وقتی به اینجا رسید به من گفت:

- تو جوانی عاقل و مورد اعتماد هستی و در عهد رسول الله "ص" وحی الهی را برای آن جناب می نوشتی تو باید جستجو و تتبع کنی و آیات قرآن را جمع آوری نمائی!

زید می گوید: به خدا قسم اگر دستگاه ابوبکر به من تکلیف می کرد که کوهی را به دوش خود بکشم سخت تر از این تکلیف نبود که در خصوص جمع آوری قرآن به من کرد! لذا گفتم: چطور دست به کاری می زنی که رسول الله "ص" خود نکرده است؟ گفت: این کار به خدا سوگند کار خیری است!

از آن به بعد لایزال ابی بکر به من مراجعه می کرد تا خداوند سینه مرا گشاده کرد آنچنانکه قبلاً سینه ابوبکر و عمر را گشاده کرده بود با جرأت تمام به جستجوی آیات قرآنی برخاستم و آنها را که در شاخه های درخت خرما و سنگ های سفید نازک و سینه های مردم متفرق بود جمع آوری نمودم و آخر سوره توبه را از جمله "لَقَدْ جِئْتُمْ رَسُولٌ ... تا آخر سوره براءت" را نزد خزیمه انصاری یافتیم و غیر او کسی آن را ضبط نکرده بود!

این صحف نزد ابوبکر بماند تا آنکه از دنیا رفت از آن پس نزد عمر بود تا زنده بود و بعد از آن نزد حفصه دختر عمر نگهداری می شد. «

۲- روایت ابی داود:

از ابی داود، از طریق یحیی بن عبدالرحمن بن حاطب، روایت شده که گفت: «عمر آمد و گفت: هر که از رسول الله "ص" آیه ای و چیزی از قرآن شنیده و حفظ کرده باشد آن را بیاورد و در آن روز داشتند قرآن را در صحیفه ها و لوح ها و ... جمع آوری می کردند و قرار بر این داشتند که از احدی چیزی از قرآن را نپذیرند تا آنکه دو نفر بر طبق آن شهادت دهند! «

۳- روایت دیگر ابی داود:

باز از ابی داود روایت شده که گفت:

« ابی بکر به عمر و زید گفت: بر در مسجد بنشینید و هر کس دو شاهد آورد بر طبق آنچه از قرآن حفظ کرده، پس آن را بگیری و بنویسد! «

۴- روایت مذکور در اتقان:

در اتقان روایت شده که:

« اولین کسی که قرآن را جمع آوری کرد، ابوبکر بود که زید بن ثابت آن را نوشت و مردم نزد زید می آمدند و او محفوظات کسی را می نوشت که دو شاهد عادل بیاورد و آخر سوره براءت را کسی جز ابی خزیمه بن ثابت نداشت. ابوبکر گفت: آن را هم بنویسد زیرا رسول الله "ص" فرموده بود: شهادت ابی خزیمه به جای دو شهادت پذیرفته می شود لذا زید آن را هم نوشت.

عمر آیه رجم را آورد، قبول نکردند و ننوشت چون شاهد نداشت. »

۵- روایت المصاحف:

در المصاحف از قول عبدالله بن زبیر و او از پدرش روایت کرده که گفت: « حارث بن خزیمه این دو آیه را از آخر سوره برائت برابم آورد و گفت: شهادت می دهم که این دو آیه را از رسول الله "ص" شنیده ام و حفظ کرده ام. عمر گفت: من نیز شهادت می دهم که آنها را شنیده ام. آنگاه گفت: اگر سه آیه بود من آن را يك سوره جداگانه قرار می دادم. و چون نیست در همان آخر سوره برائت بنویسید! »

۶- روایت ابی بن کعب:

المصاحف از طریق ابی العالیه، از ابی بن کعب روایت کرده، که گفت: « قرآن را جمع کردند تا رسیدند در سوره برائت به آیه: " ثُمَّ انصَرَفُوا صَرَفَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ! " و خیال کردند که این آخرین آیه آن است. ابی گفت: رسول الله بعد از این آیه دو آیه دیگر برای من قرائت کرد و آن آیه " لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ ...! " است. »

المیزان ج ۲۳ ص ۱۷۹

مستند: بحث تاریخی و تحلیلی

جمع آوری قرآن در زمان عثمان

بعد از آنکه تدوین و جمع آوری قرآن مجید در زمان ابوبکر شروع شد همچنان ادامه یافت تا به تدریج قرآن های مختلفی در آن پدید آمد و عثمان را واداشت بار دیگر آن را جمع آوری کرده و مابقی را نابود سازد.

یعقوبی در تاریخ خود می نویسد:

- عثمان قرآن را جمع آوری و تألیف کرد. سوره های طولانی را در يك ردیف و سوره های کوتاه را در يك ردیف دیگر قرار داد و آنگاه تمامی مصحف ها را که در اقطار آن روز اسلام بود جمع کرد و با آب داغ و سرکه بشست و به قول بعضی دیگر بسوزانید جز مصحف ابن مسعود هیچ مصحفی نماند مگر آنکه همین معامله را با آن نمود.

جریان مصحف ابن مسعود

ابن مسعود در آن موقع در کوفه بود. حاکم کوفه، عبدالله بن عامه خواست قرآن او را بگیرد او امتناع نمود. حاکم قضیه را به عثمان نوشت در جواب دستور آمد که او را به مدینه فرست تا این دین رو به فساد نهاده و نقصانی در آن پدید نیاید.

ابن مسعود وارد مدینه شد وقتی به مسجد در آمد عثمان بر فراز منبر مشغول خطابه بود. وقتی ابن مسعود را دید رو به مردم کرد و گفت:

- جانوري بد دارد بر شما وارد مي شود!

ابن مسعود هم جواب تندي به او داد.

عثمان دستور داد با پایش او را به زمین بکشند و در نتیجه این عمل دو تا از دنده های سینه اش شکست. عایشه وقتی جریان را شنید زبان به اعتراض گشود و بگو مگوي بسیار کرد.

به امر عثمان مصحف های نوشته شده را به همه شهر ها از قبیل کوفه و بصره و مدینه و مصر و شام و بحرین و یمن و جزیره فرستادند و به مردم دستور داد به يك نسخه قرآن را قرائت کنند.

این اقدام عثمان بدین جهت بود که به گوشش رسیده بود که می گویند: قرآن فلان قبیله و قرآن بهمان قبیله خواست تا این اختلاف را از میان بر دارد.

بعضي گفته اند: همین ابن مسعود این حرف را برای عثمان نوشته بود ولي وقتی شنید نتیجه اش این شده که عثمان قرآن ها را بسوزاند ناراحت شد و گفت: من نمی خواستم اینطور شود!

بعضي ديگر گفته اند: گزارش نامبرده را حذیفه بن یمان داده بود.... «

(این بود آن مقدار از کلام یعقوبی که مورد حاجت بود.)

مستندات مربوط به جمع آوری قرآن در زمان عثمان

روایات مندرج در اتقان:

۱- در کتاب اتقان آمده که بخاری از انس روایت کرده که گفت:

« حذیفه بن یمان در روزگاری که با اهل شام به سرزمین ارمنیه و با اهل عراق به سرزمین آذربایجان می رفت و سرگرم فتح آنجا بود در این مسافرت به این مطلب برخورد که مردم هرکدام قرآن را يك جور قرائت می کنند خیلی وحشت زده شد وقتی به مدینه آمد و وارد بر عثمان شد رو کرد به عثمان و گفت: - عثمان بیا و امت اسلام را دریاب و نگذار مانند امت یهود و نصاری دچار اختلاف شوند!

عثمان فرستاد نزد "حفصه دختر عمر" که قرآنی که نزد توست بده تا از روی آن نسخه برداریم و دوباره نسخه خودت را به تو برگردانیم!

آنگاه زید بن ثابت، عبدالله بن زبیر، سعید بن عاص و عبدالرحمن بن حارث بن هشام را مأمور کرد تا از آن نسخه بردارند.

و به سه نفر قریشی گفت که اگر قرائت شما با قرائت زید بن ثابت اختلاف داشت به قرائت قریش بنویسند زیرا قرآن به زبان قریش نازل شده است.

این چهار نفر این کار را کردند و صحف را در مصحف وارد نمودند. آنگاه عثمان صحف حفصه را به او برگردانید و از مصاحف نوشته شده به هر دیاری یکی فرستاد و دستور داد تا بقیه قرآن ها را چه در صحف و چه در مصاحف آتش زدند!

زید بن ثابت گوید:

- در آن موقع که قرآن ها را جمع آوری می کردیم به این مطلب برخوردیم که در سوره احزاب رسول الله "ص" آیه ای را قرائت می کرد ولی در نسخه هائی که در اختیار داشتیم نبود. تحقیق کردیم معلوم شد تنها خزیمه بن ثابت انصاری آن را دارد. آن را که عبارت بود از آیه "مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ ...!" در جای خودش قرار دادیم. «

۲- در همان کتاب از ابن اشته از طریق ایوب، از ابی قلابه روایت کرده که گفت: مردی از بنی عامر که انس بن مالک می گفتند، گفت:

« در عهد عثمان اختلافی بر سر قرآن پدید آمد و آن چنان بالا گرفت که آموزگاران و دانش آموزان به جان هم افتادند و این مطلب به گوش عثمان رسید و گفت: در حکومت من قرآن را تکذیب می کنید؟ و آن را به دلخواه خود قرائت می نمائید؟ قهراً آنهايي که بعد از من خواهند آمد اختلافشان بیشتر خواهد بود. ای اصحاب محمد "ص" جمع شوید و برای مردم امامی بنویسید! اصحاب گرد آمدند و به نوشتن قرآن پرداختند و چون در آیه ای اختلاف می کردند یکی می گفت رسول خدا "ص" این آیه را به فلانی یاد داد. عثمان می فرستاد تا با سه نفر شاهد از اهل مدینه بیاید و آنگاه می پرسیدند رسول خدا "ص" این آیه را چگونه یاد داده است؟ آیا این جور است یا آن جور؟ می گفت: نه این طور به من آموخته است! آیه را آنطور که گفته بود در جای خالی که قبلاً برایش گذاشته بودند می نوشتند.»

۳- در همان کتاب از ابن ابی داود از طریق ابن سیرین از کثیر بن افلج روایت کرده که گفت:

« وقتی عثمان خواست مصاحف را بنویسد، برای این کار دوازده نفر از قریش و انصار را انتخاب کرد. ایشان فرستادند تا ربه (جعبه کوچک) را که در خانه عمر بود آوردند. عثمان با ایشان قرار گذاشت که در هر قرائتی که اختلاف کردند به تأخیر اندازند تا از او دستور بگیرند. محمد می گوید: به نظر من منظور از تأخیر انداختن این بود که آخرین عرضه قرآن را پیدا نموده و آیه را بر طبق آن بنویسند. (چون جبرئیل سالی يك بار همه قرآن را به رسول خدا "ص" عرضه می کرد.) «

۴- و نیز در آن کتاب است که ابن ابی داود به سند صحیح از سوید بن غفله روایت کرده که گفت:

« علي عليه السلام فرمود: درباره عثمان جز خوبی نگویید، زیرا به خدا قسم که آنچه او در خصوص قرآن انجام داد همه با مشورت ما و زیر نظر ما بود، و مرتب می پرسید: شما چه می گوئید درباره این قرائت؟

(و جریان چنین بود که روزی گفت:) شنیدم بعضی به بعضی می گویند قرائت من از قرائت تو بهتر است و این کار سر به کفر در می آورد. گفتم: نظر خود چیست؟ گفت: من نظرم این است که همه مردم را بر يك قرائت و ادار سازیم تا در قرائت قرآن فرقه فرقه نشوند. ما گفتیم نظر خوبی است! «

۵- در اتقان از احمد و ابن ابی داود و ترمذی و نسائی و ابن حیان و حاکم نقل کرده که همگی از ابن عباس روایت کرده اند که گفت:

« من به عثمان گفتم: چه چیز وادارتان کرد تا سوره انفال و سوره برائت را پهلوی هم بنویسید؟

با اینکه یکی از سوره های طولانی است و آن دیگری از سوره های صد آیه ای است و میان آن دو بسم الله الرحمن الرحیم نگذاشتید ولی میان هفت سوره طولانی گذاشتید؟ عثمان گفت: سوره ای دارای آیات بر رسول خدا "ص" نازل می شد و وقتی چیزی نازل می شد به بعضی از نویسندگان وحی می فرمود: این آیات را بگذارید در آن سوره ای که در آن چنین و چنان آمده است. و سوره انفال از سوره هائی است که در اوایل هجرت در مدینه نازل شد ولی سوره برائت از سوره هائی است که در اواخر نازل شد چون مطالب آن شبیه به مطالب سوره انفال بود من شخصاً خیال کردم که این سوره جزو آن سوره است! چون رسول الله "ص" از دنیا رفت و تکلیف ما را درباره این مطلب معین نفرمود، به همین جهت من از يك سو این دو سوره را پهلوی هم قرار دادم و میان آن دو بسم الله الرحمن الرحیم قرار ندادم و از سوی دیگر آن را پهلوی هفت سوره طولانی گذاردم. (مقصود از هفت سوره طولانی به طوری که از این روایت و از روایت ابن جبیر بر می آید، عبارتند از: سوره بقره، سوره آل عمران، سوره نساء، سوره مائده، سوره انعام، سوره اعراف و سوره یونس که در جمع آوری دوره ابوبکر ترتیب آنها بدین قرار بوده و سپس عثمان آن را تغییر داده و سوره انفال را که از سوره های مثنائی است و برائت را که از صد آیه هاست و باید قبلاً از مثنائی باشد میان اعراف و یونس قرار داد و انفال را جلوتر از برائت جای داد.) >>

دفاع تاریخی اباندر از آیات وحی

در درمنثور است که ابن القدیس از علباء بن احمر روایت کرده که:

« عثمان بن عفان وقتی خواست مصاحف را به صورت يك کتاب در آورد، بعضی خواستند حرف (و) را که در اول جمله " **وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ ...** " در سوره برائت است بیندازند، ابی (ابی ذر) گفت یا (واو) را بنویسند یا شمشیر خود را به دوش می گیرم! »

مستند: بحث تاریخی و تحلیلی

المیزان ج ۲۳ ص ۱۸۶

ترتیب سوره های قرآن

ترتیب سوره های قرآنی در جمع آوری اولیه کار اصحاب بوده است و همچنین در جمع آوری ثانی. دلیل این امر روایاتی است که در بعضی آنها موضوع ترتیب دادن سوره ها را ذکر کرده اند مانند آنکه گفت: عثمان سوره انفال و برائت را میان اعراف و یونس قرار داد، در حالی که در جمع اولیه بعد از آن دو قرار داشتند. روایات دیگری است که نشان می دهد ترتیب مصحف های سایر اصحاب با ترتیب سوره ها در جمع آوری اولیه و ثانویه مغایرت داشته است.

مثلاً روایتی می گوید: مصحف علی علیه السلام بر طبق نزول مرتب بود. چون اولین سوره که نازل شد سوره "علق" بود، در قرآن علی علیه السلام هم اولین سوره، سوره "علق" بود و بعد از آن " مدثر " و بعد از آن " نون " و سپس سوره " مزمل " و "تبت" و " تکویر " قرار داشت و بدین ترتیب تا آخر سوره های مکی، و بعد از آن ها سوره

های مدنی قرار داشته است.

(این روایت را صاحب اتقان از ابن فارس نقل کرده و در تاریخ یعقوبی ترتیب دیگری برای مصحف علی علیه السلام نقل شده است.)
در کتاب ”المصاحف“ به سند خود از ابی جعفر کوفی ترتیب مصحف ”ابی“ را نقل کرده که به هیچ وجه شباهتی با قرآن های موجود ندارد.
همچنین از جریر بن عبد الحمید، ترتیب مصحف ابن مسعود را نقل کرده که با قرآن های موجود مغایرت دارد. عبدالله بن مسعود، اول از سوره های طولانی شروع کرده و پس از آن سوره های صدي و آنگاه مثنائی و سپس مفصلات را آورده است.
(قرآن های موجود در ترتیب سوره ها، اول مطابق قرآن عبدالله بن مسعود است، لکن باز از نظر نظم تقدم و تأخر سوره های هر فصلي مغایرت دارد.)

نظر رسول الله درباره ترتیب سوره ها

بسیاری از مفسرین گفته اند: ترتیب سوره های قرآن توقیفی و به دستور رسول الله ”ص“ بوده است و آن جناب با اشاره جبرئیل و به امر خدای تعالی دستور می داده تا سوره های قرآنی را به این ترتیب بنویسند.

(علیرغم ادعای این گروه از مفسرین چنین روایاتی دیده نشده است.)

روایتی از عثمان بن ابی العاص وجود دارد که رسول خدا ”ص“ فرموده:

- « جبرئیل نزد من آمد و گفت: باید آیه ” إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ!“ را در فلان موضع از سوره جای دهی! »

این روایت بیش از این دلالت ندارد که عمل رسول خدا ”ص“ در پاره ای آیات چنین بوده است.

ولی روایات دیگر که درباره جمع آوری قرآن نقل شده دلالت ندارد بر مطابقت ترتیب اصحاب با ترتیب رسول الله ”ص“.

البته، اصحاب تعمدي بر مخالفت ترتیب رسول خدا ”ص“ در آنجا که علم به ترتیب آن جناب داشتند، نوزیده اند. اما آنجائی که از ترتیب رسول خدا ”ص“ اطلاعی نداشتند، دلیلی بر قرار دادن سوره ها بر اساس ترتیب آن حضرت وجود نداشته است.

روایات نشان می دهد: در جمع اول اصحاب ترتیب رسول الله ”ص“ را در همه آیات نمی دانستند و علمی نداشتند به اینکه جای هر آیه ای کجاست و حتی خود آیات را هم به تمامی حافظ نبودند.

رسول خدا ”ص“ و صحابه اش وقتی تمام شدن سوره را می فهمیدند که ”بسم الله!“ دیگری نازل می شد و آن وقت می فهمیدند که سوره قبلی تمام شده است. این معنا را به طوری که در اتقان آورده، ابو داود و حاکم و بیهقی و بزار، از طریق سعید بن جبیر، از ابن عباس نقل کرده اند، که گفت:

- « رسول خدا ”ص“ نمی دانست چه وقت سوره تمام می شود تا آنکه ”بسم الله

الرحمن الرحيم!“ نازل می شد. و وقتی ” بسم الله!“ نازل می شد معلوم می گشت که آن سوره خاتمه یافته و سوره دیگری شروع شده است. «

روایت فوق و امثال آن صریحند در اینکه ترتیب آیات قرآن در نظر رسول الله ”ص“ همان ترتیب نزول بوده است، و در نتیجه همه آیه های مکی در سوره های مکی، و همه آیه های مدنی در سوره های مدنی قرار داده شده است، مگر آن سوره ای که (فرضاً) بعضی آیاتش در مکه و بعضی دیگر در مدینه نازل شده باشد، و به فرضی هم که چنین چیزی باشد، حتماً بیش از یک سوره نیست.

لازمه این مطلب این است که اختلافی که ما در مواضع آیات می بینیم همه ناشی از اجتهاد صحابه باشد.

توضیح اینکه روایات بی شماری در اسباب نزول داریم که نزول بسیاری از آیاتی را که در سوره های مدنی است در مکه، و نزول بسیاری از آیاتی را که در سوره های مکی است در مدینه معرفی کرده است، و نیز آیاتی را مثلاً نشان می دهد که در اواخر عمر رسول الله ”ص“ نازل شده است، و حال آنکه می بینیم در سوره هائی قرار دارد که در اوایل هجرت نازل شده است، و ما می دانیم که از اوایل هجرت تا اواخر عمر آن جناب سوره های زیاد دیگری نازل شده است. مانند سوره بقره که در سال اول هجرت نازل شد، و حال آنکه آیات چندی در آن هست که روایات آنها را آخرین سوره آیات نازل بر رسول خدا ”ص“ می داند، حتی از عمر نقل شده که گفت: رسول خدا ”ص“ از دنیا رفت در حالی که هنوز آیات ربا را بر ما بیان نکرده بود، و در این سوره است آیه: ” وَاتَّقُوا يَوْمًا تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَى اللَّهِ ...!“ (بقره ۲۸۱) که در روایات آمده است که آخرین آیه نازل بر آن جناب است. پس معلوم می شود، اینگونه آیات که در سوره های غیر مناسبی قرار گرفته اند و ترتیب نزول آنها رعایت نشده است، به اجتهاد اصحاب در آن مواضع قرار گرفته اند. مؤید این معنا روایتی است که صاحب اتقان از ابن حجر نقل کرده که گفته است: روایتی از علی علیه السلام وارد شده که بعد از درگذشت رسول خدا ”ص“ قرآن را به ترتیب نزولش جمع آوری کرده است. و این روایت را ابن ابی داود هم آورده و مضمون آن از مسلمات روایات شیعه است.

این بود آنچه که ظاهر روایات این باب بر آن دلالت می کرد لکن عده زیادی اصرار دارند بر اینکه ترتیب آیات قرآنی توقیفی است و آیات قرآن موجود در دست ما که معروف به قرآن عثمانی به دستور رسول خدا ”ص“ ترتیب یافته که دستور آن جناب هم با اشاره جبرئیل بوده است و این عده ظاهر روایات نامبرده در بالا را تأویل کرده و گفته اند: جمعی که صحابه کردند جمع مرتبی نبوده است، بلکه همان طور ترتیبی را که به یاد داشته اند، در آیات و سوره ها رعایت نموده اند و آن را در مصحفی ثبت کرده اند. و حال آنکه خواننده محترم خوب می داند که کیفیت جمع آوری اول که در زمان ابوبکر صورت گرفت و روایات آن را بیان می کرد، صریحاً این تأویل را رد می کند.

فصل ششم

مشخصات مطالب قرآن

مستند: آیه ۱۰۶ سوره اسری ” وَ قُرْآنًا فَرَقْنَاهُ لِتَقْرَأَهُ عَلَى النَّاسِ عَلَى مَكَّةٍ وَنَزَّلْنَاهُ تَنزِيلًا ! “

المیزان ج ۲۶ ص ۳۲

تقسیمات قرآن

قرآن کریم به اجزائی تقسیم شده که با آن شناخته می شود، مانند: سی جزء ، هر جزء چهار حزب، هر حزب ده عشر. این تقسیم بندی است که در قرآن کریم به عمل آمده است ولی آنچه خود قرآن درباره خود بیان کرده، دو تقسیم است:

۱- سوره

۲- آیه

۱- سوره های قرآن

در قرآن مجید مکرر از این تقسیم اسم برده شده است، مانند: ” سُورَةٌ أَنْزَلْنَاهَا...!“ یا ” فَاتَّوَّأ بِسُورَةٍ مِثْلَهُ...!“ در سوره های نور و یونس و غیر ذلك. در لسان رسول خدا ”ص“ و صحابه و ائمه معصومین علیهم السلام نیز استعمال این دو زیاد آمده و به حدی که جای تردید نمانده که سوره و آیه دو حقیقت قرآنی است، و این سوره ها مجموعه ای از کلام الهی است، که هر يك با بسم الله آغاز شده، و غرضی را بیان می کنند و آن غرض معرف سوره است. در هیچ يك این قاعده تخلف نپذیرفته مگر در سورة براءت آنها به حکم پاره ای از روایات ائمه اهل بیت ”ع“، تنمة آیاتی از سورة انفصال است و نیز مگر در سورة والضحي و الم نشرح که با اینکه يك سوره هستند يك بسم الله در وسط فاصله شده و همچنین سورة فيل و ايلاف که سورة واحدي هستند و يك بسم الله در وسط فاصله شده است. البته همة اینها به حکم روایتی است از ائمه معصومین علیهم السلام رسیده که شیخ آن را در تهذیب به سند خود از هشام از امام صادق علیه السلام روایت کرده، و محقق در شرایع و طبرسی در مجمع البیان آن را به روایت اصحاب ما امامیه نسبت داده اند.

۲- آیه های قرآن

نظیر آنچه درباره سوره ها گفته شد، در آیه ها هم جریان دارد، چه در کلام الهی آیه به طور مکرر بر قطعه ای از کلام الهی اطلاق شده است، مانند:

« إِذَا تَلَّيْتِ عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا! » (انفال ۲) و یا:

« كِتَابٌ فُصِّلَتْ آيَاتُهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا! » (حم سجد ۳).

از ام سلمه روایت شده که گفت: « رسول خدا ”ص“ آخر هر آیه می ایستاد و وقف می کرد.» و نیز به روایت صحیح دیگر آمده که: « سوره حمد هفت آیه است.» و از رسول الله ”ص“ روایت شده که فرمود: « سوره ملك سي آیه است. » و همچنین روایاتی دیگر که درباره عدد آیه های هر سوره از کلام الهی از رسول خدا ”ص“ نقل شده است.

يك آیه – يك قطعه از کلام خدا

آنچه که دقت در تقسیم بندی طبیعی کلام عرب به فصول و قطعه های جدایی از هم و مخصوصاً در کلمات مسجع آن، و نیز آنچه که تدبر در روایات وارده از رسول خدا ”ص“ و اهل بیتش در خصوص عدد آیات وارد شده، اقتضا می کند، این است که يك آیه از قرآن کریم يك قطعه از کلام خداست، که حقیقت این است که بر آن يك قطعه اعتماد و تکیه نموده و در تلاوت از قبل و بعدش جدا کرد!

و این قطعات به اختلاف سیاق ها و مخصوصاً در سیاق های مسجع مختلف می شود، چه بسا که يك کلمه به تنهایی به خاطر سجع آخرش يك آیه به حساب آید، مانند کلمه: «مُدْهًا مَّتَانٌ – دو برگ سبز،» و چه بسا دو کلمه یا بیشتر باشد، چه اینکه کلام تامی باشد یا نصف کلام، مانند: «الرَّحْمَنُ، عَلَّمَ الْقُرْآنَ، خَلَقَ الْإِنْسَانَ، عَلَّمَهُ الْبَيَانَ»، و مانند: «الْحَاقَّةُ، مَا الْحَاقَّةُ، وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْحَاقَّةُ...!»

و چه بسا يك آیه بسیار طولانی باشد مانند آیه راجع به قرض دادن و گرفتن که آیه ۲۸۲ سوره بقره است.

عدد سوره های قرآن

عدد سوره های قرآن ۱۱۴ است و بر همین عدد قرآن های دایر در میان مسلمین جریان یافته است. این قرآن ها مطابق قرآنی است که عثمان جمع آوری کرده است.

از امامان اهل بیت نقل شده که: سوره ”برائت“ مستقل نیست، بلکه متمم سوره قبل از آن است. و همچنین سوره ”وَالضُّحَى“ و ”أَلَمْ نَشْرَحْ“ يك سوره، و سوره ”فیل“ و سوره ”ایلاف“ نیز يك سوره اند.

عدد آیه های قرآن

در خصوص عدد آیه های قرآن نص متواتری نرسیده است که يك يك آیه ها را معرفی کند و هر يك را از دیگری متمایز سازد.

روایات آحادی هم که رسیده به خاطر اینکه خبر واحد است قابل اعتماد نیست. روشن ترین دلیل بر نبود دلیل معتبر اختلاف کسانی است که عدد آنها را شمرده اند. اهل مکه يك جور گفته اند و اهل مدینه جوری دیگر و اهل شام يك نوع و اهل بصره و کوفه هر يك به نوع دیگر.

بعضی گفته اند: عدد آیات قرآن ۶۰۰۰ است. بعضی دیگر گفته اند: ۶۲۰۴ آیه است. یکی گفته: ۶۲۱۴ آیه و یکی دیگر گفته ۶۲۱۹ آیه و بعضی گفته ۶۲۲۵ آیه و بعض دیگر گفته اند ۶۲۳۶ آیه!

مکی ها عدد خود را از عبدالله بن کثیر، از مجاهد، از ابن عباس، از ابی بن کعب روایت کرده اند.

مدنی ها برای خود دو جور عدد روایت کرده اند. یکی به ابی جعفر مرثد بن قعقاع و شبیه بن نصاب منتهی می شود. و روایت دیگرشان به اسماعیل بن جعفر بن ابی کثیر انصاری منتهی می شود.

اهل شام عدد خود را از ابی درداء روایت کرده اند.

روایت بصری ها به عاصم بن عجاج جحدری، و روایت عدد کوفی ها به حمزه و کسانی و خلف منتهی می شود.

حمزه گفته است: این عدد را ابن ابی لیلی، از ابی عبدالرحمن سلمی، از حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام برای ما روایت کرده است.

سخن کوتاه، وقتی اعداد به يك نص متواتر و یا حداقل خبر واحد قابل اعتنائی منتهی نشود و هیچ آیه ای به طور اطمینان بخشی از سایر آیات قبل و بعدش متمایز نگردد؛ هیچ الزامی نیست که یکی از این روایات اخذ شود، لاجرم هر يك از این روایات روشن و قابل اعتماد بود می گیریم و مابقی را طرد می کنیم و گرنه به هیچ يك عمل نمی کنیم. در اینجا اهل بحث اگر اهل تدبر باشد باید به هر يك که در نظرش معتمدتر بود، عمل نماید!

و آنچه از علی علیه السلام در عدد کوفیان نقل شده معارض است با ادله ای که از خود آن جناب و همچنین از سایر ائمه علیهم السلام رسیده است که در هر سوره بسم الله جزء آن سوره، و یکی از آیات آن سوره است. چه به حساب کوفیان تنها بسم الله سوره فاتحه جزء سوره است و مابقی به حساب نیامده است. لازمه روایات نامبرده این است که عدد آیه های قرآن به مقدار بسم الله های سوره بیشتر باشد!

و این همان علتی است که ما را از ایراد بحث های مفصل که درباره عدد آیه های قرآن شده، منصرف ساخته است! چون دیدیم که این بحث ها به نتیجه ای نمی رسد تنها به این اکتفا می کنیم که در عدد آیه های ۴۰ سوره قرآنی اتفاق نظر دارند و در عدد آیه ها و یا رؤس آیه های ۷۴ سوره اختلاف کرده اند. و همچنین در اینکه کلمه ” ال راء “ مثلاً آیه ای

است تام و مستقل اتفاق کرده اند ولی در بقیه حروف مقطعه اختلاف کرده اند!

ردیف نزول سوره های قرآن

در کتاب اتقان (از ابن ضریس) نقل شده که او در کتاب فضایل القرآن خود گفته: محمد بن عبدالله بن ابی جعفر رازی به ما خبر داد که عمرو بن هارون ما را حدیث کرد که عثمان بن عطاء خراسانی بر ایمان نقل کرد از پدرش، از ابن عباس، که گفت:- آغاز هر سوره که در مکه نازل شده، در مکه نوشته شد، و بعدها خداوند هر چه می خواست بدان ملحق می کرد:

ردیف نزول سوره های قرآن به شرح زیر است:

الف. سوره های مکی (به تعداد ۸۵ سوره):

۱- علق	۳۰- قیامة	۵۹- مؤمن
۲- قلم (نون)	۳۱- هُمَزَه	۶۰- فصلت
۳- مزمل	۳۲- مرسلات	۶۱- شوري
۴- مدثر	۳۳- ق	۶۲- زخرف
۵- تبت	۳۴- بلد	۶۳- دخان
۶- تکویر	۳۵- طارق	۶۴- جائیه
۷- اعلي	۳۶- قمر	۶۵- احقاف
۸- لیل	۳۷- ص	۶۶- ذاریات
۹- فجر	۳۸- اعراف	۶۷- غاشیه
۱۰- ضحي	۳۹- جن	۶۸- كهف
۱۱- انشراح	۴۰- یس	۶۹- نحل
۱۲- عصر	۴۱- فرقان	۷۰- نوح
۱۳- عادیات	۴۲- فاطر	۷۱- ابراهیم
۱۴- کوثر	۴۳- مریم	۷۲- انبیاء
۱۵- تکاثر	۴۴- طه	۷۳- مؤمنون
۱۶- ماعون	۴۵- واقعه	۷۴- سجده
۱۷- کافرون	۴۶- شعرا	۷۵- طور
۱۸- فیل	۴۷- نمل	۷۶- ملك
۱۹- فلق	۴۸- قصص	۷۷- حاقه
۲۰- ناس	۴۹- بني اسرائيل	۷۸- معارج
۲۱- اخلاص	۵۰- یونس	۷۹- نباء
۲۲- نجم	۵۱- هود	۸۰- نازعات
۲۳- عبس (اعمی)	۵۲- یوسف	۸۱- انفطار
۲۴- قدر	۵۳- حجر	۸۲- انشقاق
۲۵- شمس	۵۴- انعام	۸۳- روم
۲۶- بروج	۵۵- صافات	۸۴- عنكبوت
۲۷- تین	۵۶- لقمان	۸۵- مطفین
۲۸- قریش	۵۷- سباء (این بود سوره هائی که در مکه نازل شده اند.)	
۲۹- قارعه	۵۸- زمر	

سوره های زیر را خدای تعالی به ترتیب در مدینه نازل فرموده است.

ب. سوره های مدنی (به تعداد ۲۸ سوره):

۱- بقره	۱۰- رعد	۱۹- منافقون
۲- انفال	۱۱- رحمن	۲۰- مجادله
۳- آل عمران	۱۲- انسان(دهر)	۲۱- حجرات
۴- احزاب	۱۳- طلاق	۲۲- تحریم
۵- ممتحنه	۱۴- بینه	۲۳- جمعه
۶- نساء	۱۵- حشر	۲۴- تغابن
۷- زلزال	۱۶- نصر	۲۵- صف
۸- حدید	۱۷- نور	۲۶- فتح
۹- محمد (قتال)	۱۸- حج	۲۷- مائده
		۲۸- برائت

در این روایات سوره فاتحه ساقط شده و چه بسا گفته باشند که این سوره دوبار نازل شده است، یکی در مکه و بار دیگر در مدینه!

آنچه از سوره های مدنی همه راویان اتفاق نظر دارند عبارتند از:

۱- بقره	۸- احزاب	۱۵- ممتحنه
۲- آل عمران	۹- محمد	۱۶- منافقون
۳- نساء	۱۰- فتح	۱۷- جمعه
۴- مائده	۱۱- حجرات	۱۸- طلاق
۵- انفال	۱۲- حدید	۱۹- تحریم
۶- توبه	۱۳- مجادله	۲۰- نصر
۷- نور	۱۴- حشر	

آنچه از سوره های مکی و مدنی مورد اختلاف راویان است، عبارتند از:

۱- رعد	۵- تغابن	۹- زلزال
۲- رحمن	۶- مطفین	۱۰- توحید
۳- جن	۷- قدر	۱۱- فلق
۴- صف	۸- بینه	۱۲- ناس

البته در فن تفسیر و بحث مربوط به دعوت پیامبر اسلام "ص" و سیر معنوی و سیاسی و مدنی زمان رسول الله "ص" و تحلیل سیره شریفه آن جناب، دانستن اینکه کدام سوره مکی و کدام سوره مدنی است، و کدام جلوتر نازل شده و کدام متعاقب آن، دخالت بسیاری دارد.

روایات در حل این مجهولات چندان کمک مؤثری نمی کنند، و تنها طریق رسیدن به این غرض، تدبر و دقت در سیاق آیات و استمداد از قرائن و امارات داخلی و خارجی است!

مستند: آیه ۱ سورة حمد

” بسم الله الرحمن الرحيم ! “

المیزان ج ۱ ص ۲۸

هدف مشخص هر سورة قرآن

اینکه جمله ” بسم الله الرحمن الرحيم! “ این نام شریف، بر سر هر سورة تکرار شده، راجع به آن غرض واحدی است که در خصوص آن سورة تعقیب شده است. خدای سبحان کلمه ” سورة “ را در کلام مجیدش چند جا آورده، مانند:

« فَاتُوا بِسُورَةٍ مِثْلَهُ...! » (یونس ۳۸)

« فَاتُوا بِعَشْرِ سُورٍ مِثْلَهُ مُفْتَرِيَاتٍ ! » (هود ۱۳)

« إِذَا أَنْزَلْتَ سُورَةً...! » (توبه ۸۶)

« سُورَةٌ أَنْزَلْنَاهَا وَفَرَضْنَاهَا...! » (نور ۱)

از این آیات می فهمیم که هر يك از سورة ها طائفه ای از کلام خداست، که برای خود، و جداگانه، وحدتی دارند، نوعی از وحدت، که نه در میان ابعاض يك سورة هست، و نه میان سورة ای و سورة دیگر.

از اینجا می فهمیم که اغراض و مقاصدی که از هر سورة به دست می آید، مختلف است، و هر سورة ای غرضی خاص و معنای مخصوصی را ایفاء می کند، غرضی را که تا سورة تمام نشود، آن غرض نیز تمام نمی شود.

مستند: آیه ۶ سورة جاثیه

” تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ نَتْلُوهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ...! “

المیزان ج ۳۵ ص ۲۵۹

آیات قرآن و دلالت آنها

” آیات “ به معنای علامت های دارای دلالت هستند. آیات کونیه خدا عبارت است از امور تکوینی ای که با وجود خارجی خود دلالت می کند بر اینکه خدای تعالی در خلقت عالم یگانه است، و شریکی در این کار ندارد، و متصف است به صفات کمالیه، و منزله است از هر نقص و حاجت!

ایمان به این آیات معنایش ایمان داشتن به دلالت آنها بر هستی خداست، که لازمه داشتن چنین ایمانی، ایمان داشتن به خدا بر طبق دلالت این ادله است، نه خدائی که این ادله بر آن دلالت نکند.

آیات قرآن کریم نیز از این جهت آیات نامیده شده اند که بیانگر آیات تکوینی هستند، آیات تکوینی ای که گفتیم بر هستی و صفات خدا دلالت دارند، و یا از این جهت آیات نامیده شده اند که بیانگر معارف اعتقادی و یا احکام عملی و یا احکام اخلاقی هستند، احکامی که خدا آن را می پسندد و بدان امر می کند و از بندگان می خواهد که به آنها عمل کنند چون مضامین آن آیات بر احکام دلالت دارد که از ناحیه خدا نازل شده است و ایمان به این آیات، ایمان به دلالت آنها بر خدای تعالی است که قهراً ملازم با ایمان به مدلول آنها نیز هست!

و نیز معجزات را از این رو آیات می خوانند که اگر از قبیل مرده زنده کردن و امثال آن باشد، آیاتی تکوینی است، و همان دلالت آیات تکوینی را دارد، و اگر از قبیل پیشگویی ها و یا خود قرآن کریم باشد، که برگشت دلالت آنها به دلالت آیات کونیه خواهد بود، چون با هستی خود دلالت می کند بر هستی خدای تعالی و صفات او. وقتی قرآن می فرماید:

- « اینها همه آیات خداست، که بحق بر تو تلاوت می کنیم!

با این حال، بعد از سخن خدا و آیات او،

دیگر به چه سخنی ایمان می آورند؟ »

در اینجا اشاره است به آیات قرآنی که بر پیامبر گرامی اسلام "ص" تلاوت شده

است!

مستند: آیه ۱۰۶ سورة اسرى " وَ قُرْآنًا فَرَقْنَاهُ لِتَقْرَأَهُ عَلَى النَّاسِ عَلَى مَكْثٍ وَنَزَّلْنَاهُ تَنْزِيلًا ! "

المیزان ج ۲۶ ص ۱۵

دلیل آیه بودن قرآن

خداوند متعال در این آیه فلسفه این که قرآن مجید را آیه و سوره سوره و به تدریج نازل فرموده، بیان می کند:

لفظ این آیه، تمامی معارف قرآنی را شامل می شود و این معارف نزد خدا در قالب الفاظ و عبارات بوده اند که جز به تدریج در فهم بشر نمی گنجد و باید به تدریج که خاصیت این عالم است، نازل گردد، تا مردم به آسانی بتوانند آن را تعقل کنند و حفظش نمایند!

نزول آیات قرآنی به تدریج و بند بند و سوره سوره و آیه آیه به خاطر تمامیت یافتن استعداد مردم در تلقی معارف اصلی و اعتقادی، و احکام فرعی و عملی آن است، و به مقتضای مصالحی است که برای بشر در نظر بوده و آن این است که علم قرآن با عمل به آن مقارن باشد و طبع بشر از گرفتن معارف و احکام آن زده نشود و معارفش را یکی پس از دیگری بگیرند تا به سرنوشت تورات دچار نشود که به خاطر اینکه يك باره نازل شد یهود از تلقی آن سر باز زد و تا خدا کوه را بر سرشان معلق نکرد حاضر به قبول آن نشدند!

خدای تعالی کتاب خود را به سوره ها، و سوره هایش را به آیه ها، تفریق نمود، البته بعد از آنکه به لباس واژه های " عربی " ملبسش فرمود و چنین کرد تا فهمش برای مردم آسان باشد و بتوانند تعقل کنند - لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ !

آنگاه آن کتاب را دسته دسته و متنوع به چند نوع نمود و مرتبش کرد و سپس یکی پس از دیگری هر کدام را در موقع حاجت بدان، و پس از پدید آمدن استعدادهای مختلف در مردم، و به کمال رسیدن قابلیت های آنان برای تلقی هر يك از آنها، نازل کرد!

این نزول در مدت بیست و سه سال صورت گرفت تا تعلیم با تربیت و علم با عمل

توأم پیش رفته باشد.

مستند: آیه ۱ و ۲ سوره شوری "حم، عسق!" المیزان ج ۳۵ ص ۱۰

مفهوم حروف مقطعه در قرآن

پنج حرف "حم عسق" از حروف مقطعه است که در اوایل چند سوره از سوره های قرآن مجید آمده است. این از مختصات قرآن کریم است، و در هیچ کتاب آسمانی دیگر دیده نمی شود.

مفسرین از قدما و متأخرین در تفسیر آنها اختلاف کرده اند. صاحب مجمع البیان مرحوم طبرسی در تفسیر خود ۱۱ قول در معنای آن نقل کرده است:

۱- این حروف از متشابهات قرآن است که خدای سبحان علم آن را به خود اختصاص داده و فرموده: تأویل متشابهات را جز خدا کسی نمی داند!

۲- هر يك از این حروف مقطعه نام سوره ای است که در آغازش قرار دارد.

۳- این حروف اسمائی هستند برای مجموع قرآن.

۴- مراد به این حروف این است که بر اسماء خدای تعالی دلالت کنند:

- معنای "الف لام میم" = "انا الله اعلم،"
- معنای "الف لام میم را" = "انا الله اعلم و اری،"
- معنای "الف لام میم صاد" = "انا الله اعلم و افصل،"
- حروف "کاف ها یا عین صاد" به ترتیب از "کافی، هادی، حکیم، علیم، و صادق" اخذ شده است. این مطلب از ابن عباس هم روایت شده است.

(حروفی که از اسماء خدا گرفته شده، طرز گرفته شدنش مختلف است - بعض حروف از اول نام خدا گرفته شده، مانند: کاف از کافی؛ و بعضی از وسط مانند "یاء" از حکیم، و برخی از آخر مانند "میم" از علیم!)

۵- این حروف اسمائی است از خدا، اما مقطع و بریده که اگر از مردم کسی بتواند آنها را آنطور که باید ترکیب کند به اسم اعظم خدا، دست یافته است، همان طور که می بینید از نام سه سوره «الم» و «حم» و «ن» اگر ترکیب شود «الرحمن» درست می شود؛ و همچنین سایر حروف، ولی چیزی که هست ما انسانها قادر به ترکیب آن نیستیم! این معنا از سعید بن جبیر هم روایت شده است.

۶- این حروف سوگند هائی است که خدای تعالی خورده است و مثل این است که خداوند تعالی به این حروف سوگند می خورد بر این که قرآن کلام اوست و اصولاً حروف الفباء دارای شرافتی هستند، چون با همین حروف است که کتب آسمانی و اسمای الهی و صفات علیای او، و ریشه لغت های امت های مختلف درست می

شود!

۷- این حروف اشاراتی است به نعمت های خدای تعالی و بلاهای او، و مدت زندگی اقوام و عمر و اجلشان.

۸- مراد به این حروف، این است که اشاره کند به اینکه امت اسلام تا آخر دهر باقی می ماند و منقرض نمی شود. حساب جمل هم که نوعی محاسبه است، بر این معنا دلالت دارد.

۹- مراد به این حروف، همان حروف الفباست، چیزی که هست با ذکر نام بعضی از آنها از ذکر بقیه بی نیاز بوده و در حقیقت خواسته است بفرماید: این قرآن از الفباء ترکیب شده است.

۱۰- این حروف به منظور ساکت کردن کفار در ابتدای سوره ها قرار گرفته است، چون مشرکین به یکدیگر سفارش می کردند که مبادا به قرآن گوش دهند و هر جا کسی قرآن می خواند، سر و صدا بلند کنند تا صوت قرآن در بین صوت های نامربوط گم شود. گاهی می شد که در هنگام شنیدن صوت قرآن سوت می زدند و بسا می شد کف می زدند و گاهی صداهای دسته جمعی در می آوردند تا رسول خدا "ص" را در خواندن آن دچار اشتباه سازند لذا خدای تعالی در آغاز بعضی از سوره های قرآن این حروف را نازل کرد تا آن رجاله ها را ساکت کند، چون وقتی این حروف را می شنیدند به نظرشان عجیب و غریب می آمد و به آن گوش فرا می دادند و درباره اش فکر می کردند و همین اشتغالشان به آن حروف از جار و جنجال بازشان می داشت و در نتیجه صدای قرآن به گوششان می رسید!

۱۱- این حروف از قبیل شمردن الفباست و می خواهد بفهماند: این قرآنی که تمامی شما مردم عرب را از آوردن مثلث عاجز کرده، از جنس همین حروفی است که روزمره با آن محاوره و گفتگو می کنید و در خطبه ها و کلمات خود به کار می بندید، باید از اینکه نمی توانید مثل آن را بیاورید، بفهمید که این کلام از ناحیه خدای تعالی است، و اگر در چند جا و چند سوره این حروف تکرار شده، برای این بوده که همه جا محکمی برهان را به رخ کفار بکشند! (این تفسیر از قطرب روایت شده و ابومسلم اصفهانی هم همین وجه را اختیار کرده و بعضی از مفسرین قرون اخیر نیز بدان تمایل کرده اند.)

این بود آن ۱۱ وجهی که مرحوم طبرسی از مفسرین نقل کرده است و در بین وجوهی که از ایشان نقل شده می توان وجه دیگری قرار داد. مثلاً از ابن عباس نقل شده که در خصوص " الف لام میم" گفته است که "الف" اشاره است به نام الله، لام به جبرئیل، میم به محمد "ص".

و نیز از بعض دیگر نقل شده که گفته اند: حروف مقطعه در اوایل هر سوره که با آن آغاز شده، اشاره است به آن غرضی که در سوره بیان شده، مثل اینکه می گویند: حرف "نون" در سوره "ن" اشاره است به اینکه در این سوره بیشتر راجع به نصرت موعود به

رسول الله "ص" صحبت شده، و حرف "قاف" در سوره "ق" اشاره است به اینکه در سوره بیشتر درباره قرآن و یا قهر الهی سخن رفته است و بعضی دیگر هم گفته اند: این حروف صرفاً برای هشدار دادن است.

اما حق مطلب این است که هیچ يك از این وجوه چنگی به دل نمی زند و آدمی را قانع نمی سازد!

رد نظرات مفسرین درباره حروف مقطعه

۱- در قول اول که حروف مقطعه را از متشابهات می داند، نه حروف مقطعه قرآن از متشابهات می تواند باشد و نه معانی آن از باب تأویل، زیرا محکم بودن و متشابه بودن از صفات آیاتی است که الفاظش بر معنایش دلالت دارد. (چیزی که هست، از آنجائی که معانی آن الفاظ با عقاید مسلمه سازش ندارد، می گوئیم این آیه متشابه است!) و همچنین تأویل از قبیل معنا کردن لفظ نیست، بلکه تأویل ها عبارتند از حقایق واقعی که مضامین بیانات قرآنی از آن حقایق سرچشمه گرفته است، چه محکاماتش و چه متشابهاتش!

۲- اما ده قول بعدی که اصلاً نمی توان تفسیرش نامید بلکه تصور هائی است که از حد احتمال تجاوز ننموده است و هیچ دلیلی که بر یکی از آنها دلالت کند درست نیست!

۳- در بعضی از روایات که به رسول خدا "ص" و ائمه اهل بیت علیهم السلام نسبت داده شده، پاره ای مؤید است برای قول چهارم و هفتم و هشتم و دهم، اما نکته ای که در اینجا نباید از آن غافل ماند این است که این حروف در چند سوره تکرار شده است، یعنی در ۲۹ سوره حروف مقطعه آمده است، که بعضی با يك حرف افتتاح شده، مانند: "ص" و "ق" و "ن" و برخی دیگر با دو حرف، چون "طه، طس، یس و حم" و بعضی دیگر با سه حرف، چون: "الم، الر، طسم" و بعضی دیگر با چهار حرف، مانند: "المص، المر" و برخی با پنج حرف چون سوره "کهيعص و حم عسق".

از سوی دیگر این حروف هم با یکدیگر تفاوتی دارند و آن این است که بعضی از آنها تنها در يك جا آمده، مانند: "ن" و بعضی دیگر در آغاز چند سوره آمده است، مانند "الم، المر، طس میم و حم."

حروف مقطعه، بعنوان رابط مطالب سوره ها

با در نظر گرفتن اینکه بعضی از حروف مقطعه تنها در آغاز يك سوره آمده و بعضی از آنها در شروع چندین سوره آمده اند، اگر کمی در این سوره هائی که سرآغازش یکی است، مانند سوره های "الم، المر، طس و حم" دقت شود، مشاهده می شود که سوره هائی که حرف مقطعه اول آن یکی است، از نظر مضمون نیز شباهت به هم دارند و

سیاقشان يك سياق است، به طوري كه شباهت بين آنها در ساير سوره ها ديده نمي شود!

مؤید این معنا، شباهتی است که در آیات اول بیشتر این سوره ها مشاهده می شود. مثلاً در سوره های ”حم“ آیه اول آن یا عبارت «تِلْكَ آيَاتِ الْكِتَابِ!» است، یا عبارتی دیگر که این معنا را می رساند و نظیر آن آیه های اول سوره هائی است که با ”المر“ افتتاح شده است که فرموده: ”تِلْكَ آيَاتِ الْكِتَابِ“ و یا عبارتی در همین معنا، و نیز نظیر این در ”طس“ ها دیده شده، و یا سوره هائی که با ”الم“ آغاز شده، که در بیشتر آنها نبودن «ریب» در این کتاب آمده است و یا عبارتی که همین معنا را می رساند.

با در نظر گرفتن این شباهت ها ممکن است آدمی حدس بزند که بین این حروف و مضامین سوره ای که با این حروف آغاز شده، ارتباط خاصی باشد!

مؤید این حدس آن است که می بینیم سوره اعراف که با ”المص“ آغاز شده مطالبی را که در سوره های ”الم“ و سوره ”ص“ هست، در خود جمع کرده است. و نیز می بینیم سوره رعد که با حروف ”المر“ افتتاح شده، مطالب هر دو قسم سوره های ”الم“ و ”الر“ را دارد.

حروف مقطعه، بعنوان کد یا رمز بین خدا و رسولش

از اینجا استفاده می شود که این حروف رموزی هستند بین خدای تعالی و پیامبرش ”ص“، رموزی که از ما پنهان شده است، و فهم عادی ما راهی به درک آنها ندارد، مگر به همین مقدار که حدس بزنیم بین این حروف و مضامینی که در سوره های هر يك آمده، ارتباط خاصی وجود دارد!

و ای بسا اگر اهل تحقیق در مشترکات این حروف دقت کنند، و مضامین سوره هائی که بعضی از این حروف در ابتدایش آمده، با یکدیگر مقایسه کنند، رموز بیشتری برایشان کشف شود!

و ای بسا معنی آن روایتی هم که اهل سنت از علی علیه السلام نقل کرده اند همین باشد، و آن روایت به طوری که در مجمع البیان آمده، این است که آن جناب فرمود: «برای هر کتابی نقاط برجسته و چکیده ای هست و چکیده قرآن حروف الفباست!»

مستند: بحث تحلیلی و قرآنی

المیزان ج ۳۹ ص ۳۹۵

رمز سوگندهای قرآن

یکی از لطایف فن بیان در آیات قرآنی که برای بیان اهمیت امری به کار می رود، سوگندها و اخبار موضوع سوگندها و حجت های متضمن آنهاست. مثلاً در آیات ششگانه زیر:

- « وَالْمُرْسَلَاتِ عُرْفًا
وَالنَّائِثِرَاتِ نَشْرًا
فَالْمُلْقِيَاتِ ذِكْرًا
عُذْرًا أَوْ نُذْرًا
فَالعَاصِفَاتِ عَصْفًا
فَالفَارِقَاتِ فَرْقًا
إِنَّمَا تُوْعَدُونَ لَوَاقِعٍ ! »

سوگندی که خدای تعالی خورده، سوگند تدبیر اوست تا هم وقوع جزاء موعود را تأکید کند و هم حجتی باشد بر وقوع آن جزاء، گویا که فرموده:

- من به این حجت سوگند می خورم که مدلول آن واقع خواهد شد!
- به چه دلیل جزاء موعود واقع شدنی است؟
- به این دلیل که تدبیر ربوبی که سوگندها بدان اشاره دارند، یعنی ارسال مرسلات، عاصفات، نشر صحف، جداسازی حق از باطل، القاء مرسلات ذکر بر پیامبر، همه تدبیری است که جز با وجود تکلیف الهی تصور صحیح ندارد و تکلیف هم جز با حتمی بودن روز جزاء، روزی که مکلفین عاصی و مطیع به جزاء خود برسند، تمام نمی شود!

اگر در آیاتی که خدای تعالی در آنها سوگند یاد فرموده، دقت کنیم، خواهیم دید که خود آن سوگندها حجت و برهانی است که بر حقانیت جواب قسم دلالت می کند، نظیر سوگندی که در مورد رزق یاد فرموده است:

- « فَوَرَبِّ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ إِنَّهُ لَحَقٌّ ...! » (ذاریات ۲۳)

که در عین اینکه سوگند خورده بر حقیقت رزق، دلیل آن را هم بیان کرده است و آن این است که خدای تعالی رب و مدبر آسمانها و زمین است و مبدء رزق مرزوقین هم همان تدبیر الهی است!

سوگندی که در مورد مستی کفار یاد فرموده:

- « لَعْمَرِكَ ! إِنَّهُمْ لَفِي سَكْرَتِهِمْ يَعْمَهُونَ ! » (حجر ۷۲)

در عین سوگند بر گمراهی و کوری آنان، دلیل آن را هم بیان کرده است و آن جان پیامبر "ص" است که جانی است طاهر و به عصمت خدائی مصون از هر نقص! و معلوم است که مخالف چنین پیامبری معصوم، در مستی و سرگردانی به سر می برد!

سوگندی که در رستگاری نفوس تزکیه شده و خسران نفوس آلوده خورده:

- « وَالشَّمْسِ وَ ضُحَيْهَا
... وَ نَفْسٍ وَ مَا سَوَّاهَا
وَالْقَمَرِ إِذَا تَلَّيَهَا !
فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا !
فَدَافَلِحْ مَنْ رَكَّاهَا
وَ قَدْ خَابَ مَنْ دَسَّيْهَا ! » (شمس ۱۰)

در این آیات در عین اینکه سوگند خورده دلایلش را هم آورده و می فرماید:

- نظامی که در خورشید و ماه و شب و روز جریان دارد و منتهی شده به پیدایش نفسی که فجور و تقوایش به او الهام شده است، خود دلیل است بر رستگاری کسی که نفس خود را تزکیه کند، و همچنین دلیل است بر

خسران کسی که نفس خود را آلوده است!

این چند آیه را به عنوان نمونه آوردیم، و سایر سوگندها هم که در کلام خدای تعالی آمده است همین حال را دارد، هر چند که همه آنها به روشنی این چند سوگند نیست و نیازمند دقت بیشتری است، نظیر این سوگند که می فرماید:

- « وَالَّذِينَ وَالَّذِينَ وَالَّذِينَ وَالَّذِينَ وَالَّذِينَ ... ! »

که خواننده باید در آن تدبر کند!

مستند: آیه ۲۶۱ سوره بقره " مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ ... ! "

المیزان ج ۴ ص ۳۲۸

بیان مثل و استفاده از آن در قرآن

در قرآن کریم هر مثلی که تمامی اش با ممثل تطبیق می شده همه آن ذکر شده، که باید هم می شد، برای اینکه همه جزئیاتش مثل است! و هر مثلی که بعضی از قسمت هایش ماده تمثیل بوده، به نقل همان اکتفا شده و آن مقدار از قصه در جای تمام قصه به کار رفته است، چون غرض از همان مقدارش حاصل می شده است.

علاوه بر اینکه خواننده در اثر دیدن اینکه گوشه ای از يك قصه ذکر شده، و گوشه های دیگرش افتاده و همین قسمت که ذکر شده وافی به غرض هست و خلاصه می بیند که قصه به وجهی همان قصه است و به وجهی غیر آن است، نشاطی پیدا می کند و دچار آن خستگی که معمولاً خواننده يك مقالة یکنواخت می شود نمی گردد!

بیشتر آیاتی که در قرآن مثلی را ذکر می کنند صنعت خاصی را در آن به کار می برند. در آیه زیر می فرماید:

- « مثل کسانی که کافر شدند، مثل کسی است که با چارپایان به صدای بلند

و یا کوتاه نهیب بزند، که آن چارپا تنها دوری و نزدیکی صدا را می

فهمد، اما معنای کلمات را نمی فهمد! »

در اینجا با اینکه مثل نامبرده مثل کفار نیست، مثل کسی است که کفار را دعوت می

کند.

در آیات دیگر می فرماید:

« مثل زندگی دنیا مثل آبی است که ما از آسمانش نازل کرده باشیم! »

و « مثل نور او چون مشکات است! »

و « مثل او مثل سنگی است صاف...! »

با اینکه در آیه اولی زندگی دنیا به گیاهانی که به وسیله باران می رویند مثل زده شده است؛ با اینکه نور خدا، در آیه دومی، به نور مشکات مثل زده شده، نه خود مشکات؛ و با اینکه در آیه سومی، بطلان صدقه به وسیله ریا به غباری مثل زده شده که روی سنگی

صاف نشسته باشد، نه خود سنگ؛ این مثل ها که در آیات زده شده، از يك جهت مشترکند و آن این است که در همه آنها به ماده تمثیل که قوام مثل به آن است، اکتفا شده و به منظور اختصار بقية اجزاء کلام را انداخته است.

توضیح اینکه، مثل در حقیقت يك قصة واقعي فرضي است که گوینده از جهاتی آن را شبیه به قصة مورد نظر خود می داند و لذا در کلام خود ذکرش می کند تا ذهن شنونده از تصور آن، قصة مورد نظر را کامل تر و بهتر تصور کند.

در مثل های فرضي و خیالی مانند این که وقتی می خواهیم به مخاطب خود بفهمانیم انفاق عبارت است از دادن یکی و گرفتن چند برابر آن، می گوئیم:

- **مثل آنچه که در راه خدا انفاق می کنید مثل کاشتن دانه ای است که وقتی سبز شود هفت سنبل و در هر سنبل صد دانه می آورد!**

که این مثل يك مثل فرضي و خیالی است.

در این مثل چون ماده تمثیل تنها دانه ای است که هفتصد دانه بهره می دهد، کاشتن آن، و روئیدن هفت سنبل از آن، دخالتی در تمثیل ندارد، به خاطر تتمیم قصه آمده است.

سوره استثنائی فاتحة الكتاب

این سوره کلام خدای سبحان است، اما به نیابت از طرف بنده اش! زبان حال بنده اش است در مقام عبادت و اظهار عبودیت، که چگونه خدایش را ثناء می گوید، و چگونه اظهار بندگی می کند!

بنابراین این سوره اصلاً برای عبادت درست شده است و در قرآن کریم هیچ سوره ای نظیر آن دیده نمی شود.

چند نکته درباره آن مورد نظر است:

۱- سورة حمد از اول تا به آخرش کلام خداست اما در مقام نیابت از بنده اش و

اینکه بنده اش وقتی روی دل متوجه به سوي او می سازد و خود را در مقام عبودیت قرار می دهد، چه می گوید!

۲- این سوره به دو قسمت تقسیم شده است: نصفی از آن برای خدا و نصف دیگری برای بنده خدا!

۳- این سوره مشتمل بر تمامی معارف قرآنی است و با همه کوتاهی اش به تمامی معارف قرآنی اشعار دارد:

- چون قرآن کریم، با آن وسعت عجیبی که در معارف اصولی اش و نیز در

فروع متفرع بر آن اصول دارد، از اخلاقی گرفته تا احکام، و احکامش، از عبادات گرفته تا سیاست و مسائل اجتماعی، وعده ها و وعید ها، داستانها و عبرتهایش، همه و همه بیاناتش به چند اصل بر می گردد: اول توحید، دوم نبوت، سوم معاد و فروع آن، چهارم هدایت بندگان به سوی آنچه مایه صلاح دنیا و آخرتشان است؛ و این سوره با همه اختصار و کوتاهی اش، مشتمل بر این چند اصل است، و با کوتاهترین لفظ و روشن ترین بیان، به آنها اشاره نموده است!

برای پی بردن به عظمت این سوره که در نماز مسلمین خوانده می شود، باید با آنچه که در نماز سایر ادیان خوانده می شود، مقایسه کرد!

مستند: آیه ۱ سوره حمد **” بسم الله الرحمن الرحيم ! ”** المیزان ج ۱ ص ۴۰

بسم الله الرحمن الرحيم !

« بسم الله الرحمن الرحيم! جزو سوره فاتحه الكتاب است. رسول خدا ”ص“ همواره آن را می خواند و آیه اول سوره به حسابش می آورد، و فاتحه الكتاب را ” سبع مثاني “ می نامید. » (از علی علیه السلام به نقل کتاب عیون)

« چون سوره حمد را می خوانید ” بسم الله الرحمن الرحيم! “ را هم یکی از آیاتش بدانید و آن را بخوانید، چون سوره حمد ” ام القرآن “ و ” سبع مثاني “ است و ” بسم الله الرحمن الرحيم! “ یکی از آیات این سوره است. »

(از رسول الله ”ص“ به نقل ابی هریره وسیله دارقطنی)

« این مردم را چه می شود؟ خدا آنان را بکشد!

به بزرگترین آیه از آیات خدا پرداخته،

و پنداشتند که گفتن آن آیه بدعت است؟! « »

(از امام صادق علیه السلام در خصال)

« محترم ترین آیه را از کتاب خدا دزدیدند،

و آن آیه ” بسم الله الرحمن الرحيم! “ است،

که بر بنده خدا لازم است در آغاز هر کار آن را بگوید،

چه بزرگ و چه کوچک، تا مبارك شود! « » (از امام باقر علیه السلام)

روایات از ائمه اهل بیت علیهم السلام در این معنا بسیار زیاد است که همگی دلالت دارند بر اینکه ” بسم الله الرحمن الرحيم! “ جزو هر سوره از سوره های قرآن است مگر سوره برائت – که بسم الله ندارد!

در روایات اهل سنت و جماعت نیز در این زمینه روایاتی وارد شده است:

«... در همین لحظه پیش سوره ای بر من نازل شد!»

آنگاه شروع کردند به خواندن ”بسم الله الرحمن الرحيم“!...»

(نقل از قول رسول الله ”ص“ بوسیله انس در صحیح مسلم)

«رسول خدا ”ص“ غالباً اول و آخر سوره را نمی فهمید کجاست تا آنکه آیه ”بسم

الله الرحمن الرحيم!“ نازل می شد (و بین دو سوره قرار می گرفت.)»

(از ابن عباس به نقل ابی داود)

فصل هفتم

امتیازات قرآن

مستند: آیه ۸۷ و ۸۸ سورة ص “... ان هُوَ الْاَذْكُرُّ لِلْعَالَمِينَ...!” المیزان ج ۳۴ ص ۴۴

قرآن، يك ذكر جهاني

قرآن ذکری است جهانی و برای همه جهانیان، در جماعت های مختلف، نژادها و امت های گونه گون، و خلاصه ذکری است که اختصاص به قومی خاص ندارد تا کسی در برابر تلاوتش از آن قوم مزدی طلب کند و یا در برابر تعلیمش پاداشی بخواهد، بلکه این ذکر مال همه عالم است و عموم جهانیان در آن حق دارند!

- « وَ لَتَعْلَمَنَّ نَبَاهُ بَعْدَ حِينٍ ! »

- به زودی پس از گذشت زمان، خبر پیشگویی های قرآن، از وعد و وعیدش، غلبه اش بر همه ادیان و امثال آن، به گوشتان می رسد!

مستند: آیه ۹ سورة حجر “ اِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَ اِنَّا لَهُ لِحَافِظُونَ ! ” المیزان ج ۲۳ ص ۱۴۹

ذکری جاودان

قرآن کریم ذکری است زنده و جاودانی و محفوظ از زوال و فراموشی، و مصون از زیادتی که ذکر بودنش باطل شود و از نقصی که باز این اثرش را از دست دهد، و از جا به جا شدن آیاتش، به طوری که دیگر ذکر و مبین حقایق معارفش نباشد؛ از همه این ها محفوظ است!

در آیات فوق خدای تعالی می فرماید:

- این ذکر را تو از ناحیه خودت نیاورده ای،

تا مردم علیه تو قیام کنند و بخواهند آن را به زور و قلدری خود باطل سازند، و تو در نگهداری آن به زحمت بیفتی، و سر انجام هم نتوانی!

و همچنین از ناحیه ملائکه نازل نشده،

تا در نگهداری آن محتاج آنان باشی، تا بیایند و آن را تصدیق کنند!

بلکه، ما آن را نازل کرده ایم، و تدریجاً نازل کرده ایم،

و خود نگهدار آن هستیم!

و به عنایت کامل خود آن را با صفت ذکر بودنش، حفظ می کنیم!

این آیه شریفه دلالت بر مصونیت قرآن از تحریف نیز می‌کند، چه تحریف به معنای دستبرد در آن به زیاد کردن و چه به کم کردن و چه به جا به جا نمودن؛ چون ذکر خداست و همان طور که خود خدای تعالی الی الابد هست، ذکرش نیز هست! البته عبارت ”ذکر“ در آیه نشان می‌دهد تنها و عدة حفظ این ذکر را که قرآن است، می‌دهد و شامل ذکر های دیگر مانند تورات و انجیل نیست، زیرا قرآن صراحت دارد که تورات و انجیل دستخوش تحریف شده اند.

مستند: آیه ۴۴ سورة نحل ”... بِالْبَيِّنَاتِ وَالزُّبُرِ وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ ...!“ المیزان ج ۲۴ ص ۱۲۲

ذکر نازل شده از خدا

قرآن کریم، وحی نبوت و کتابهای نازل شده بر انبیاء را ذکر خوانده است، و در آیه فوق هم خود قرآن کریم را ”ذکر“ خوانده است. پس قرآن کریم ذکر است، همچنانکه کتاب نوح و صحف ابراهیم و تورات موسی و زبور داود و انجیل عیسی علیهم السلام، که همه کتابهای آسمانی بودند، نیز ذکر هستند! اهل این کتاب ها، بعضی آنها که این کتاب ها بر آنها نازل شده، و گروندگان به این کتاب ها، اهل ذکرند.

شکی نیست که تنزیل کتاب بر مردم و انزال ذکر بر رسول خدا ”ص“ به يك معنی است و آن عبارت است از فروفرستادن آن بر مردم، برای این که مردم آن را اخذ نموده و عمل کنند.

مقصود از فرو فرستادن کتاب برای دو چیز بود:

- ۱- این که برای مردم بیان کند آن چه را که تدریجاً برایشان نازل می‌شود. چون معارف الهی بدون واسطه به مردم نمی‌رسد، ناگزیر باید کسی از میان ایشان به این منظور منصوب گردد. این همان غرض رسالت است، که عبارت است از تحمل وحی، سپس مأموریت برای ابلاغ و تعلیم و بیان آن.
- ۲- این که مردم درباره پیامبرشان تفکر کنند و بینا شوند و بفهمند که آنچه او آورده حق است و از ناحیه خدای تعالی است!

دلیل این امر آن است که اوضاع محیط و حوادث و احوالی که بر رسول خدا ”ص“ از اول زندگی اش احاطه کرده بود، از دوران یتیمی و دوران سکوت، و خمودی و حرمان مردم از تعلیماتش، و دوران نداشتن مربی صالح، فقر، ماندن به ناچاری در میان قومی جاهل و پست، و تهی دستی از مزایای تمدن و فضایل انسانیت، همه اینها اسبابی بودند که به طور قاطع نمی‌گذاشتند رسول خدا ”ص“ از چشمه زلال کمال قطره ای بنوشد، و از رشته سعادت سر نخي به دست آورد، لکن خدای سبحان به سويش ذکر فرستاد تا به آن بر جن و انس تحدي کند:

کتابی فرستاد که مافوق تمامی کتب آسمانی، و بیان همه چیز، و هدایت و رحمت و برهان و نور مبین است!

مستند: آیه ۸۹ سوره نحل " وَ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تَبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ وَ هُدًى وَ رَحْمَةً وَ بُشْرَى لِّلْمُسْلِمِينَ! " المیزان ج ۴ ص ۲۴۰

قرآن، تبیان کل شیء

قرآن مجید در این آیه خود را با صفات برجسته اش توصیف می کند. یک صفت عمومی آن این است که تبیان (بیان) برای هر چیزی است. چون قرآن کریم کتاب هدایت برای عموم مردم است و جز این کاری و شأنی ندارد لذا ظاهراً مراد به " کل شیء " ، " همه آن چیزهایی است که برگشتش به " هدایت" باشد، از معارف حقیقی مربوط به مبدأ، معاد، اخلاق فاضله، شرایع الهیه، قصص و مواظبی که مردم در اهتداء و راه یافتن خود بدان محتاجند، و قرآن تبیان (بیان) همه این هاست (نه اینکه بیان برای همه علوم هم باشد!)

صفت خصوص قرآن که مربوط به مسلمین است (که حاضر شده اند در برابر حق تسلیم شوند:) **هدایتی** است که مسلمین به وسیله آن به سوی صراط مستقیم راه می یابند، **رحمتی** است از ناحیه خدای سبحان به سوی ایشان که به وسیله عمل به آن به خیر دنیا و آخرت می رسند، و به ثواب خدا و رضوان او نائل می گردند، و **بشارتی** است مر ایشان را که به ایشان مغفرت و رضوان و بهشت های خدا را که در آن نعیم مقیم است، نوید می دهد! این مطلبی است که مفسرین از لحاظ دلالت لفظی در این آیه گفته اند لکن در روایات آمده که قرآن تبیان هر چیزی است، و علم (ماکان و مایکون و ما هو کان) یعنی آنچه بوده و هست و تا روز قیامت خواهد بود همه در قرآن هست!

اگر این روایات صحیح باشد لازمه اش این می شود که مراد به تبیان به طریق دلالت لفظی باشد و هیچ استبعادی هم ندارد که در قرآن کریم اشاراتی و اموری باشد که آن اشارات از اسرار و نهفته هائی کشف کند که فهم عادی و متعارف نتواند آن را درک کند! در تفسیر عیاشی از عبدالله بن ولید روایت شده که گفت:

امام صادق علیه السلام فرمود:

- خدای تعالی درباره موسی فرموده « وَ كَتَبْنَا لَهُ فِي الْأَلْوَابِ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ! » و ما فهمیدیم که برای موسی همه چیز را ننوخته (بلکه از همه چیز مقداری نوشته است.)

- خدای تعالی درباره عیسی فرموده: « لِأَبْيَنَ لَكُمْ بَعْضَ الَّذِي تَخْتَلَفُونَ فِيهِ! »

- خدای تعالی درباره محمد "ص" فرموده:

« وَ جِئْنَا بِكَ شَهِيداً عَلِي هَوْلَاءِ ، وَ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَاناً لِّكُلِّ شَيْءٍ ...! »
 - و تو را بر اینان گواه آریم، و این کتاب که بر تو نازل کرده ایم توضیح همه چیز، و هدایت و رحمت و بشارت مسلمانان است! »

مستند: آیه ۲۳ سوره زمر ” اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَاباً مُّتَشَابِهاً مَثَانِي ...! “

المیزان ج ۳۴ ص ۸۷

احسن الحديث!

این آیه بیان قرآن و تعریف آن است و اجمالی است از بیان هدایت الهی که در آیه پیشین بود و اجزای آن به شرح زیر است:

احسن حدیث:

منظور از احسن الحدیث قرآن کریم است، قرآن بهترین سخن است، به خاطر اینکه مشتمل است بر حق محض، حقی که باطل بدان رخنه نمی کند، نه در عصر نزولش، نه بعد از آن، و نیز به خاطر اینکه کلام مجید خداست!

۱- کتاب متشابه:

یعنی کتابی است که هر قسمتش شبیه سایر قسمت هاست و این تشابه غیر ”تشابهی“ است که در مقابل ”محکم“ استعمال شده است، چون تشابه دومی صفت بعضی از آیات قرآن مجید است که فرموده: بعضی از آیات قرآن ” محکم“ است و بعضی دیگر ” متشابه“ ولی در اینجا همه آیات را متشابه خوانده است، پس این تشابه غیر آن تشابه است، آن تشابه به معنای واضح نبودن معنای آیه است و این تشابه به معنای آن است که سراسر قرآن آیاتش از این جهت که اختلافی با هم ندارند و هیچ آیه ای با آیه دیگر ضدیت ندارد، مشابه هم هستند.

مثنای:

این کلمه جمع کلمه ” مثنیه“ است که به معنای معطوف است، و قرآن را مثنای خوانده چون برخی آیاتش انعطاف به بعض دیگر دارد، و هر یک دیگری را شرح و بیان می کند بدون اینکه اختلافی در آنها یافت شود، اختلافی که یکدیگر را نفی و دفع کنند!

تأثیر روحانی صوت قرآن در انسان

قرآن مجید در ادامه می فرماید:

- « آلهائی که خشیت از پروردگارشان دارند، از شنیدن قرآن پوست بدنشان جمع می شود، و در عین حال پوست و دل آنها متمایل به سوی یاد خدا می گردد، این هدایت خداست! که هر که را بخواهد با آن هدایت می کند! و کسی را که خدا گمراه کند، دیگر راهنمایی نخواهد داشت! »

اول این آیات، قرآن را وصف می کند و می گوید:

- تَقْشَعِرْ مِنْهُ جُلُودُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ !

که کلمه "تقشعر" به معنای جمع شدن پوست بدن است به شدت، و از ترسی که در اثر شنیدن خبر دهشت آور، و یا از دیدن صحنه ای مهیب، به آدم دست می دهد، و این جمع شدن پوست بدن انسانها در اثر شنیدن قرآن، تنها به خاطر این است که خود را در برابر عظمت پروردگارشان مشاهده می کنند.

پس در چنین وضعی وقتی کلام خدای خود را می شنوند متوجه ساحت عظمت و کبریائی او گشته و خشیت بر دلهایشان احاطه می یابد و پوست بدنهایشان شروع به جمع شدن می کند.

- ثُمَّ تَلِينَ جُلُودُهُمْ وَقُلُوبُهُمْ إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ !

« تلین» به معنای سکون و آرامش است. می فرماید:

- بعد از جمع شدن پوست ها از خشیت خدا، بار دیگر پوست بدنهایشان نرم می شود، و دلهایشان آرامش می یابد، چون به یاد خدا می افتند، و با همان یاد خدا آرامش می یابند!

در جمله قبلی که جمع شدن پوست ها را بیان می کرد، سخنی از قلوب به میان نمی آورد، برای اینکه مراد به قلوب، جانها و نفوس است، که عکس العمل جانها در برابر قرآن همانا خشیت و ترس است!

این حالت جمع شدن پوست از شنیدن قرآن، که به ایشان دست می دهد، و آن حالت سکونت پوستها و قلبها در مقابل یاد خدا، خود هدایت خداست. (این تعریف دیگری است برای هدایت از طریق لازمه آن!)

خداوند تعالی با هدایت خود هرکه از بندگانش را بخواهد هدایت می کند، و آن بندگان کسانی هستند که استعدادشان برای اهداء باطل نگشته است، و سرگرم کارهائی چون فسق و ظلم، که مانع هدایتند، نیستند.

رسول الله "ص" فرمود:

- « هرگاه پوست بنده خدا از ترس خدا جمع شد،

آن وقت است که گناهِش می ریزد،

آن طور که درخت خشک برگهای خود را می ریزد! »

(از ابن عباس منقول در مجمع البیان)

آیات بعدی مثالهایی را که در قرآن آمده، متذکر شده، و می فرماید:

- « برای مردم در این قرآن از هر مثلی آوردیم،

باشد که متذکر گردند!

قرآن عربی، بدون انحراف!

شاید که تقوی پیشه کنند! »

منظور از "هر مثل" این است که از هر نوع مثل چیزی آوردیم تا شاید متنبه گشته و عبرت گیرند، و با تذکر مضامین آن مثل ها پند پذیرند!

مستند: آیه ۸۲ سوره اسری " وَ نُزِّلَ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَ رَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ ! "

المیزان ج ۲۵ ص ۳۰۸

قرآن، شفا و رحمت برای مؤمنین

در این آیات بیان می فرماید که قرآن "شفاء" و "رحمت" است. به عبارت دیگر اصلاح کننده کسی است که خود نفسی اصلاح طلب داشته باشد، و گرنه همین قرآن برای ستمکاران خسارت و زیان است!

خداوند متعال در این آیات، قرآن را معجزه نبوت و آیت معرفی می کند، و مشرکین را ملامت می کند که با وجود اینکه این قرآن معجزه نبوت است، باز معجزه های دیگر از رسول الله "ص" می خواهند؟!

اگر قرآن را "شفاء" نامیده، با در نظر گرفتن اینکه، شفاء باید حتماً مسبوق به مرضی باشد، خود افاده می کند که دل‌های بشر احوال و کیفیاتی دارد که اگر قرآن را با آن احوال مقایسه کنیم، خواهیم دید که همان نسبتی را دارد که يك داروی شفا بخش با مرض دارد.

این معنا را از اینکه دین حق را فطری دانسته نیز استفاده می توان کرد.

همچنانکه برای مرض های جسمانی دوائی هست، برای مرض های روحی نیز دوائی هست!

خداوند متعال در میان مؤمنین گروهی را چنین معرفی می کند که در دل‌هایشان مرض دارند، و این مرض غیر از کفر و نفاق صریح است. در شناسایی آنان قرآن می فرماید:

- « اگر باز نایستند منافقان، و کسانی که در دل‌هایشان بیماری است،

و دروغ پردازان مدینه» (احزاب ۶۰)

در این آیه منافقان را از کسانی که در دل‌هایشان مرض است، جدا می‌کند، و در آیه زیر نیز کافران را از آنها جدا می‌کند، و نشان می‌دهد که این گروه خود يك جمع مشخصی هستند:

- « آنها که در دل‌هایشان مرض هست، و کافران، گویند که خداوند از این مثل چه می‌خواهد؟ » (مدثر ۳۱)

این که قرآن مجید آن را مرض خوانده قطعاً چیزی است که ثبات قلب و استقامت نفس را مختل می‌سازد، از قبیل: شك و ریب، که هم آدمی را در باطن دچار اضطراب و تزلزل می‌کند، و به سوی باطل و پیروی هوای نفس متمایل می‌سازد، و هم با ایمان (البته با نازلترین درجه آن)، منافات ندارد، و عموم مردم با ایمان نیز دچار آن هستند، و خود یکی از نواقص است و نسبت به مراتب عالیة ایمان، شرك شمرده می‌شود!

بدین جهت، خداوند متعال قرآن را شفای دل مؤمنین نامیده که با دلایل قاطع خود انواع شك و تردیدها و شبهاتی را که در راه عقاید حقه و معارف واقعی وجود دارد، از بین می‌برد، و با مواظب شفا دهنده و داستان‌های آموزنده و عبرت انگیز، و مثل‌های دلنشین و وعد و وعید و انذار و بشارت و احکام و شرایع خود با تمامی اینگونه آفات دل‌ها مبارزه می‌کند!

و اینکه قرآن را ”رحمت“ نامیده، برای این است که قرآن دل آدمی را به نور علم و یقین روشن می‌سازد، و تاریکی‌های جهل و کوری شك را از آن دور می‌سازد، و آن را به ملکات فاضله و حالات شریفه آراسته می‌گرداند.

اول با شفای خود، بیماری دل‌ها و انحرافات را پاک می‌سازد، سپس زمینه را برای درك فضایل آماده می‌کند، و صحت و استقامت فطری را به آن باز می‌گرداند...

- « وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا ! »

- همین قرآن رحمت و شفا،

در ظالمان جز خسران و زیان چیزی اضافه نمی‌کند!

با این آیه قرآن مجید خاطر نشان می‌سازد که در غیر مؤمنین قرآن چنین اثری دارد، چون خسارت به اصل سرمایه می‌رسد! کفار نیز مانند همه مردم يك سرمایه داشتند، و آن دین فطری شان بود که هر دل سالم و ساده بدان ملهم است، ولی آنها به خاطر کفری که به خدا و آیات او ورزیدند، از این سرمایه اصلی کاستند!

مستند: آیه ۸، سوره تغابن “فَأْمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالنُّورَ الَّذِي أَنْزَلْنَا !” المیزان ج ۳۸ ص ۲۴۷

قرآن، نور نازل شده از خدا

در قرآن مجید خدای تعالی شهادت می دهد که این قرآن ” نور“ است! و می فرماید:

« پس بر شما واجب است:

به خدا و رسولش ایمان بیاورید!

و به آن نوری که بر رسولش نازل کرده، که همان قرآن باشد،

که با نور ساطع خود، شما را به سوی صراط مستقیم هدایت نموده،

و شرایع دین را بیان می کند،

ایمان بیاورید! »

در این آیه می فرماید: « وَالنُّورَ الَّذِي أَنْزَلْنَا...! » یعنی نوری که ما نازل کردیم، و با منسوب کردن نور به خودش، خدای تعالی نشان می دهد که این يك خبر نیست، بلکه شهادتی است از خدای تعالی بر اینکه قرآن کتابی است آسمانی و نازل شده از ناحیه او! قبل از این آیات، خدای تعالی در چند جای قرآن فرموده بود، که اگر شك دارید که این قرآن از ناحیه خدا نیست، و احتمال می دهید خود محمد ”ص“ که يك فرد بشر است، آن را ساخته و پرداخته باشد، شما مشرکین هم بشیرید و عرب هم هستید، يك سوره و حداقل يك آیه به مثل آن را بیاورید!

ولی در این آیه این مسائل در کار نیست، و خداوند سبحان مستقیماً شهادت می دهد و می فرماید که این نوری است که ما نازل کرده ایم!

مستند: آیه ۱ تا ۴ سوره زخرف “ حَمِّ وَالْكِتَابِ الْمُبِينِ ! ” المیزان ج ۳۵ ص ۱۳۴

جایگاه قرآن در امّ الكتاب

« حم ! سوگند به کتاب مبین،

که ما آن را قرآنی عربی کردیم، شاید تعقل کنید!

و این قرآن قبلاً در ام کتاب نزد ما بود، که مقامی بلند و فرزانه دارد! »

اینکه قرآن را کتابی مبین خوانده، بدین جهت است که قرآن طریق هدایت را ظاهر

می سازد، همچنانکه فرموده:

- « ما این کتاب را بر تو نازل کردیم،

در حالی که بیانگر هر چیزی است! » (نحل ۸۹)

منظور از عربی بودن قرآن در این آیه این است که قرآن کتابی است که به لغت

عربی قرائت می شود، و اینکه به چه منظوری قرآن را عربی قرار داده می فرماید:

- « لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ - شاید تعقل کنید! »

و همین که امید تعقل و فهمیدن مردم را غایت و غرض این عمل قرار داده، خود شاهد بر این است که قرآن قبل از آن که به زبان عربی درآید، مرحله ای از کینونت وجود داشته که در آن مرحله عقول بشر دسترسی بدان نداشته است، با اینکه کار عقل این است که هر امر فکری و مسئله ذهنی را درک کند، هرچند که آن مسئله در نهایت درجه دقت و لطافت باشد!

در نتیجه از این آیه فهمیده می شود که « کتاب » بر حسب موطن نفس الامری و واقعیت آن مافوق فکر و اجنبی از عقول بشری است و خدای تعالی آن را از آن موطن پائین آورده و در خور فهم بشرش کرده و به لباس واژه عربی در آورده است به این امید که عقول بشر با آن انس بگیرد و حقایقش را بفهمد.

ام الكتاب و لوح محفوظ

مراد به ام الكتاب، لوح محفوظ است. در آیه ۲۲ سوره بروج می فرماید:

- « بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَجِيدٌ فِي لَوْحٍ مَحْفُوظٍ ! »

اگر لوح محفوظ را ام الكتاب نامیده بدین جهت بوده که لوح محفوظ ریشه تامی کتب آسمانی است، و هر کتابی آسمانی از آن نسخه برداری و استنساخ می شود. در ادامه آیه می فرماید:

- « قرآن مجید در حالی که در ام الكتاب و نزد ما بوده و همواره هست

هر آینه بلندمرتبه و سرشار از حکمت است! »

بلند مرتبه بودن قرآن را با عبارت « لَعَلِّي حَكِيمٌ ! » ذکر کرده است، و نشان می دهد: قرآن در آن حال که در ام الكتاب بود قدر و منزلتی رفیع تر از آن داشت که عقول بتوانند آن را درک کنند، و منظور از حکیم بودن قرآن این است که قرآن در ام الكتاب يك پارچه است، و مانند قرآن نازل، مفصل و جزء جزء و سوره سوره و آیه آیه و جمله جمله و کلمه کلمه نیست. این معنا را از سوره هود آیه ۲ نیز استفاده می کنیم، آنجا که فرمود:

- « كِتَابٌ أُحْكِمَتْ آيَاتُهُ ثُمَّ فُصِّلَتْ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ خَبِيرٍ ! »

همچنین این دو صفت « علی و حکیم » است که باعث شده که ام الكتاب فوق عقول بشری باشد، چون عقل بشر در فکر کردنش تنها می تواند چیزهایی را بفهمد که در آغاز از قبیل مفاهیم و الفاظ بوده باشد، و از مقدماتی تصدیقی ترکیب شده باشد، که هر يك مترتب بر دیگری است، مانند آیات و جملات قرآنی! اما آن چیزی که ماوراء مفاهیم و الفاظ است و قابل تجزی به اجزاء و فصول نیست، عقل راهی به درک آن ندارد!

مستند: آیه ۷۷ تا ۷۹ سوره واقعه « إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ فِي كِتَابٍ مَكْنُونٍ لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ! »

المیزان ج ۳۷ ص ۲۸۲

قرآن کریم در کتاب مکنون

قرآن را خدای سبحان « کریم » خوانده است، بدون هیچ قید و شرطی، و از این امر بر می آید که قرآن به طور مطلق کریم و محترم است، هم نزد خدا کریم و عزیز است، و هم بدین جهت کریم است که صفاتی پسندیده دارد، و هم بدین جهت که سود رسان برای خلق است، سودی که هیچ چیز جای آن را نمی گیرد، چون مشتمل بر اصول معارفی است که سعادت دنیا و آخرت بشر را تضمین می کند!

عبارت « فِي كِتَابٍ مَكْنُونٍ » توصیف دوم قرآن است. می فرماید:

- قرآن محفوظ و مصون از هر دگرگونی و تبدیل است، چون در کتابی است که آن کتاب اینطور است، و آن کتاب عبارت است از « لوح محفوظ! »

در سوره بروج آیه ۲۲ می فرماید:

- « بَلَكهَ اَنْ قُرْآنٍ مَّجیدٍ اَسْتِ که در لوح محفوظ است! »

به دنبال توصیف قرآن به کریم بودن و مکنون بودن می فرماید:

- آن کتاب مکنون، که قرآن در آن است، و یا قرآنی که در آن کتاب است، از دسترس اغیار و ناپاکان محفوظ است، و به جز پاکان کسی با آن مساس ندارد!

مفهوم لمس کردن قرآن

خدای سبحان با این آیات می خواهد قرآن مجید را تجلیل کند. از همین جا می فهمیم که منظور از مس قرآن دست کشیدن به خطوط آن نیست، بلکه علم به معارف آن است، که جز پاکان خلق کسی به معارف آن عالم نمی شود، چون فرموده: «قرآن در کتابی مکنون و پنهان است!»

در آیه ۴ سوره زخرف می فرماید:

- « ما آن را کتابی خواندنی و عربی کردیم تا شاید تعقل کنید و گرنه قرآن در ام الكتاب است که نزد ما مقامی بلند و فرزانه دارد! »

پاکان مطهر چه کسانی هستند؟

منظور از « مطهرون » کسانی هستند که خدای تعالی دلپایشان را از هر رجس و پلیدی، یعنی از رجس گناهان و پلیدی ذنوب، پاک کرده، و یا از چیزی که از گناهان هم

پلیدتر و عظیم تر و دقیق تر است، و آن عبارت است از تعلق به غیر خدای تعالی! و این معنا از تطهیر با کلمه "مس" که گفتیم به معنای "علم" است مناسب تر از طهارت به معنای پاکی از حدث یا خبث است، و این خیلی روشن است! پس، **مطهرون** عبارتند از کسانی که خدای تعالی دل‌هایشان را پاک کرده است، مانند: ملائکه گرامی، و برگزیدگانی از بشر که درباره آنان فرموده است:

- « **خدای تعالی خواسته است تا رجس را از شما اهل بیت دور کند، و شما را تطهیر نماید، تطهیر کردنی!** »

علاوه بر وصف های فوق، خدای سبحان قرآن کریم را با وصف دیگری توصیف فرموده و آن عبارت است از :

- « **تَنْزِيلٌ مِّن رَّبِّ الْعَالَمِينَ!** »
می فرماید:

- « **قرآن کتابی است نازل شده از ناحیه خدا به سوی شما، آن را نازل و در خور فهم شما کرد، تا آن را بفهمید، و تعقل کنید، بعد از آنکه کتابی بود مکنون، که جز پاکان کسی با آن مساس نداشت!** »

تعبیر از " **خدای تعالی**" به " **رب العالمین**" بدین منظور است که اشاره کند به اینکه ربوبیت او گسترده بر سراسر عالم هاست، و این منکرین معاد هم جزئی از آن عوالم هستند، پس خدای تعالی رب ایشان نیز هست، و وقتی رب ایشان باشد، بر ایشان است که به کتاب او ایمان آورند، و کلامش را بشنوند، و بدون تکذیب تصدیقش کنند!

مستند: آیه ۲ سورة یوسف " **الرَّ . تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا ..!**" المیزان ج ۲۱ ص ۱۲۲

زبان قرآن

« **الف، لام، را : این آیه های کتاب مبین است!**
ما آن را قرآنی عربی نازل کرده ایم،
شاید تعقل کنید! »

مقصود از کتاب مبین، همین قرآنی است که می خوانیم، چه این قرآن، هم خودش واضح و روشن است، و هم روشن کننده معارف الهی و حقایقی است که درباره مبدأ و معاد در آن گنجانده شده است.

می فرماید:

- « **ما این کتاب را با آنچه که از آیات الهی و معارف حقیقی در آن است، قرآن عربی نازلش کردیم، آن کتاب را در مرحله اول انزال به لباس قرانت عربی در آوردیم،**

و آن را الفاظی خواندنی،

مطابق با الفاظ معمول نزد عرب قرار دادیم.»

در آخر آیه از عبارت ” شاید تعقل کنند“ استفاده کرده که نشان می دهد این کتاب مشتمل بر آیات در مرحله نزول ملبس به لباس واژه عربی و آراسته به زیور آن واژه نازل شده تا در خور تعقل قوم پیامبر گرامی اسلام ”ص“ و امت او باشد.

و اگر در مرحله وحی به قالب الفاظ خواندنی در نمی آمد و یا اگر در می آمد و به لباس واژه عربی ملبس نمی شد، قوم او به اسرار آیات آن پی نمی بردند، و فقط مختص به فهم پیامبر می شد، که وحی و تعلیمش اختصاص به او داشت.

این خود دلالت می کند بر این که الفاظ کتاب عزیز به خاطر این که تنها و تنها وحی است و نیز به خاطر این که عربی است، توانسته است اسرار آیات و حقایق معارف الهی را ضبط و حفظ کند، و به عبارت دیگر، در حفظ و ضبط آیات الهی دو چیز دخالت دارد:

۱- اینکه، وحی از مقوله لفظ است، و اگر معانی الفاظ وحی می شد و الفاظ حاکی از آن معانی الفاظ رسول الله ”ص“ می بود، مانند احادیث قدسی مثلاً، آن اسرار محفوظ نمی ماند.

۲- اینکه، اگر قرآن عربی نازل نمی شد، و یا اگر می شد و رسول خدا ”ص“ آن را به لغت دیگری ترجمه می کرد، پاره ای از آن اسرار بر عقول مردم مخفی می ماند، و دست تعقل و فهم بشر به آنها نمی رسید.

این معنا بر صاحبان نظر پوشیده نیست که خداوند متعال در این آیات چه اندازه نسبت به الفاظ آن عنایت به خرج داده و آن را به دو دسته ” محکمت“ و ” متشابهات“ تقسیم نموده، محکمت آن را ” ام الكتاب“ خوانده، که برگشت متشابهات هم به آن هاست.

مستند: آیه ۳ سوره حم سجده ” كِتَابٌ فَصَّلْتَ آيَاتُهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ!“ المیزان ج ۳۴ ص ۲۵۴

قرآن عربی، و جهانی

قرآن مجید در شناسائی خود از طرف خدای تعالی به مردم چنین می گوید:

- « این کتاب نازل شده از ناحیه رحمان و رحیم است،

کتابی است که آیاتش از یکدیگر جدا شده است،

کتابی است خواندنی عربی،

برای مردمی که علم داشته باشند! »

مراد به تفصیل آیات قرآن این است که ابعاض و اجزاء آن را از یکدیگر جدا و متمایز کند به اینکه آن را آنقدر نازل و در خور فهم شنونده سازد که شنونده عارف به اسلوب کلام بتواند معانی آن را بفهمد و مقاصدش را تعقل کند.

همچنانکه در سوره هود فرموده:

- « کتابی است که آیاتش نخست محکم بوده،
و سپس از ناحیه خدای حکیم و خبیر تفصیل داده شده است! »

انجا می فرماید: این کتابی است که آیاتش مفصل شده برای مردمی که معانی آن را می دانند، چون زبانشان همان زبانی است که قرآن با آن نازل شده است، یعنی زبانشان عربی است.

لازمه این معنا آن است که عربی نازل شدن قرآن برای آن باشد که نژاد عرب مورد اعتنا بوده است همچنانکه در جای دیگر سوره فرموده:

- « اگر آن را قرآن غیر عربی قرار می دادیم،
عرب می گفت: چرا آیاتش روشن و شکفته نیست؟
این عجمی است یا عربی؟ »

در سوره شعرا فرموده:

- « اگر قرآن را بر بعضی نژاد های غیر عرب نازل می کردیم،
و آن غیر عرب آن را بر عرب می خواند،
هرگز بدان ایمان نمی آوردند! »

در اینجا این سؤال پیش می آید که این معنا با عموم دعوت خاتم الانبیاء "ص" منافات پیدا نمی کند؟ جواب منفی است زیرا دعوت آن جناب هر چند جهانی بود ولیکن مرحله به مرحله صورت می گرفت!

اولین دعوتی که در اسلام صورت گرفت، دعوت مردم بود به مراسم حج، که با انکار شدید مشرکین مواجه شد.

از آن به بعد، پیامبر گرامی اسلام "ص" مدتی به طور سری و پنهانی دعوت کرد، و در مرحله سوم فرمان یافت عشیره و نزدیکان خود را دعوت کند.

در مرحله چهارم، مأمور شد همه قومه را دعوت کند همچنانکه می فرماید:

- « حال دیگر به آنچه مأمور شده ای قیام کن!
و از مشرکین روی برتاب! »

در مرحله پنجم مأمور شد به دعوت عموم مردم و فرمان چنین است:

- « بگو هان ای مردم!

به درستی که من فرستاده خدا به سوی همگی شما هستم ! »

علاوه بر اینکه این معنا از مسلمات تاریخ است، که یکی از گروندگان به آن حضرت، سلمان فارسی است که ایرانی بود، یکی دیگر بلال حبشی بود، که از اهل حبشه بوده است، و آن دیگری صهییب بوده که اهل روم آن زمان بوده است.

این نیز مسلم است که آن جناب یهودیان را نیز دعوت می کرده و وقایعی که بین آن جناب و یهودیان اتفاق افتاده، معروف است.
و نیز این حقیقت مسلم است که آن جناب به پادشاهان ایران و مصر و حبشه و روم، نامه نوشته و همه را به دین اسلام دعوت کرده است.
همة این شواهد دلالت می کند بر این که دعوت آن جناب جهانی و عمومی بوده است!

مستند: آیه ۴۵ سوره فصلت “وَلَوْ جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا أَعْجَمِيًّا لَقَالُوا ...! ” المیزان ج ۳۴ ص ۳۲۰

عدم تأثیر زبان در هدایت و شفا بودن قرآن

در آیه فوق قرآن مجید خطاب به رسول گرامی اسلام “ص” می فرماید:
- « اگر ما قرآن را اعجمی می کردیم، یعنی کلامی بود که مقاصدش را نمی رسانید و نظمش بلیغ نبود، کفار قوم تو می گفتند:
چرا آیاتش را روشن و مبین نکردی؟
و چرا مطالبش را از هم جدا نساختی؟
آیا کتابی اعجمی و گنگ بر مردمی عربی نازل می شود؟
و این دو باهم منافات دارد! »

(کلمة ” اعجمی“ به معنای غیر عربی و غیر بلیغ است، چه اینکه اصلاً عرب نباشد یا آنکه عرب باشد ولی لکنتی در زبانش باشد، پس کلمة اعجمی صفت چنین شخصی است، نه صفت کلام.)
خداوند متعال در جواب آنان می فرماید:

- « بگو! این قرآن برای کسانی است که ایمان بیاورند،
چه عرب باشند و چه غیر عرب،
قرآن برای آنان هدایت و شفاست! »

این آیات این نکته را بیان می کنند که:

اثر و خاصیت قرآن دایر مدار واژه عربی آن نیست، بلکه این مردم هستند که در مقابل آن، دو جورند: طایفه ای با ایمان و طایفه ای دیگر بی ایمان! وگرنه قرآن هدایت و شفاست! برای کسی که دارای ایمان باشد، او را به سوی حق هدایت می کند و بیماری درونی شك و اضطراب او را بهبود می بخشد و در عین حال برای کسانی که ایمان نمی آورند – همان هائی که در گوش خود پنبه چپانده اند – ضلالت و کوری است، و باعث آن است که حق و راه رشاد را تشخیص ندهند.

مستند: آیه ۱ سورة فرقان "تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَى عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا!" الميزان ج ۲۹ ص ۲۵۰

قرآن، فرقان بین حق و باطل

در آیه فوق اگر قرآن کریم را **فرقان** نامید از آن جهت بود که آیاتش بین حق و باطل را جدائی می اندازند و یا از این جهت بوده که آیاتش جدا جدا نازل شده است. اگر در آیه شریفه نزول قرآن را از ناحیه خدا، و رسول الله "ص" را فرستاده او و نذیر برای عالمیان خوانده، و نیز قرآن را فرقان و جداکننده حق از باطل نامیده، و رسول را بنده خداوند، بر عالمیان معرفی کرده، که اشعار دارد بر اینکه او مملوک خداست و هیچ اختیاری از خود ندارد؛ همه به منظور زمینه چینی برای مطالبی است که بعداً از مشرکین حکایت می کند، که به قرآن طعنه زدند که این افترا بر خداست، و محمد "ص" آن را از پیش خود تراشیده است، و قومی دیگر او را کمک کرده اند، و اینکه پیغمبر طعام می خورد، و در بازارها راه می رود، و طعنه های دیگری که زدند و پاسخی که از طعنه های ایشان داده است.

پس حاصل کلام این شد که قرآن کتابی است که با حجت های باهرة خود بین حق و باطل جدائی می اندازد، پس خودش جز حق نمی تواند باشد، چون باطل ممکن نیست میان حق و باطل فارق باشد، و اگر خود را به صورت حق جلوه می دهد، برای فریب دادن مردم است.

و آن کسی که این کتاب را آورده، عیدی است مطیع خدا، که عالمیان را با آن انداز نموده و به سوی حق دعوت می کند، پس او نیز جز بر حق نمی باشد، و اگر بر باطل بود به سوی حق دعوت نمی کرد، بلکه از حق گمراه می ساخت، علاوه بر اینکه خدای سبحان در کلام معجز خود به صدق رسالت او شهادت داده و کتاب او را نازل از ناحیه خود خوانده است!

مستند: آیه ۱۳ سورة طارق "إِنَّهُ لَقَوْلُ فَصْلٍ...!" الميزان ج ۴۰ ص ۱۷۶

قرآن، قول الفصل

قرآن جدا سازنده حق از باطل است!

خدای تعالی سوگند خورده به آسمان صاحب رجع (یعنی دارای تحولات محسوس،) و به زمین صاحب صدع (یعنی شکافته شونده برای رویش گیاه،) که- قرآن سخنی است **جدا سازنده حق از باطل**، و کلامی هزل و شوخی نیست، و آنچه را قرآن ثابت می کند حق محض است، که شکی در آن راه ندارد، و چون حق است هیچ باطلی نمی تواند آن را باطل سازد، و هر باطلی در صدد ابطال آن برآید، بدون تردید خودش باطل است، پس خبری هم که از قیامت و بازگشت داده، حق است، و در آن شکی نیست!

در روایات اسلامی، در مجمع البیان در ذیل این آیه آمده که:

- قرآن بین حق و باطل از راه روشنگری هر يك جدائي مي اندازد.

(این معنا از امام صادق علیه السلام نقل شده است.)

در درمنثور است که صاحب کتاب مصاحف از حارث اعور روایت کرده که گفت: داخل مسجد شدم و دیدم که مردم دچار ورطه بگومگوها شده اند، و نزد علي "ع" شدم و جریان را باز گفتم، از در تعجب پرسید:

- راستي آنچه نباید مي کردند، کردند؟!

آنگاه فرمود: من از رسول الله "ص" شنیدم که مي فرمود:

- به زودي فتنه اي به پا مي شود! عرضه داشتم:

- چاره خلاصي از آن چیست، يا رسول الله؟ فرمود:

- تمسك به كتاب خدا!

که در آن خير امت هاي قبل از شما، و مردم بعد از شما، و حکم در مابین شماست!

کتاب خدا که جداسازنده حق از باطل است،

همه اش حق است، و جدي، نه شوخي!

هر جباري که کتاب خدا را پشت سر اندازد، خدا کمرش را مي شکند!

و هرکس به پيروي هواي نفسش به دنبال غير قرآن رود، خدا گمراهش مي

سازد!

کتاب خدا حبل المتين خدا، و ذکر حکيم، و صراط مستقيم است!

کتاب خدا بازچه هواها نمي شود!

و دانشمندان از معارفش سير نمي شوند،

و گرونده به آن از هر زباني که باشد، درباره آن دچار اشتباه نمي شود،

و از اينکه دشمنان آن را رد کنند، کهنه نمي شود،

و عجائبيش تمام شدني نيست!

قرآن همان کتابي است که وقتي جن آن را شنيد،

چاره اي جز اين نديد که بگويد:

- ما شنيديم قرآن شگفتي را که به راه رشد هدايت مي کند!

هر کس به حکم قرآن سخن گويد، راست گفته است،

و هرکس به حکم آن حکم کند، عدالت ورزيده است!

و هرکس به دستوراتش عمل کند، پاداش داده مي شود،

و هرکس به سوي قرآنش بخواند،

به صراط مستقيم هدايت کرده اند!

مستند: آیه ۱۰۵ سوره اسری " **وَ بِالْحَقِّ أَنْزَلْنَاهُ وَ بِالْحَقِّ نَزَّلَ !** " المیزان ج ۲۶ ص ۱۴

حق همراه قرآن

خداوند متعال در این آیه خاطر نشان می سازد که قرآن را به همراهی حق نازل کرده، و آن از ناحیه وی به مصاحبت با حق نازل گردیده است، پس از باطل مصونیت دارد، نه از ناحیه کسی که نازلش کرده چیزی از باطل و لغو همراه دارد، که تباهاش کند، و نه در داخلش چیزی هست که ممکن باشد روزی فاسدش سازد، و نه غیر خدا کسی با خدا در آن شرکت داشته که روزی از روزها تصمیم بگیرد آن را نسخ نموده و باطلش سازد!! و نه رسول خدا "ص" که آورنده آن است، می تواند در آن دخل و تصرفی کند، و نه کم و یا زیادش کند، و یا به کلی و یا بعضی از آن را به پیشنهاد مردم و یا هوای دل خویش متروک گذارد، و یا از خدا آیه ای دیگر که مطابق میل مردم و یا میل خود اوست، بخواهد، و یا در پاره ای از احکام و معارفش مدهانه و یا مسامحه کند؛ چون او رسولی بیش نیست، و تنها مأموری است که بشر را بشارت و انذار دهد!

پس، همه اینها برای این است که قرآن حق است، و از مصدر حق صادر گشته است!

مستند: آیه ۵۳ سوره فصلت " **سُنْرِهِمْ آيَاتِنَا فِي الْاَفَاقِ وَ فِي اَنْفُسِهِمْ...!** " المیزان ج ۳۴ ص ۳۲۸

آیات حقانیت قرآن در آفاق و انفس

« به زودی خدای سبحان آیاتی در آفاق و در نفس خود بشر نشان می دهد تا برای همه روشن گردد که قرآن حق است! »

آیاتی که بتواند حقانیت قرآن را اثبات کند، آیاتی از خود قرآن خواهد بود، که از حوادث و وعده هائی خبر می دهد که به زودی واقع خواهد شد، مانند آیاتی که خبر می دهد به زودی خدای سبحان پیامبرش و مؤمنین را یاری می کند، و زمین را در اختیار آنان قرار می دهد، و دین آنان را بر تمامی ادیان غلبه می دهد، و از مشرکین قریش انتقام می گیرد!

همچنانکه دیدیم اینطور شد:

- نخست پیامبر خود را دستور داد تا از مکه به مدینه هجرت کند، چون دیگر کارد به استخوان رسیده بود، و آن جناب و مؤمنین در نهایت شدت قرار گرفته بودند، و نه کسی مافوق خود داشتند تا در زیر سایه قدرت او ایمن باشند، و نه در خانه خود می توانستند درنگ کنند،
- و سپس بعد از هجرت صنایع و شاخه های قریش را در بدر بشکست، و لایزال امر آن جناب بالا گرفت تا آنکه مکه به دست حضرتش فتح شد و همه شبه

جزیره عرب به فرمانش در آمد،
 - و بعد از آن که خود آن جناب از دنیا رفت بیشتر معموره زمین به دست مسلمانان فتح گردید و خدای سبحان آیات خود را در آفاق و نواحی زمین به مشرکین نشان داد و هم آیات خود را در نفس مشرکین نشان داد و همه آنان را در بدر به هلاکت رسانید!

البته این حوادث از این جهت که حوادث تاریخی بودند، آیت خدا بر حقانیت قرآن نبودند، بلکه از این جهت آیت بودند که قبل از اینکه واقع شوند، قرآن کریم از وقوع آنها خبر داده بود، و درست همان طور که قرآن خبر داده بود، واقع شد!

مستند: آیه ۵۲ سوره فصلت ” قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كَانَتْ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ ثُمَّ كَفَرْتُمْ بِهِ...! “ المیزان ج ۳۴ ص ۱۴

حقانیت قرآن، يك ضرورت عقلي

« بگو مرا خبر دهید:

اگر فرضاً این قرآن از ناحیه خدا باشد و شما به آن کفر ورزیده باشید در این صورت گمراه تر از خود سراغ دارید؟ که در خلافتی ریشه دار قرار گرفته اید؟ »

مفاد آیه این است که قرآن شما را به سوی خدا می خواند و به بانگ بلند اعلام می دارد که از ناحیه خداست، پس حداقل احتمال این را بدهید که در دعوی خود راست می گوید، چون همینکه این احتمال عقلانی را بدهید کافی است که به حکم عقل نظر کردن در امر آن برایتان واجب می شود زیرا عقل دفع ضرر احتمالی را هم واجب می داند، و چه ضرری خطرناکتر از هلاکتی ابدی که این قرآن شما را از آن هشدار می دهد؟ پس به حکم عقل دیگر معنا ندارد که به کلی از آن اعراض کنید!

مستند: آیه ۴۱ سوره فصلت ” لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ! “
 المیزان ج ۳۴ ص ۳۱۷

باطل در قرآن راه ندارد!

« کسانی که به قرآن کفر ورزیدند، یعنی مشرکین عرب، که قرآن به زبان آنها نازل شده، در آتشند، برای اینکه به کتابی عزیز کفر ورزیدند، کتابی که نه در عصر نزولش باطلی در آن رخنه می کند، و نه تا قیامت!
 کتابی که از ناحیه خدای حکیم و حمید نازل شده است...! »

منظور از آمدن باطل به سوی قرآن به این معناست که باطل در آن راه پیدا کند، یا بعضی از اجزاء آن از بین برود و باطل شود، و یا همه اش، به طوری که بعضی از حقایق

و معارف حقه آن غیر حقه شود، و یا بعضی از احکام و شرایع آن، و توابع آن احکام از معارف اخلاقی، و یا همه این نامبرده ها، لغو گردد، به طوری که دیگر قابل عمل نشود!! البته چنین چیزی محال است بشود و آیات و سوره های قرآن و معارف اعتقادی و اخلاقی و عملی آن تا قیامت به اعتبار خود باقی می ماند!

دلیل اینکه از هیچ جهتی باطل به قرآن راه ندارد و قرآن عزیز است، این است که از ناحیه حکیمی محکم کار نازل شده است، حکیمی که سستی در عمل او راه ندارد، حکیمی که ستوده علی الاطلاق است - **تنزیل من حکیم حمید!**

- « این سخنان و هن آوری که به تو می گویند، همان سخنانی است که به رسولان قبل از تو نیز می گفتند. پروردگار تو دارای آمرزش، و هم دارای عقابی است دردناک! »

منظور از گویندگان همان کفاری هستند که آن جناب را ساحر یا مجنون یا شاعر لغوگویی خواندند و یا گفتند که همه حرفهایش بهانه این است که بر ما آقایی و سروری کند و گویندگانی که این حرف ها را به انبیاء گذشته گفتند، همان امت های آن انبیاء بودند.

مستند: آیه ۱ و ۲ سوره کهف « **الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَىٰ عَبْدِهِ الْكِتَابَ وَلَمْ يَجْعَلْ لَهُ عِوَجًا !** »
المیزان ج ۲۶ ص ۴۱

قرآن بدون انحراف

خدای تعالی در این سوره کلام را با ذکر ثنای خود افتتاح فرموده و بدین نحو خود را ستوده که قرآنی بر بنده اش نازل کرده که هیچ انحرافی از حق در آن نیست، و علاوه بر مصالح بندگان، در زندگی دنیا و آخرت ایشان قیم است، و از عهده این کار به خوبی بر می آید، پس همه حمد ها که در ترتب خیرات و برکات آن از روز نزولش تا روز قیامت هست، همه برای خداست!

پس سزاوار نیست که هیچ دانشمند اهل بحثی تردید کند در اینکه آنچه از صلاح و سداد در جوامع بشری به چشم می خورد، همه از برکات انبیاء گرامی است که در میان بشر منتشر کرده اند، و بذری است که آنان با دعوت خود به سوی حق و حسن خلق و عمل صالح افشاندند!

قرآن کریم از چهارده قرنی که از نزولش می گذرد، تمدنی به بشر داده، و ارتقائی به او بخشیده، و علم نافع و عمل صالحی در بشر به وجود آورده است که مخصوص خود آن است، و به همین جهت دعوت نبوی منت هائی بر بشر دارد، که با توجه به آنها آیه: «**الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَىٰ عَبْدِهِ الْكِتَابَ...!**» معنا می دهد و شایسته است که گفته

شود: «**همه حمدها برای خداست!**»

- **وَلَمْ يَجْعَلْ لَهُ عِوَجًا، قِيمًا ...!**
 - خداوند متعال در مقام ستایش خویش است از اینکه کتابی نازل کرده که به صفت عدم اعوجاج متصف است و از اینکه بر تأمین مصالح مجتمع بشری قیام است.

(به هر دو صفت در این آیه به طور مساوی بذل عنایت شده است!)
 قرآن کریم در تمامی احوال و از همه جهات مستقیم و بدون اعوجاج است، نه از یک جهت و دو جهت، بلکه لفظش فصیح، معنایش بلیغ، هدایتش مصیب، در حجت ها و براهین خود قاطع، در امر و نهی خود خیرخواه، در قصص و اخبارش صادق و بدون اغراق، و در قضاوتهاش فاصل میان حق و باطل است! همچنین از دستبرد شیاطین محفوظ و از اختلاف در مضامین دور است! نه در عصر نزول خود دستخوش باطل شده و نه بعد از آن عصر و زمان!

توصیف کتاب به وصف ”قیمومت“ به خاطر دین قیمی است که در بر دارد، دینی که قائم به مصالح عالم بشری است، چه مصالح دنیوی و چه اخروی آنان!

مستند: آیه ۵ سورة مزمل ” **إِنَّا سَأَلْنَا عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا !** “ المیزان ج ۳۹ ص ۲۳۳

مفهوم قرآن، قولی سنگین

ثقل یا سنگینی، کیفیت خاصی برای جسم است و خاصیت آن این است که حمل چنین جسمی و جا به جا کردن آن دشوار باشد. این عبارت در امور معنوی نیز به کار می رود، امور معنوی که درک آن دشوار است، و یا حقایقی در بر دارد که رسیدن به آن سخت است، و یا فرمان هائی را متضمن است که امتثال آن و مداومت بر انجام آن دشوار است.

قرآن کریم که کلام الهی است به هر دو اعتبار ثقیل و سنگین است، اما از حیث فهم معنایش ثقیل است برای اینکه کلامی الهی است که پیامبر آن را از ساحت عظمت و کبریائی گرفته است و معلوم است چنین کلامی را نمی فهمد مگر نفوس طاهره از هر پلیدی، نفسی که از هر سببی قطع امید کرده و تنها به خدای سبحان که مسبب الاسباب است، دل بسته است، کلامی است الهی و کتابی است عزیز که ظاهری دارد و باطنی، تنزیلی دارد و تأویلی، و تبیان همه چیز است، و سنگینی آن از حال و وضع رسول خدا ”ص“ مشهود بود و همه می دیدند که در هنگام گرفتن آن دچار برحاء - حالتی شبیه بیهوشی - می گشت.

و اما از حیث تحقق بخشیدن به حقایق معارفش، و ساده تر بگوئیم، توحید و معارف اعتقادی و اخلاقی اش را در خود پیاده کردن، آن قدر سنگین است که در بیان سنگینی اش کافی است که آیات زیر را بخوانیم:

- « **لَوْ أَنزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَى جَبَلٍ لَّرَأَيْتَهُ خَاشِعًا مُتَصَدِّعًا مِّنْ خَشْيَةِ اللَّهِ!** »
 (حشر ۲۲)

- « وَ لَوْ أَنَّ قُرْآنًا سُيِّرَتْ بِهِ الْجِبَالُ أَوْ قُطِعَتْ بِهِ الْأَرْضُ أَوْ كَلِمَ بِهِ الْمَوْتَى...! »
(رعد ۳۱)

که در آیه اولی می فرماید: کوه تحمل آن را ندارد که قرآن بر آن نازل شود، و اگر می شد کوه خاشع و از ترس خدا پاره پاره می شد!
و در آیه دومی از این معنا خبر داده که با این قرآن کوهها را می توان به حرکت درآورد و زمین را پاره پاره کرد و با مردگان سخن گفت!
قرآن کریم نه تنها به آن دو اعتبار سنگین است بلکه به اعتبار پیاده کردنش در جامعه و دعوت مردم به این که مراسم دین حنیف را بپا دارند و خلاصه برتری دادن این دین حنیف بر سایر ادیان نیز، سنگین است، و شاید سنگینی اش مصایب و ناملایماتی است که رسول الله "ص" در راه خدا تحمل کرد و آزارهایی است که برای خدا کشید که آیات قرآن هم پاره ای از انواع ایذاها و استهزاها و خطاکاریهایی که آن جناب از مشرکین و کفار و منافقین و بیماردلان دید، حکایت کرده است.
و وقتی یکی از جهات سنگینی قرآن سنگینی معارف آن و نیز پذیرفتن شرایع و احکام آن است، قهراً بر امت هم ثقیل خواهد بود، همانطور که بر رسول الله "ص" سنگین بود.

پس معنی آیه این است که ما به زودی به تو وحی می کنیم قولی را که هم بر خودت سنگین است و هم بر امتت، اما سنگینی آن بر خود تو از جهت صعوبت تحقق به حقایق آن، و از جهت مصایبی است که در طریق ابلاغ آن خواهی دید، و سلب راحت و فراعتی است که از تو خواهد شد، و از جهت مجاهدت نفس و انقطاع به سوی خدا، و زحماتی است که لازمه گرفتن وحی است. و اما سنگینی آن بر امت از این جهت است که آنها هم در پاره ای از جهات نامبرده با تو شریکند، از آن جمله تحقق دادن به حقایق قرآن است در نفس، و نیز پیروی کردن اوامر و نواهی خداست، و نیز رعایت حدود آن است که هر طایفه از طوایف امت به قدر وسع و طاقتش باید این رنج ها را تحمل کند!

مستند: آیه ۶۹ و ۷۰ سوره یس " وَمَا عَلَّمْنَاهُ الشِّعْرَ وَمَا يَنْبَغِي لَهُ إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ وَقُرْآنٌ مُبِينٌ ! " المیزان ج ۳۴ ص ۱۷۳

قرآن شعر نیست!

- « و ما به او شعر نیاموختیم...! »
وقتی خداوند متعال می فرماید که ما به رسول گرامی خود شعر نیاموختیم، یعنی او هیچ سررشته ای از شعر ندارد، نه اینکه دارد و شعر نمی گوید!
آنگاه می فرماید:
- « وَمَا يَنْبَغِي لَهُ - شعر شایسته و سزاوار او نیست! »
این جمله در مقام منت نهادن بر آن جناب است و می خواهد بفرماید که خدای

سبحان رسول گرامی اسلام را از گفتن شعر منزّه داشته است!

با این جمله می خواهد این احتمال را بر طرف کند که ممکن است کسی خیال کند عدم آموزش شعر نقصی است برای کمال رسول الله "ص" لذا می فرماید:

- خیال نکنید اینکه ما به وی شعر نیاموخته ایم نقصی برای اوست بلکه نداشتن سررشته از شعر برای او کمال و مایه بلندی درجه و نزهت ساحت اوست، نزهت از ننگی که متخصصین این فن دارند و با لفظ بازی خود معانی را آرایش می دهند و با تخیلات شعری معانی را مشاطه گری می کنند، آن هم تخیلات کاذب، که هرچه دروغش دقیق تر باشد شعرش ملیح تر و دلپسندتر می شود! و نیز کلام خود را بر طبق آهنگ های موسیقی در می آورند تا در گوش شنونده خوشتر آید!؟

چنین کارهایی شایسته مقام رسول الله "ص" نیست!

و چگونه می تواند شایسته او باشد با اینکه او فرستاده ای از سوی خداست و آیت رسالت و متن دعوتش قرآن است، که کلامی است در بیان خود معجزه، و نیز ذکر است و قرآن مبین؟

قرآن شعر نیست!

قرآن چیزی نیست به جز ذکر و خواندن آشکار!

و معنای ذکر و خواندن بودن قرآن این است که قرآن ذکر خواندن است از طرف خدا که هم ذکر بودنش روشن است و هم خواندن بودنش و هم از ناحیه خدا بودنش!

- **إِنَّ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ وَقُرْآنٌ مَبِينٌ!**

- **ما به رسول خود شعر نیاموختیم برای اینکه مردم را با قرآن - که منزّه از خیالبافی های شعری است- انذار کند، البته از مردم آن عده ای را انذار کند که زنده بوده باشند!**

این آیه، ارسال رسول و انزال قرآن به رسول را از دو چیز عبارت دانسته:

- ۱- انذار کسی که زنده باشد، یعنی حق را تعقل کند و برای شنیدنش گوش فرا دهد.
- ۲- حقانیت قول و واجب شدن آن بر کفار!

در تفسیر قمی آمده است که . . . در این مسئله هیچ حرفی نیست که رسول خدا "ص" در تمامی طول عمر شریفش حتی يك بار هم شعر نگفت!

ظاهر و باطن قرآن

در تفسیر عیاشی به نقل از فضیل بن سیار آمده که گفت:

- « من از امام محمد باقر علیه السلام از این حدیث پرسیدم که فرموده اند:

- هیچ آیه ای در قرآن نیست مگر آنکه ظاهری دارد و باطنی!
- و هیچ حرفی در قرآن نیست مگر آنکه برای او حدی و حسابی است
- و برای هر حدی مطلعی است...!

منظور از ظاهر و باطن چیست؟

فرمود:

- ظاهر قرآن ”تنزیل“ آن،
- و باطن قرآن ”تأویل“ آن است،
- بعضی از تأویل های آن گذشته و سپری شده ،
- و بعضی هنوز نیامده است،
- مانند آفتاب و ماه در جریان است،
- هر وقت چیزی از آن تأویل ها آمد،
- آن تأویل واقع می شود...! «

فصل هشتم

اعجاز قرآن

مستند: آیه ۲۳ سوره بقره «وَ إِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّثْلِهِ...!»

المیزان ج ۱ ص ۱۰۹

تأیید خدا بر معجزه بودن قرآن

« و اگر از آنچه ما بر بنده خویش نازل کرده ایم به شک اندرید؟

سوره ای مانند آن بیاورید...! »

خداي تعالي با اين آيه به همه مي فهماند که قرآن مجيد معجزه است و هيچ بشري نمي تواند نظيرش را بياورد و اينکه اين کتاب از ناحيه خدا نازل شده و در آن هيچ شكي نيست که معجزه اي است که تا زمين و زمان باقي است، آن نيز به اعجاز خود باقي است!

نظير اين مطلب در قرآن کریم مکرر آمده است:

- « بگو اگر انس و جن دست به دست هم دهند،

که مثل اين قرآن بياورند، نمي توانند!

هرچند که مددکار يکديگر باشند! »

- « و يا آنکه مي گويند: اين قرآن افتراي است که به خدا بسته!

بگو: اگر راست مي گويد؟

غير از خدا هر کس را که مي خواهيد دعوت کنيد و به کمک بطلبيد،

و شما هم ده سوره مثل آن به خدا افتراء ببنديد! »

آيه مورد بحث مي تواند اعجاز بودن قرآن را از لحاظ آورنده آن در نظر داشته باشد. يعني تعجيز به خود قرآن نيست، بلکه به قرآن است از حيث اينکه مردي بي سواد و درس نخوانده آن را آورده است، کسي که آن را آورده تعليم ندیده، و اين معارف عالي و گرانبها و بيانات بديع و بي سابقه و متقن را از احدي از مردم نگرفته است:

- « بگو اگر خدا مي خواست، نه من آن را بر شما مي خواندم،

و نه از آن اطلاعي داشتم،

خود شما شاهديد که مدتها از عمرم قبل از اين قرآن در بين شما زيستم،

درحالي که خبري از آنم نبود،

باز هم تعقل نمي کنيد؟! »

اين نکته را هم بايد دانست که اين آيه و نظاير آن دلالت دارند بر اينکه قرآن کریم

همه اش معجزه است، حتی کوچکترین سوره اش، مانند: کوثر و یا سوره عصر! آیات مشتمل بر این تحدي ها از نظر عموم و خصوص متفاوتند. بعضي جا درباره يك سوره تحدي کرده بعضي بر ده سوره، بعضي بر عموم قرآن، بعضي بر خصوص بلاغت آن، و بعضي بر همه جهات آن! يکي از آياتي که بر عموم قرآن تحدي کرده، آيه اي است که مي فرمايد:

- « بگو! اگر انس و جن دست به دست هم دهند، که مثل این قرآن را بیاورند، نمی توانند...! »

مستند: آیه ۸۸ سوره اسری « قُلْ لَنْ يَجْتَمِعَ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ! » المیزان ج ۱ ص ۱۱۳

قرآن از چه لحاظ معجزه است؟

« بگو! اگر انس و جن دست به دست هم بدهند که مثل این قرآن را بیاورند، نمی توانند! هرچند که مددکار هم باشند! »

آیه فوق می فهماند که قرآن از هر جهتی که ممکن است مورد برتری قرار گیرد برتر است، نه يك جهت و دو جهت!

قرآن کریم، معجزه است در **بلاغت**،
برای بلیغ ترین بلغاء؛
آيتي است **فصیح**،
برای فصیح ترین فصحاء؛
خارق العاده است در **حکمتش**،
برای حکماء؛
سرشارترین **گنجینه علمی** است معجز آسا،
برای علما؛
اجتماعی ترین قانونی است معجز آسا،
برای قانونگذاران؛
سیاستی است بدیع و بی سابقه،
برای سیاستمداران؛
حکومتي است معجزه، برای حکام!

... و خلاصه معجزه اي است براي عالميان! در حقایقي که راهي به کشف آن ندارند مانند امور غیبي، اختلاف در حکم، و علم و بیان!!!

قرآن کریم دعوي اعجاز از هر جهت براي خود مي کند، آن هم اعجاز براي تمامی افراد جن و انس، چه عامي و چه خواص، چه عالم و چه جاهل، چه مرد و چه زن، چه فاضل متبحر و چه غیر فاضل، به شرطي که این قدر شعور داشته باشد که حرف حساب

سرش بشود!

در آیه فوق به روشنی و صراحت تحدی شده است و ظهور در این دارد که به تمامی خصوصیات قرآن و صفات کمالی که از نظر لفظ و معنا دارد، تحدی شده است، نه تنها به فصاحت و بلاغت لفظ آن، زیرا اگر منظور معجزه بودن لفظ آن بود، دیگر معنی نداشت که همه جن و انس را دخالت دهد، بلکه باید می فرمود که اگر همه عرب جمع شوند، نمی توانند مثل آن را بیاورند!

علاوه بر اینکه ظاهر آیه می رساند که تحدی مزبور مدت معینی ندارد، به شهادت اینکه می بینیم در این عصر هم که اثری از فصحا و بلغای آن روز عرب نمانده، قرآن بر اعجاز باقی مانده، و به بانگ بلند تحدی می کند!
در ادامه آیه، خدای تعالی چنین سوگند می خورد:

- « سوگند می خورم که ما در این قرآن برای مردم مکرر مثل ها آوردیم، که حق را برایشان روشن می کرد و ایشان را به ایمان به ما و شکر نعمت های ما دعوت می نمود، و لکن بیشتر مردم جز راه کفران نپیمودند و شکر ما را نگزاردند! » (المیزان ج ۲۵ ص ۳۴۱)

مستند: آیات مندرج در متن

المیزان ج ۱ ص ۱۱۶

علم و معرفت، دلیل اعجاز قرآن

تنها راه آوردن معجزه برای عموم بشر که برای همیشه و در هر زمانی ثابت باشد، این است که آن معجزه از سنخ « علم » و « معرفت » باشد. چون غیر از علم و معرفت هر چیز دیگری که تصور شود که سر و کارش با سایر قوای دراکه انسان باشد، ممکن نیست عمومیت داشته باشد و دیدنی اش را همه و برای همیشه تاریخ ببینند و شنیدنی اش را همه بشر، در تمام ادوار تاریخ بشنوند.

مثلاً: عصای موسی معجزه بود برای کسانی که در زمان خود آن را دیدند ولی نمی تواند برای انسانهای بعد از عصر او که آن را ندیده اند، معجزه باشد!

علم و معرفت می تواند برای همه و برای ابد معجزه باشد!

قرآن کریم به « علم و معرفت » تحدی کرده و فرموده است:

- اگر در آسمانی بودن آن شك دارید،

همه دست به دست هم بدهید،

و کتابی درست کنید که از نظر علم و معرفت مانند قرآن باشد!

درباره قرآن فرموده:

- « وَ نَزَّ لَنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تَبْيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ...! »

- ما کتابی را که بیان همه چیزهاست بر تو نازل کردیم! (نحل ۸۹)

- « وَلَا رَطْبٍ وَلَا يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ ! »

- هیچ تر و خشکی نیست مگر آنکه در کتابی بیانگر، ضبط است! (انعام ۵۹)

متن تعلیمات عالیة اسلام و کلیات قرآن کریم و جزئیات آن در آیه هائی مثل: « به هر چه رسول امر کرد انجام دهید و از هر چه نهی کرد اجتناب کنید! » و مثل: « تا در میان مردم به آنچه خدا نشانت داده حکم کنی! » و آیاتی دیگر که امور را به پیامبر اسلام حواله داده و آن جناب بیان کرده، همه نشان می دهند که اسلام از معارف الهی فلسفی، اخلاق فاضله، قوانین دینی و فرعی - از عبادات، معاملات، سیاسات اجتماعی و هر چیز دیگری که انسانها در مرحله عمل بدان نیاز دارند. نه تنها متعرض کلیات و مهمات مسائل است بلکه جزئی ترین مسائل را نیز متعرض است!

تمامی معارفش بر اساس فطرت و اصل توحید بنا شده، به طوری که تفصیل و جزئیات احکامش، بعد از تحلیل، به توحید بر می گردد، و اصل توحیدش بعد از تجزیه به همان تفصیل بازگشت می کند.

قرآن کریم، بقاء همة معارفش را تضمین کرده است و آن را صالح برای تمامی نسل های بشر دانسته و فرموده است که این کتاب با مرور ایام و مرور لیالی کهنه نمی شود، کتابی است که تا آخرین روز روزگار ناسخی هیچ حکمی از احکام آن را نسخ نمی کند و قانون تحول و تکامل آن را کهنه نمی سازد!

- « وَ إِنَّهُ لَكِتَابٌ عَزِيزٌ، لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ لَا مِنْ خَلْفِهِ، تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ ! »

- « إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَ إِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ ! »

مستند: آیه ۱۶ سوره یونس " قُلْ لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا تَلَوْتُهُ عَلَيْكُمْ ...! " المیزان ج ۱ ص ۱۱۹

زندگی پیامبر، دلیل اعجاز قرآن

« بگو! اگر خدا می خواست این قرآن را بر شما تلاوت نکنم نمی کردم،

و نه شما می فهمیدید!

شما می دانید که قبل از این سالها در میان شما بودم؟!

آیا باز هم تعقل نمی کنید؟ »

قرآن کریم بشر را به شخص رسول الله "ص" که آورنده آن است تحدی کرده و فرموده است که آوردن شخص امی و درس نخوانده و مربی ندیده، کتابی را که هم الفاظش معجزه است و هم معانی اش، امر طبیعی نیست و به جز با معجزه صورت نمی گیرد.

رسول خدا "ص" سالها به عنوان مردی عادی در بین مردم زندگی کرد در حالی که نه برای خود فضیلتی و فرقی با مردم قائل بود و نه سخنی از علم به میان آورده بود حتی احدی از معاصرینش يك بيت شعر یا نثر هم از او نشنید، و در مدت چهل سال که دو ثلث عمر او می شود، آن جناب نه مقامی کسب کرد و نه یکی از عناوین اعتباری که ملاک

برتری و تقدم است، به دست آورد، و آنگاه در رأس چهل سالگی ناگهان طلوع کرد و کتابی آورد که فحول و عقلاي قومش از آوردن مانند آن عاجز ماندند، و زبان بلغاء و فصحاء و شعراي سخن به لکنت افتاد و لال شد!

و بعد از آنکه کتابش در اقطار زمین منتشر گشت، احدي جرئت نکرد که در مقام معارضه با آن برآید، نه عاقلی این فکر خام را در سر پروراند، نه فاضلی دانا چنین هوسی کرد، نه خردمندی در یاری خود دید و نه زیرک هوشیاری اجازه چنین کاری به خود داد!

مستند: آیه ۴۹ سوره هود و آیات مندرج در متن

المیزان ج ۱ ص ۱۲۲

سایر دلایل اعجاز قرآن

۱- اخبار غیبی از گذشتگان:

قرآن کریم در آیات بسیاری با خبرهای غیبی خود تحدی کرده، یعنی در میان بشر اعلام نموده که اگر در آسمانی بودن این کتاب تردید دارید، کتابی نظیر آن مشتمل بر اخبار غیبی بیاورید!

این آیات بعضی درباره داستانهای انبیاء گذشته و امت های ایشان است، مانند:

- « تلك من انباء الغيب نوحيها اليك ... اين از خبرهاي غيبی است که ما به تو

وحی می کنیم، و تو خودت و قومت هیچکدام از آن اطلاع نداشتید. » (هود ۴۹)

- « ذلك من انباء الغيب نوحيه اليك... اين سرگذشت (يوسف) از خبرهاي غيبی

است که ما بر تو وحی می کنیم، تو خودت در آن ماجرا نبودی، و ندیدی که

چگونه حرف های خود را یکی کردند تا با يوسف نیرنگ کنند. »

- (يوسف ۱۰۲)

- « ذلك من انباء الغيب نوحيه اليك ... اين از خبرهاي غيبی است که ما به تو

وحی می کنیم، و گرنه تو آن روز نزد ایشان نبودی که داشتند قرعه های

خود را می انداختند، که کدامشان سرپرستی مریم را بعهده گیرند، و

نیز نبودی که چگونه بر سر این کار با هم مخاصمه می کردند. »

- (آل عمران ۴۴)

- « ذلك عيسي بن مريم قول الحق الذي فيه يمترون ... اين عيسي بن مريم است،

آن قول حقی که درباره اش شك می کنند! » (مریم ۳۴)

۲- خبر از حوادث آینده:

يك قسمت دیگر درباره حوادث آینده است، مانند:

- « غلبت الروم . . . سپاه روم در سرزمین پائین تر شکست خوردند، ولي هم

ایشان بعد از شکستشان به زودی و در چند سال آتی غلبه خواهند یافت! »

(روم ۴)

- « ان الذي فرض عليك القرآن لرادك الي المعاد . . . ان خدائي كه قرآن را نصيب تو كرد، به زودي تو را بدانجا كه از آن جا جلاء وطن كردي، بر مي گرداند! » (قصص ۸۵)
- « لتدخلن المسجد الحرام ... به زودي داخل مسجد الحرام مي شويد، انشاء الله در امن و امان، در حالي كه سر ها تراشیده باشيد، و تقصير کرده باشيد، و هيچ خوف و ترسي نداشته باشيد! » (فتح ۲۷)
- « سيقول المخلفون . . . به زودي آنها كه از شركت در جهاد تخلف كردند، وقتي براي گرفتن غنيمت روانه مي شويد، التماس خواهند كرد كه اجازه دهيد ما هم بيانيم! » (فتح ۱۵)
- « انا نحن نزلنا الذكر و انا له لحافظون ... به درستي كه ما خودمان ذكر را نازل کرده ايم و خودمان نيز به طور مسلم آن را حفظ خواهيم كرد. » (حجر ۹)
- « والله يعصمك من الناس ... و خدا تو را از شر مردم حفظ مي كند! » (مائده ۶۷)

و آیات بسياري ديگر كه مؤمنين را وعده ها داده و همان طور كه وعده داده بود، تحقق يافت!

از اين باب است آیات ديگري كه درباره امور غيبي است، نظير آیات زير:

- « و حرام علي قرية اهلكتها انهم لا يرجعون حتي ... ممكن نيست مردم آن شهري كه ما نابودشان كرديم، و مقدر نموديم كه ديگر باز نگردند، اين كه باز گردند، مگر وقتي كه راه ياجوج و ماجوج باز شود، در حالي كه از هر پشته اي سرازير شوند، و وعده حق نزديك شود، كه در آن هنگام ديده آنان كه كافر شدند، از شدت تحير باز مي ماند و مي گویند: - واي بر ما كه از اين آينده خود در غفلت بوديم، بلكه حقيقت مطلب آن است كه ما ستمگر بوديم! » (انبياء ۹۷)
- « و عدالله الذين آمنوا منكم و ... خدا كساني از شما را كه ايمان آوردند و عمل صالح كردند وعده داده كه به زودي ايشان را جانشين در زمين كند! » (نور ۵۵)
- « قل هو القادر علي نبعث عليكم عذاباً من فوقكم ... بگو خدا قادر است بر اينكه عذابي از بالاي سرتان بر شما مسلط كند! » (انعام ۶۵)

۳- بيان حقايق علمي:

آيات زير از حقايق خبر داده كه در روزهاي نزول قرآن در هيچ جاي دنيا اثري از آن حقايق علمي وجود نداشته و بعد از چهارده قرن و بعد از بحث هاي علمي طولاني، بشر

موفق به کشف آنها شده است:

- « و ارسلنا الرياح لواقح . . . ما بادها را فرستادیم تا گیاهان نر و ماده را تلقیح کند! » (حجر ۲۲)
- « و انبتنا فیها من کل شیء موزون ... و رویاندیم در زمین از هر گیاهی موزون که هر یک وزن مخصوصی دارند. » (حجر ۱۹)
- « والجبال اوتادا ... آیا ما کوه ها را استخوانبندی زمین نکردیم؟ » (نبا ۷)

۴- خبر حوادث آینده اسلام:

آیات زیر از حوادث عظیم آینده اسلام و یا آینده دنیا خبر داده که همه آن حوادث بعد از نزول قرآن واقع شده است:

- « یا ایها الذین آمنوا من یرتد عن دینه فسوف یأتی الله بقوم یحبهم و یحبونه ... ای کسانی که ایمان آورده اید، هر کس از شما از دین خود برگردد ضرری به دین خدا نمی رسد، چون به زودی خداوند مردمانی خواهد آورد که دوستشان دارد، و آنها نیز خدا را دوست می دارند! » (مائده ۵۴)
- « و لكل امة رسول ... برای هر امتی رسولی است، همینکه رسولشان آمد، در میان آن امت به عدالت حکم می شود. » (یونس ۴۷)

۵- عدم اختلاف در معارف و نظم یکسان قرآن:

قرآن کریم به این معنا تحدی کرده که در سراسر قرآن اختلافی در معارف آن وجود ندارد:

- « افلا یتدبرون القرآن ... چرا در قرآن تدبر نمی کنند؟ که اگر از ناحیه غیر خدا بود، اختلاف های زیادی در آن می یافتند. » (نساء ۸۲)

این کتاب آسمانی که رسول خدا "ص" آن را آورده، به تدریج نازل شده و قرائت آن به مردم به صورت پاره پاره و در مدت بیست و سه سال صورت گرفته در حالیکه در این مدت حالات مختلف و شرایط متفاوتی پدید آمده است:

پاره ای از آن در مکه و پاره ای دیگر در مدینه، پاره ای در شب و پاره ای در روز، پاره ای در سفر و پاره ای در جنگ، طایفه ای در روزگار عسرت و شکست و برخی در لحظات پیروزی و پیشرفت، عده ای در حال امنیت و گروهی در حال ترس و وحشت ... نازل گردیده است.

آن هم نه اینکه برای یک منظور نازل شده باشد، بلکه هم برای القاء معارف الهی و هم برای تعلیم اخلاق فاضله و تقنین قوانین و احکام دینی، آن هم درباره تمامی حوائج زندگی نازل شده است، ولی با این حال در چنین کتابی کوچکترین اختلافی در نظم متشابه و یکسانش دیده نمی شود - کتاباً متشابهاً مثانی!

۶- عدم اختلاف در بیان اصول و معارف:

از نظر معارف و اصولی که قرآن کریم بیان کرده، اختلافی در آن وجود ندارد، و طوری نیست که یکی از معارفش با یکی دیگر آن متناقض و متنافی باشد. آیات قرآن، برخی برخی دیگر را تفسیر می‌کند. جمله‌ای از آن بیان و مصدق جمله‌ای دیگر است.

امیرالمؤمنین علی علیه السلام می‌فرماید:

- « بعضی از قرآن ناطق به مفاد بعض دیگر و پاره‌ای از آن شاهد پاره‌ای دیگر است! »

اگر قرآن از ناحیه غیر خدا بود، هم نظم الفاظش از نظر حسن و بهاء مختلف می‌شد، و هم جمله‌اش از نظر فصاحت و بلاغت متفاوت می‌گشت، و هم معنا و معارفش از نظر صحت و فساد و اتقان و متانت، متغایر می‌شد!

۷- اعجاز در بلاغت قرآن:

یکی دیگر از جهات اعجاز که قرآن کریم بشر را با آن تحدی کرده، یعنی فرموده: - اگر در آسمانی بودن این کتاب شکی دارید، نظیر آن را بیاورید- مسئله « بلاغت » قرآن است:

- « ام یقولون افتریه قل فاتوا بعشر سور مثله مفتریات... و یا می‌گویند که این قرآن را وی به خدا افتراء بسته است. بگو: اگر چنین چیزی ممکن باشد، شما هم ده سوره مثل آن را به خدا افتراء ببندید و بیاورید! و حتی غیر خدا هرکسی را هم که می‌توانید به کمک بطلبید، اگر راست می‌گویند؟! »

- و اما اگر نتوانستید این پیشنهاد را عملی سازید، پس باید بدانید که این کتاب به علم خدا نازل شده است، و اینکه معبودی جز او نیست! پس آیا باز هم تسلیم نمی‌شوید؟ »

- « ام یقولون افتریه، قل فاتوا بسورة مثله... و یا می‌گویند، قرآن را به دروغ به خدا نسبت داده است، بگو: اگر راست می‌گویند يك سوره مثل آن را بیاورید! و هرکسی را هم که می‌توانید به کمک دعوت کنید! »

- لکن اینها بهانه است! حقیقت مطلب این است که چیزی را که احاطه علمی بدان ندارند، و هنوز به تأویلش دست نیافته‌اند، تکذیب می‌کنند! »

این دو آیه مکی هستند و به ترتیب در سوره هود و سوره یونس آیه‌های ۱۴ و ۳۹ می‌باشند. در این دو آیه به نظم و بلاغت قرآن تحدی شده است. چون تنها بهره‌ای که عرب آن روز از علم و فرهنگ داشتند و حقاً هم متخصص در آن بودند همین مسئله سخنرانی و بلاغت بود.

از طول مدت این تحدي، در عصر نزولش که بگذریم، در مدت چهارده قرن هم که از عمر نزول قرآن گذشته، کسی نتوانسته کتابی نظیر آن را بیاورد، و حداقل کسی این معنا را در خور قدرت خود ندیده است!

اگر هم کسی در این صدد بر آمده، خود را رسوا و مفتضح تاریخ ساخته است! آنچه باعث شده، آوردن مثل قرآن را بر بشر، فرد فرد بشر و یا دسته جمعی آن، محال سازد و قدرتش را بر این کار نارسا گرداند، این بوده که - قرآن مشتمل بر تأویلی است که چون بشر احاطه به آن نداشته، آن را تکذیب کرده و از آوردن نظیرش نیز عاجز مانده است. برای اینکه اگر کسی چیزی را درک نکند، نمی تواند مثل آن را بیاورد. چون جز خدا کسی علمی بدان ندارد، لاجرم احدي نمی تواند به معارضة خدا بر خیزد!

در آیه ۸۲ سوره نساء می فرماید:

- « اگر قرآن از طرف غیر خدا بود اختلاف زیادی در آن پیدا می کردید! »

یعنی تنها چیزی که بشر را عاجز از آوردن مثل قرآن کرده این است که خود قرآن یعنی الفاظ و معانی آن، این خصوصیت را دارد که اختلافی در آن نیست. اگر در عالم به کلامی بر بخوریم که کلامی جدي و جداسازنده حق و باطل باشد، در عین حال اختلافی در آن نباشد، باید یقین کنیم که این کلام آدمی نیست!

- « و السماء ذات الرجوع، و الارض ذات الصدع، انه لقول فصل، و ما هو بالهزل!

- سوگند به آسمان، که دائم در برگشت به نقطه ای است که از آن حرکت کرده،

- سوگند به زمین، که در هر بهاران برای برون کردن گیاهان شکافته می شود،

- که این قرآن، جداسازنده میان حق و باطل است!

- که این قرآن سخن باطل و هزل نیست ... ! »

- « ... بلکه، این قرآنی است با مجد و عظمت، در لوحی محفوظ ... ! »

- « ... و آن در ام الكتاب بود، که در نزد ما بلند مرتبه و فرزانه است! »

- « ... این کتاب خواندنی هائی است بزرگوار و محترم،

و این خواندنی و دیدنی در کتابی نادیدنی قرار دارد،

که جز پاکان احدي با آن ارتباط ندارد! »

آیات فوق و آیاتی دیگر نظیر آنها، همه حکایت از این دارند که قرآن کریم در معانی و معارفش، همه متکی بر حقایق ثابت و لایتغیر است، نه خودش در معرض دگرگونگی است، و نه حقایق آن!

این از عجایب قرآن کریم است، که يك آیه از آیات آن ممکن نیست بدون دلالت و بی نتیجه باشد.

و وقتی یکی از آیات آن با یکی دیگر، مناسب با آن، ضمیمه می شود، ممکن نیست که از ضمیمه شدن آن دو نکته بکری از حقایق دست نیاید و همچنین وقتی آن دو آیه را با

سومی ضمیمه کنیم مشاهده می کنیم که سومی شاهد صدق آن نکته می شود!
- و این خصوصیت تنها در قرآن کریم است !!

فصل نهم

اخبار غیبی در قرآن

مستند: آیه ۲ سوره روم ” غَلَبَتِ الرُّومُ فِي أَدْنَى الْأَرْضِ وَهُمْ مِنْ بَعْدِ غَلَبِهِمْ سَيَغْلِبُونَ...! “
المیزان ج ۳۱ ص ۲۴۹

پیش بینی تاریخی شکست و پیروزی روم

خداوند متعال سوره روم را با وعده ای از جانب خود آغاز می کند و آن این است که به زودی امپراطوری روم که در ایام نزول این سوره از امپراطوری ایران شکست خورده بود بعد از چند سال بر آن امپراطوری غلبه خواهد کرد. و بعد از ذکر این وعده منتقل می شود به وعده گاه اکبر که قیامت و یوم الوعدش گویند، روزی که تمامی افراد و اقوام در آن روز به سوی خدا باز می گردند، و آنگاه به استدلال بر مسئله معاد پرداخته، و سپس وجهه کلام را به سوی آیات ربوبیت برگردانده و صفات خاص خدای متعال را بر می شمارد و در آخر سوره، بیانات خود را با وعده نصرت به رسول گرامی اسلام، ختم می کند، و در فرارسیدن این وعده تأکید بلیغ می فرماید!

دلیل ذکر این تاریخ در قرآن کریم این است که کلام الهی مسئله وعده غلبه روم در چند سال بعد را ذکر کرد، که مؤمنین وقتی دیدند وعده غلبه روم عملی شد، یقین کنند که وعده دیگر خدای سبحان نیز عملی خواهد شد و نیز یقین کنند که وعده آمدن قیامت هم مانند سایر وعده هایش عملی می گردد!

رومیان اقوامی هستند که در ساحل مدیترانه در غرب آسیا زندگی می کنند و در آن ایام این اقوام امپراطوری بزرگ و وسیعی را تشکیل داده بودند به طوری که دامنه آن تا حدود شامات توسعه یافته بود.

در ایام نزول این سوره جنگی بین این امپراطوری و امپراطوری ایران در سرزمین شام و حجاز در گرفته بود و روم از ایران شکست خورده بود.

منظور از اینکه در آیه می فرماید: روزی که روم غلبه می کند مؤمنان به نصرت الهی – که وعده دیگر اوست – خوشحال می شوند این است که با خود می گویند خدای سبحان دو وعده داده بود، یکی پیشگویی غلبه روم بود و دوم یاری شدن مؤمنان، اولی صورت واقعیت به خود گرفت پس معلوم می شود آن دیگری هم عملی خواهد شد!

مستند: آیه ۵۴ سوره مائده «... يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ...!» المیزان ج ۱۰ ص ۲۸۸

پیش بینی تحولات اجتماعی- سیاسی مسلمین

مسلمانان منافق که مرض نفاق در دل‌هایشان جا گرفته و یهود و نصاری را به دوستی گرفته و جذب آنها گشته و رنگ اسلامی خود را باخته بودند، با يك خبر غیبي مورد عتاب قرار گرفتند؛ در برابر آنچه که به دین اسلام در اثر تلون این سست ایمان، پناه بردن آنان به دشمنان اسلام، طلب عزت از دشمنان خدا و سستی در جهاد، می رسد؛ به زودی خداوند مردمی را می آورد که آنان را دوست دارد و آنان هم خدای سبحان را دوست دارند، در برابر مؤمنین کوچکند و به کفار عزت می فروشند، و در راه خدا جهاد می کنند و از سرزنش ملامتگران هراسی ندارند:

- « اي اهل ایمان! هر که از شما از دین خود باز گردد!
 به زودی خداوند گروهی را بیاورد،
 که دوستشان دارد،
 و آنان هم خدا را دوست دارند،
 با مؤمنین متواضع باشند و با کفار سرکش،
 در راه خدا پیکار کنند،
 و از ملامت هیچ ملامتگري نهراسند!
 این فضل الهی است،
 که خداوند به هر که بخواهد می دهد!
 و خداوند گشایش دهنده و داناست! »

آن خطاب های قرآنی، که قرآن خیلی بدانها اهمیت داده و در تأکید و تشدید گفتار درباره آنها مبالغه می کند، طرز گفتار خود دلالت دارد که عوامل و اسباب موجود دست به دست هم داده و می خواهند مردم را به پرتگاه های سقوط و هلاکت کشانده و به غضب الهی مبتلا سازند.

مثلاً، خداوند تعالی درباره « ربا » و « دوستی خاندان پیامبر، » و « نهي از دوستی یهود و نصاری و کفار، » چنین خطاب های مهمی را بیان فرموده است.

مسلم است که وقتی يك سخنگوی دانا در مورد چیز کوچکی فرمان می دهد و درباره آن بی اندازه تأکید می کند و اصرار می نماید، نشان می دهد که عاقبت این کار چیز دیگری است مثلاً يك عالم الهی را که در راه زهد و عبادت پافشاری و استقامت دارد از ارتکاب رسواترین فجایع در حضور مردم برحذر دارد، می رساند که مورد بی چیز نبوده

بلکه عواملی مقدمات کار را ترتیب خواهد داد؛ و جریانی مهم و مهلکه ای بزرگ در کار است.

خطاب هائی از قرآن مجید که به این روش بوده، حوادثی به دنبال داشته، که آنچه را که مورد اشاره، بلکه دلالت آن خطاب ها بوده، تصدیق نموده است، گرچه شنوندگان هنگام نزول آن خطاب ها هیچگونه آگاهی و توجهی به آن اشارات و دلالت ها نداشتند.

قرآن شریف به محبت و دوستی خاندان پیامبر "ص" دستور داده و در آن مبالغه نموده و آن را مزد رسالت و راه به خداوندش دانسته است.

بعد ها ملت اسلام چنان ستم هائی به خاندان پیامبر نمودند که اگر مأمور به ستم بودند، بیشتر از آن نمی کردند!؟

قرآن مؤمنین را از اختلاف نهدی و بی اندازه تشدید نمود... ولی چنان شد که امت به قدری متفرق شدند که در این باره از یهود و نصاری هم جلو افتادند. یهود ۷۱ دسته بودند، نصاری ۷۲ گروه، ولی مسلمانان ۷۳ طایفه شدند!! و البته اینها در مذاهب دینی و معارف علمی مذهبشان بود و گر نه در روش های اجتماعی و تأسیس حکومت ها که اختلافشان اندازه نداشته و ندارد!؟

در قرآن از حکم، به غیر آنچه خدا فرستاده نهدی شده و از اختلافات طبقاتی نهدی شده ... از سرکشی و پیروی هوای نفس و ... نهدی شده و در این باره تشدید هم شده است ولی شد آنچه شد!

جریان نهدی از دوستی کفار و اهل کتاب هم نظیر سایر نهدی های اکیدی است که در قرآن کریم وارد شده و بلکه می توان گفت که هیچ نهدی در هیچ یک از موارد مسائل فرعی شرعی به اندازه نهدی از دوستی با کفار و اهل کتاب تشدید و تأکید نشده است.

در این باره کار به جایی رسید که خدا دوستان اهل کتاب و کفار را از ایشان دانسته است و بی نهایت مسلمانان را بر حذر داشته است.

از آیات فوق به دست می آید که به طور حتم و قطع آنچه در این آیات نهدی نموده - دوستی با کفار - واقع خواهد شد.

خداوند تعالی در سوره مائده مسلمانان را از ترس هائی که از دشمنان داشتند، ایمنی بخشید ولی به جایی آن از خودش ترسانید که مبادا نورش را بگیرد و دینش را از آنان سلب نماید!

در آیاتی دیگر خداوند تذکر می دهد که تغییر نعمت بدون استحقاق خود مردم نبوده و پیرو تغییرات خود مردم است.

وقتی اساس این سیره منهدم شد و امر به معروف و نهدی از منکر و سایر مظاهر آن که حافظ معنای آن سیره است، مختل شد و شعائر عمومی اش سقوط کرد، سیره کفار به جایش می نشیند و دائماً ارکانش را مستحکم نموده و اساسش را ثابت می سازد و این

همان حالی است که اجتماع امروز مسلمانان دارد!!

شما اگر در سیره اسلامی همه جانبه ای که کتاب و حدیث تنظیم نموده و میان

مسلمانان مقرر می دارد دقت نمائید و سپس به این سیره فاسدی که امروز بار مسلمانان شده، توجه کنید و آنگاه توجه خود را به این آیه معطوف دارید - « به زودی خدا مردمی را می آورد که دوستشان دارد و ایشان هم او را دوست دارند...! » - خواهید دید، تمام رذایلی که اجتماع ما مسلمانان را احاطه کرده و امروزه در ما حکومت می کند، همان چیزهایی است که از کفار اقتباس کرده ایم و آنگاه در ما نمو کرده و تولید مثل نموده است، کاملاً نکته مقابل چیزهایی است که خداوند سبحان در این آیه در توصیف این مردم، بیان فرموده است! به این معنی که تمام رذایل عملی ما در این جمله خلاصه می شود:

- اجتماع امروز ما خدا را دوست ندارد و خدا هم این اجتماع را دوست ندارد، اینان ذلیل کفارند و سرکش بر مؤمنان! در راه خدا جهاد نمی کنند و از هر سرزنی جا می خورند و می هراسند!

اخبار غیبی قرآن از تحولات اجتماعی

آنچه در بالا گفتیم همان چیزی است که قرآن در پیشانی جمعیت فعلی مسلمین دیده است و به مفهوم دیگر، این همان خبر غیبی است که دانای بدان خبر داده است، که به زودی اجتماع اسلامی از دین خود مرتد می شود (نه ارتداد اصطلاحی)، بلکه ارتداد تنزیلی، که این آیات قرآنی بیان می کند و آنان را به منزله کفار می داند:

- « هر که از شما ایشان را دوست بدارد از آنان است و خدا مردم ستمگر را هدایت نمی کند! »

آنگاه که خداوند اجتماع اسلامی را چنین گرفتار وعده داده است، مردمی را خواهد آورد که آنان را خدا دوست می دارد و آنها هم خدا را دوست می دارند. در مقابل مؤمنین خاضع و ذلیلند و در برابر کفار سرکشند! در راه خدا جهاد می کنند و از سرزنش ملامتگر نمی هراسند!

اوصافی که برای آن مردم شمرده شده، یک دسته صفات و خصوصیتی است که اجتماع اسلامی امروز فاقد آن می باشد، و با دقت در آنها می توان تفصیلاً رذایلی را که آیه خبر از گرفتاری اجتماع مسلمانها بدانها می دهد، به دست آورد.

(قابل ذکر است که تاریخ نگارش این تفسیر درست روزهای قبل از انقلاب جمهوری اسلامی ایران بوده است. که حکومت و قشر فاسدی که دوست کفار و بیگانگان بود، رشد کرده، وابسته به آنها و حافظ منافع آنان شده بود و با راهنمایی آنها حرکت می کرد. خداوند سبحان، فرزندان انقلاب اسلامی ایران و پیروان امام خمینی "رضوان الله علیه" را آورد، که در راه خدا جهاد کردند و خدا را دوست داشتند و از ملامت هیچ ملامتگری نهراسیدند!

و در حال حاضر نیز ملتهای دربند دیگر از آنها پیروی می کنند تا به خواست

خدا وراثت زمین به تدریج به صالحان و دوستان خدا برسد! - امین)

مستند: روایات مندرج در متن

المیزان ج ۱۰ ص ۲۹۳

طبقه بندی بیانات غیبی پیامبر خاتم ص

پاره ای از روایات غیبی که تحت عنوان « اخبار آخرالزمان » یا « علایم قیامت » از پیامبر گرامی خدا ص و از ائمه معصومین نقل شده، این گرفتاری ها و تحولات اجتماعی و اخلاقی و حکومتی را می شمارند. این ها روایاتی است از کتابهای قدما، که بیش از هزار سال پیش از این تاریخ نوشته شده، و نسبتشان به مؤلفین آنها مسلم و مورد اتفاق است. علاوه بر اینکه این روایات از يك سلسله حوادث و وقایعی در تاریخ آینده بشر و مسلمین سخن می گویند که در آن زمان تحقق پیدا نکرده بودند و حتی آن وقت انتظارش هم نبود لذا ما چاره ای جز اعتراف به صحت آنها و صادر شدن آنها از مرکز وحی نداریم!

طبقه بندی زیر، خلاصه ای از بیانات غیبی پیامبر گرامی خدا ص است که در حجة الوداع فرموده، در حالی که درب کعبه را گرفته و با صورت خود به سوی همراهان توجه نموده و آنها را به « علایم آخرالزمان و قیامت، » آگاه ساخته است.

مخاطب این بیانات سلمان فارسی بوده که نزدیک تر از همه به آن حضرت ایستاده بوده و درخواست می کرده که آن حضرت مطالب را قطع نکند و ادامه دهد:

۱- وضع حکومت ها در زمانهای پیش بینی شده :

- . . . در آن وقت فرماندهانی ستمگر، وزیران فاسق، عارفانی ظالم، امین های خائن بر ایشان حکومت می کنند.
 - . . . آنگاه زنان فرمانده، و کنیزان طرف مشورت قرار می گیرند، بچه ها روی منبر ها می روند؛ دروغ زیبا، زکات ضرر، و ثروت مسلمین تاراج می گردد.
 - . . . آن وقت مردمی بر ایشان مسلط می شوند که اگر حرف بزنند آنان را می کشند، اگر سکوت کنند و دم نزنند آنان را برای خود مباح می کنند، و اموالشان را می برند، و احترامشان را پایمال می کنند، و دلهایشان را پر از ترس می سازند، و همه شان را ترسناک و خائف و مرعوب می بینی !
 - . . . آنگاه چیزی از مشرق و از مغرب آورده می شود به امتم سرپرستی می کنند. وای بر ضعیفان امتم از آنان! وای بر آنان از خدا !
- به کوچک رحم نمی کنند. به بزرگ احترام نمی گذارند. از گناهکاری نمی گذرند. خبرهایشان فحش و دروغ است، جسم شان جسم بشر و دلهایشان دلهای شیطانی است!

۲- وضع جامعه و اخلاق اجتماعی و خانواده در زمانهای پیش بینی شده :

- . . . از علایم آن زمان، پیروی شهوت ها، میل به هواها، بزرگداشت مال، و فروش دین به دنیاست!
- . . . آن وقت بد خوب، و خوب بد شده، و خائن مورد امانت قرار گیرد، و امین خیانت ورزد، و دروغگو تصدیق و راستگو تکذیب می شود!
- . . . مرد به پدر و مادر خود جفا، و به دوستش نیکی می کند.
- . . . آنوقت زن با شوهرش در تجارت شرکت می کند.
- . . . شرافتمندان به غضب می آیند و مرد فقیر اهانت می شود.
- . . . آنگاه بازارها نزدیک می شود. آنوقت این می گوید: چیزی نفروختم، و آن می گوید: سودی نبردم و می بینی که همه مذمت خدا را می کنند!؟
- . . . آن وقت مردان به مردان و زنان به زنان اکتفاء می کنند، همان طور که بر دختر در خانه اهلس غیرت به خرج می دهند، بر پسران نیز غیرت به خرج می دهند.
- . . . مردان خود را به زنان و زنان به مردان شبیه می سازند. زن ها به زین ها سوار می شوند - بر این دسته از اتم لعنت خدا باد!
- . . . آنگاه مردان اتم با طلا زینت می کنند، و ابریشم و دیباج می پوشند، و پوست پلنگ را روی سپرها می کشند.
- . . . در آن هنگام ” ربا “ پیدا می شود. با غیبت و رشوه معامله می کنند. دین زیر پا و دنیا بلند می شود.
- . . . در آن هنگام طلاق زیاد می شود، و برای خدا حدی به پا نمی شود، و به خدا ضرری نمی زند.
- . . . آنگاه زنان آوازه خوان و ملاحی زیاد می شود، و بدان اتم بر ایشان مسلط شوند.
- . . . در آن وقت است که پرده حرام ها دریده شود. گناه ها کسب شود. بدان بر نیکان مسلط شوند. دروغ زیاد و لجاجت پیدا و فقر رایج شود. مردم در لباس ها با هم مباحات کنند.
- . . . آن وقت ثروتمند تنها از فقر می ترسد، به طوری که سائل از جمعه تا جمعه دیگر سؤال می کند و کسی را نمی یابد که چیزی در دستش بگذارد.

۳- وضع دین و دینداران در زمانهای پیش بینی شده :

- . . . از علایم قیامت ضایع کردن نماز است، و پیروی شهوتها و میل به هواها، بزرگداشت مال و فروش دین به دنیا.
- . . . در آن زمان، دل و اندرون مؤمن از آن منکراتی که می بیند و نمی تواند

- تغییر دهد همچون نمک در آب گداخته، آب می شود!
- . . . آنگاه مسجدها همانند کلیساهای یهود و نصاری زینت می شود. قرآن ها زیور می شود. مناره ها بلند می شود. صف ها با دل‌هایی کینه توز و زبانهائی گوناگون زیاد می شود.
 - . . . آنگاه ثروتمندان اتم برای تفریح به مکه می روند و متوسطین ایشان برای تجارت و فقیرها برای نشان دادن به مردم!
 - . . . آنگاه مردمی پیدا می شوند که قرآن را برای غیر خدا یاد می گیرند، و آن را مزمار می کنند. مردمی پیدا می شوند که برای غیر خدا علم فقه دین می آموزند. اولاد زنا بسیار می شود. با قرآن تعنی و آوازه خوانی می کنند و به دنیا افتخار و مباهات می نمایند.
 - . . . طبل و شیپور ها را بیسندند، امر به معروف و نهی از منکر را انکار کنند تا آنجا که مؤمن در آن وقت دلیل ترین مردم شود! میان عابدان و قاریانشان بدگویی پیدا می شود. این ها در ملکوت آسمانها پلید و نجس خوانده می شوند،
 - . . . آنگاه ” رویبضه “ سخن می گوید. (” رویبضه “ کسی است که در امور مردم حرفی نمی زند.)

۴- وقوع حوادث طبیعی و ظهور علایم آخرالزمان:

- . . . از علایم طبیعی قیامت و آخرالزمان، ظاهر شدن ستاره دنباله دار است.
 - . . . باران در تابستان می شود، و بی وقت بر آنها ببارد.
 - . . . سپس جز اندکی درنگ نکنند که زمین صدائی کند، و هر دسته ای گمان کنند در ناحیه آنها صدا کرده، و آنگاه آنچه خدا خواهد، درنگ می کنند، و در آن مدت زمین را می شکافند. و زمین پاره های جگرخود (طلا و نقره) را بیرون می افکند (مانند ستونها) آن روز طلا و نقره سودی ندارد!
- (در این زمینه روایت مفصلي نیز از امام جعفر صادق علیه السلام نقل گردیده که برای بررسی جزئیات آن، خواننده محقق را به ص ۲۹۷ جلد دهم تفسیر المیزان رجوع می دهیم. ضمناً طبقه بندی مطالب بالا تحریر مولف این مجلد است.)

فصل دهم

تفسیر قرآن و تاریخ آن

مستند: مقدمه المیزان

المیزان ج ۱ ص ۶

تاریخ تفسیر قرآن و تحولات آن

این مطالب از مقدمه جلد اول تفسیرگرانقدر المیزان به قلم مؤلف بزرگوار آن، علامه طباطبائی، نقل می شود که مرحوم علامه در این مقدمه برخورد تاریخی علمای تفسیر را در زمانهای مختلف به نقد کشیده و در ضمن، نحوه کار خود را در تفسیر المیزان شرح داده است. مطالعه و تدبر در این مقدمه برای تمامی کسانی که باب آشنائی با قرآن مجید را برای درک معانی و معارف آن باز کرده اند و همچنین برای رفع کلیه شبهات تاریخی در این زمینه، ضروری است.

۱- معنای تفسیر:

تفسیر، که به معنای بیان معانی آیات قرآنی و کشف مقصد و مدالیل آن است، از قدیمی ترین اشتغالات علمی است، که دانشمندان اسلامی را به خود جلب و مشغول کرده است.

۲- آغاز تاریخ تفسیر:

تاریخ این نوع بحث، که نامش تفسیر است، از عصر نزول قرآن مجید آغاز شده است، که با استفاده از آیه ۱۵۱ سوره بقره که می فرماید- ... همان رسولی که کتاب قرآن بدو نازل شده، آن کتاب را به شما تعلیم می دهد - می توان بدان پی برد.

- « کما ارسلنا فیکم رسولاً منکم، یتلوا علیکم آیاتنا و یرزیکم و یعلمکم الکتاب و الحکمة ... همچنان که در شما رسولی از خود شما فرستادیم، تا بر شما بخواند آیات ما را و تزکیه تان کند و کتاب و حکمت تان بیاموزد! »

۳- طبقه اول مفسرین:

طبقه اول از مفسرین اسلامی، جمعی از صحابه بودند. (البته مراد ما از صحابه غیر از علی علیه السلام و ائمه اهل بیت علیهم السلامند - برای اینکه درباره آن حضرت سخنی جداگانه خواهیم داشت.)
این صحابه عبارت بودند از: ابن عباس، عبدالله بن عمر، ابی و غیر ایشان، که دامن همت به کمر زده و دنبال این کار را گرفتند.

آن روز بحث از قرآن از چارچوب جهات ادبی آیات، و شأن نزول آنها و مختصری استدلال به آیات برای توضیح آیاتی دیگر و اندکی تفسیر به روایات وارده از رسول خدا "ص" در باب قصص و معارف مبدأ و معاد و امثال آن، تجاوز نمی کرد.

۴- طبقه دوم مفسرین:

در مفسرین طبقه دوم (تابعین) چون: مجاهد، قتاده، ابن ابی لیلی، شعبی، سدی و دیگران نیز که در قرن اول هجرت بودند، جریان به همین منوال بود.
ایشان هم چیزی به آنچه مفسرین طبقه اول و صحابه، در تفسیر سلوک کرده بودند، نیفزودند. تنها چیزی که به آن اضافه کردند، این بود که بیشتر از گذشتگان در تفسیر خود روایت آوردند.

۵- روایات، و اسرائیلیات:

متأسفانه، در بین روایاتی که مفسرین طبقه دوم وارد تفسیر کردند، احادیثی بود که یهودیان دسیسه و جعل کرده و داخل احادیث صحیح نموده بودند. اغلب آنها در بین قصص و معارف مربوط به آغاز خلقت، چگونگی ابتداء خلقت آسمانها، تکوین زمین، دریاها، بهشت شداد، خطاهای انبیاء، تحریف قرآن و چیزهایی دیگر از این قبیل بوده است که هم اکنون در پاره ای روایات تفسیری و غیر تفسیری از آن قبیل روایات دیده می شود!!

۶- بحث های کلامی:

بعد از رسول خدا "ص" در عصر خلفاء، فتوحات اسلامی شروع می شود و مسلمانان در بلاد فتح شده با فرقه های مختلف، امتهای گوناگون و علمای ادیان و مذاهب دیگر آشنا می شوند و این خلطه و آمیزش سبب می شود بحث های کلامی در بین مسلمانان شایع شود.

۷- فلسفه یونان و مباحث عقلی:

از سوی دیگر در اواخر سلطنت امویان و اوائل عباسیان یعنی در اواخر قرن اول هجری، فلسفه یونان به زبان عربی ترجمه شده و در بین علمای اسلام انتشار یافت و همه جا مباحث عقلی وارد زبانها و نقل مجالس علما شد.

۸- مکاتب صوفیه:

از جانب دیگر مقارن با انتشار بحث های فلسفی، مطالب عرفانی و تصوفی نیز در اسلام راه یافته و جمعی از مردم را به سوی خود متمایل کردند، تا به جای برهان و استدلال فقهی، حقایق و معارف دینی را از طریق مجاهده و ریاضت های نفسانی دریابند.

۹- جمود فکری:

از طرف دیگر، جمعی از مردم سطحی به همان تعبیر صرف، که در صدر اسلام نسبت به دستورات رسول خدا "ص" داشتند، باقی ماندند، و بدون اینکه کاری به عقل و فکر خود داشته باشند در فهم آیات قرآن به احادیث اکتفاء نمودند و در فهم معنای حدیث هم هیچگونه مداخله ای نکردند، بلکه به ظاهر آنها تعبیر نمودند. و اگر هم احياناً بحثی از قرآن می کردند، تنها از جهات ادبی آن بود و بس!

۱۰- اختلاف مذاهب:

عوامل فوق الذکر باعث شد که روش اهل علم در تفسیر قرآن کریم مختلف شود. علاوه بر این عوامل، عامل مهم دیگری که در این اختلاف اثر به سزائی داشت، اختلاف مذاهب بود، که آن چنان در میان مسلمین تفرقه افکنده بودند، که میان مذاهب اسلامی هیچ جامعی، کلمه واحدی نمانده بود، جز دو کلمه « لا اله الا الله و محمداً رسول الله! » و گرنه در تمامی مسائل اسلامی اختلاف پدید آمده بود.

۱۱- اختلاف تفاسیر:

در معنای اسماء خدای سبحان، در صفات و افعال او، در معنای آسمانها و آنچه در آن است، در زمین و آنچه بر آن است، قضا و قدر، جبر و تفویض، عقاب و ثواب، و نیز در مرگ و برزخ، در مسئله بعثت و بهشت و دوزخ؛ و کوتاه سخن آنکه، در تمامی مسائلی که با حقایق و معارف دینی ارتباط داشت، حتی اگر کوچکترین ارتباطی هم داشت، اختلاف مذهبی در آن نیز راه یافته بود؛ و در نتیجه، در طریقه بحث از معانی آیات قرآنی متفرق شدند و هر جمعیتی برای خود طریقه ای بر طبق طریقه مذهبی خود درست کردند!

نقد و بررسی خطاهای مفسرین مذاهب مختلف

۱- نقد خطای محدثین:

آن عده که به اصطلاح ”محدث“ یعنی حدیث شناس بودند، در فهم معنای آیات قرآن مجید اکتفا کردند به آنچه از صحابه و تابعین روایت شده بود. حالا صحابه در تفسیر آیه چه گفته اند؟ و تابعین چه معنایی برای فلان آیه کرده اند؟ هرچه می خواهد باشد، همین که نامش روایت است کافی است، اما مضمون روایت چیست؟ و فلان صحابه در آن روایت چه گفته؟ مطرح نیست!

هر جا هم که در تفسیر آیه روایتی نرسیده بود، توقف می کردند و می گفتند: درباره این آیه چیزی نمی توان گفت! برای اینکه نه الفاظش آن ظهوری را دارد که احتیاج به بحث و اعمال فکر نداشته باشد و نه روایتی در ذیلش رسیده که آن را معنا کرده باشد پس باید توقف کرد و گفت: همه از نزد پروردگار است هرچند که ما معنایش را نفهمیم؟! و تمسک می کردند به آیه ۷ سوره آل عمران:

« والراسخون في العلم يقولون أئنا به كل من عند ربنا - راسخان در علم گویند: ما بدان ایمان داریم، همه اش از ناحیه پروردگار ماست نه تنها آنهایی را که ما می فهمیم؟! »

این عده در این روشی که پیش گرفته اند خطا رفته اند، برای اینکه با این روش که پیش گرفته اند عملاً عقل و اندیشه را از کار انداخته اند و در حقیقت گفته اند که ما حق نداریم در فهم آیات قرآنی عقل و شعور خود را به کار بندیم، تنها باید ببینیم روایت از ابن عباس و یا فلان صحابه دیگر چه معنایی نقل کرده است. و حال آنکه اولاً قرآن کریم نه تنها عقل را از اعتبار نینداخته، بلکه معقول هم نیست که آن را از اعتبار بیندازد، برای اینکه اعتبار قرآن و کلام خدا بودن آن (و حتی وجود خدا،) به وسیله عقل برای ما ثابت شده است!

در ثانی، قرآن کریم حجیتی برای کلام صحابه و تابعین و امثال ایشان ثابت نکرده و هیچ جا نفرموده است که یا ایهاالناس هرکس صحابی رسول خدا”ص“ باشد هرچه به شما گفت بپذیرید که سخن صحابی او حجت است!!

چطور ممکن است حجت کند با اینکه میان کلمات اصحاب اختلاف های فاحش هست، مگر آنکه بگوئی: قرآن بشر را به سفسطه، یعنی قبول تناقض گوئی ها دعوت کرده، و حال آنکه چنین دعوتی را نکرده است، بلکه در مقابل دعوت کرده تا در آیاتش تدبر کنند، و عقل و فهم خود را در فهمیدن آن به کار بندند، و به وسیله تدبر، اختلافی که ممکن است در آیاتش به نظر رسد، برطرف نمایند، و ثابت کنند که در آیاتش اختلافی نیست!

به علاوه، خدای تعالی قرآن کریم خود را هدایت و نور و تبیان کل شیء معرفی کرده، آن وقت چگونه ممکن است چیزی که خودش نور است، به وسیله غیر خودش، یعنی

قتاده و امثال او، روشن شود؟! و چطور تصور دارد چیزی که هدایت است، خودش محتاج ابن عباس ها باشد تا او را هدایت کنند؟! و چگونه چیزی که خودش بیان هر چیز است محتاج سدی ها باشد تا آن را بیان کنند!؟

۲- نقد خطای متکلمین:

متکلمین که اقوال مختلفی در مذهب داشتند، همین اختلاف مسلک و ادارشان کرد که در تفسیر و فهم معانی آیت قرآنی اسیر آراء مذهبی خود باشند و آیات را طوری معنا کنند که با آن آراء موافق باشد و اگر آیه ای مخالف یکی از آن آراء بود تأویل کنند، آنهم تأویلی که مخالف سایر آراء مذهبی شان نباشد. نام این قسم بحث تفسیری را ”تطبیق“ گذاشتن مناسب است تا آن را ”تفسیر“ بخوانیم، چون وقتی ذهن آدمی مشوب و پایبند نظریه های خاصی باشد، در حقیقت عینک رنگی در چشم دارد، که قرآن را نیز به همان رنگ می بیند و می خواهد نظریه خود را بر قرآن تحمیل کند و قرآن را با آن تطبیق دهد. پس باید آن را تطبیق نامید نه تفسیر! آری! فرق است بین اینکه يك دانشمند، وقتی پیرامون آیه ای از آیات فکر و بحث می کند، با خود می گوید:

- « ببینم قرآن چه می گوید؟ »

یا آنکه بگوید:

- « این آیه را به چه معنایی حمل کنیم؟! »

اولی که می خواهد بفهمد آیه قرآن چه می گوید، باید تمامی معلومات و نظریه های علمی خود را موقتاً فراموش کند و به هیچ نظریه علمی تکیه نکند، ولی دومی نظریات خود را در مسئله دخالت داده، و بلکه بر اساس آن نظریه ها بحث را شروع می کند و معلوم است که این رقم بحث از معنای خود آیه نیست!

۳- نقد خطای فلاسفه:

فلاسفه نیز به همان مشکل دچار شدند که متکلمین شدند. وقتی به بحث در پیرامون قرآن پرداختند سر از تطبیق و تأویل آیات مخالف با آراء مسلم خود درآوردند. البته منظور ما از فلسفه، فلسفه به معنای اخص آن یعنی فلسفه الهی به تنهایی نیست، بلکه منظور فلسفه به معنای اعم آن است، که شامل همه علوم ریاضیات، طبیعیات و الهیات و حکمت عملی می شود.

خواننده عزیز توجه دارد که فلسفه به دو مشرب جدا از هم تقسیم می شود: یکی ”مشرب مشاء“ است که بحث و تحقیق را تنها از راه استدلال معتبر می داند و دیگری ”مشرب اشراق“ است که می گوید: حقایق و معارف را باید از راه تهذیب نفس و جلأ دادن

دل به وسیله ریاضت کشف کرد.

مشائیان و قرآن:

مشائیان وقتی به تحقیق در قرآن پرداختند هر چه از آیات قرآن درباره حقایق ماوراء طبیعت، و نیز درباره خلقت و حدوث آسمانها و زمین و برزخ و معاد بود، همه را تأویل کردند. حتی تأویل را آنقدر توسعه دادند که به تأویل آیاتی که با مسلمات فلسفیان ناسازگار بود، قناعت نکرده و آیاتی را هم که با فرضیاتشان ناسازگار بود، تأویل نمودند. مثلاً در طبیعیات، در باب نظام افلاک، ثنوری و فرضیه هائی برای خود فرض کردند و روی این اساس فرضی دیوارها چیدند و بالا بردند تا ببینند آیا فرو می ریزد یا خیر؟ که در اصطلاح علمی این فرضیه ها را « اصول موضوعه » می نامند. افلاک کلی و جزئی فرض کردند. عناصر را مبدأ پیدایش موجودات دانسته و بین آنها ترتیب قائل شدند. برای افلاک و عناصر احکامی درست کردند. و مع ذلك، با اینکه خودشان تصریح کرده اند که همه این خشت ها روی پایه ای فرضی چیده شده و هیچ شاهد و دلیل قطعی برای آن ندارند، با این حال اگر آیه ای از قرآن مخالف همین فرضیه ها بود، تأویلش کردند (و زهی بی انصافی!!)

متصوفه و قرآن:

اما دسته دیگر از فلاسفه یعنی « اشراقیون » که متصوفه از آنها هستند، به خاطر اشتغالشان به تفکر و سیر در باطن خلقت، و اعتنائیشان به آیات انفسی، و بی توجهی شان به عالم ظاهر و آیات آفاقی، به طور کلی باب تنزیل، یعنی ظاهر قرآن را رها کردند و تنها به تأویل آن پرداختند.

و این باعث شد که مردم در تأویل آیات قرآنی، جرأت یافته و دیگر مرزی و حدی برای آن ننشاسند، و هرکس هرچه دلش خواست بگوید، و مطالب شعری، که جز در عالم خیال موطنی ندارد، بر هم بافته، و آیات قرآنی را با آن معنا کنند! و خلاصه به هر چیزی و بر هر چیزی استدلال کنند.

این جنایت خود را بدانجا کشاندند که آیات قرآنی را با حساب جمل و به اصطلاح بازتر و بیشتر و حروف نورانی و ظلمانی تفسیر کنند. . . حروفی را نورانی و حروفی را ظلمانی نام گذاشته، و حروف هر کلمه ای از آیات را به این دو قسم حروف تقسیم کردند، و آنچه از احکام که خودشان برای این دو قسم حروف تراشیده بودند بر آن کلمه و آن آیه مترتب ساختند.

پر واضح است که قرآن کریم و شریف نازل نشد که تنها این صوفیان خیالباف را هدایت کند! و مخاطبین در آیات آن، تنها علمای علم اعداد و اوفاق و حروف باشند! و معارف آن هم بر پایه حساب جمل، که ساخته و پرداخته منجمین است، پی ریزی شده باشد؟! و چگونه شده باشد؟ و حال آنکه علم نجوم از سوقاتی های یونان است، که به زبان

عربی ترجمه شد.

البته، روایات بسیاری از رسول خدا "ص" و ائمه اهل بیت علیهم السلام رسیده، که مثلاً فرموده اند: « برای قرآن ظاهری و باطنی است، و برای باطن آن باز باطن دیگری است تا هفت بطن و یا هفتاد بطن... »

ما منکر باطن قرآن نیستیم و لکن پیغمبر و ائمه اطهار هم به ظاهر قرآن پرداختند و هم به باطن آن، هم به تنزیل آن و هم به تأویل آن، نه چون نامبردگان که به کلی ظاهر قرآن را رها کنند.

تازه، باید گفت "تأویل" در لسان پیامبر و ائمه علیهم السلام آن تأویلی نیست که نامبردگان پیش گرفته اند، چون تأویل به اصطلاح آقایان، عبارت است از معنایی که مخالف ظاهر کلام باشد، و یا با لغات و واژه های ساخته شده که در زبان مسلمانان و بعد از نزول قرآن و انتشار اسلام رایج گشته، جور در آید!

ولی "تأویلی" که منظور قرآن کریم است - و در آیاتی از قرآن نامش برده شده - اصلاً از مقوله معنا و مفهوم نیست. (برای توضیح این مطلب رجوع شود به فصل یازدهم همین بخش.)

تفسیر قرآن در عصر حاضر

در قرن حاضر، مسلک تازه ای در تفسیر پیدا شد و آن این است که جمعی که خود را مسلمان می دانند، در اثر فرورفتگی و غور در علوم طبیعی و امثال آن، که اساسش "حس و تجربه" است، و نیز غور در مسائل اجتماعی، که اساسش "تجربه و آمارگیری" است، روحیه "حسی گرایی" پیدا کردند، یا به طرف مذاهب فلاسفه مادی و حسی سابق اروپائی تمایل پیدا کردند، و یا به سمت "اصالت عمل" لیز خوردند، مذهبی که می گوید: « هیچ ارزشی برای ادراکات انسان نیست، مگر آن ادراکاتی که منشاء عمل باشد، آن هم عملی که به درد حوائج زندگی مادی بخورد، حوائجی که جبر زندگی آن را معین کند! »

پیروان اصالت ماده، و قرآن:

این مذهب اصالت است که پاره ای از مسلمان نماها به سوی آن گرویده و در نتیجه گفته اند: معارف دینی نمی تواند مخالف با علم باشد، و علم می گوید: اصالت وجود تنها مال ماده و خواص محسوس آن است. پس در دین و معارف آن هم هرچه که از دایره مادیات بیرون است و حس ما آن را لمس نمی کند، مانند: عرش و کرسی و لوح و قلم و امثال آن باید به یک صورت تأویل شود!؟

و اگر از وجود هر چیزی خبر دهد که علوم متعرض آن نیست، مانند وجود معاد و جزئیات آن، باید با قوانین مادی توجیه شود!؟

و نیز آنچه که تشریح بر آن تکیه کرده، از قبیل: وحی، فرشته، شیطان، نبوت، رسالت، امامت و امثال آن، همه امور روحی هستند که به تناسب نام یکی را وحی و دیگری را ملک و غیره می‌گذاریم. و روح هم خودش پدیده ای مادی و نوعی از خواص ماده است. و مسئله تشریح هم اساسش يك نبوغ خاص اجتماعی است که می‌تواند قوانین خود را بر پایه افکار صالح بنا کند تا اجتماعی صالح و راقی بسازد!؟

این آراء مسلمان نما های اعصار جدید است درباره معارف قرآن و اما درباره روایات می‌گویند چون در میان روایات احادیثی جعلی دسیسه شده و راه یافته، لذا به طور کلی به هیچ حدیثی نمی‌توان اعتماد کرد مگر آن حدیثی که با کتاب یعنی قرآن کریم موافق باشد، و کتاب هم باید با آیات خودش و با راهنمایی علم تفسیر شود، نه با آراء مذاهب سابق، که اساسش استدلال از راه عقل است، چون همه آنها را باطل کرده، زیرا اساس علم حس و تجربه است!!

این گروه ادعا کرده اند که تفسیر مفسرین قبلی تطبیق بوده و تفسیر واقعی قرآن تفسیر آنهاست، ولی عین ایراد مفسرین قبلی به خود آنان نیز وارد است، برای اینکه اگر آقایان مانند مفسرین سلف معلومات خود را بر قرآن تحمیل نکرده اند، پس چرا نظریه های علمی را اصل مسلم گرفته اند و تجاوز از آن را جائز نمی‌دانند، پس اینان نیز در انحراف سلف شریکند، و چیزی را از آنچه آنان فاسد کردند، اصلاح نکرده اند!

تحمیل تئوری های علمی بر قرآن:

اگر در این مسلک هائی که درباره تفسیر نقل شد دقت فرمائید، خواهید دید که همه در این نقص (که نقص بسیار بزرگی است)، شریکند، که آنچه از ابحاث علمی و یا فلسفی به دست آورده اند، بر قرآن کریم تحمیل کرده اند، بدون اینکه مدالیل آیات بر آنها دلالت داشته باشد، و در نتیجه، تفسیر اینان نیز تطبیق شده و تطبیق خود را تفسیر نام نهاده اند و حقایق قرآن را به صورت مجاز در آورده و تنزیل عده ای از آیات را تأویل کرده اند. لازمه این انحراف آن شد که قرآنی که خودش را به «هدی للعالمین!» و «نور مبین!» و «تبیان کل شیء!» معرفی نموده، هدایت نباشد مگر به کمک غیر خودش، و به جای نور مبین مستنیر به غیرش باشد، از غیر خودش نور بگیرد و به وسیله غیر خودش بیان شود!!؟

عدم اختلاف در معنای ظاهری آیات

هیچ يك از این اختلافاتی که ذکر شد، منشاء آن اختلاف نظر در مفهوم لفظ آیه، و معنای لغوی و عرفی عربی مفرد آن، و جمله اش نبوده، برای اینکه هم کلمات قرآن، و هم جملات آن، و آیاتش، کلامی است عربی، و آنها عربی آشکار، آن چنانکه در فهم آن هیچ عرب و غیر عرب که عارف به لغات و اسلوب کلام عربی است، توقف نمی‌کند. در میان همه آیات قرآن مجید (که بیش از چند هزار آیه است،) حتی يك آیه نمی

یابیم که در مفهومش پیچیدگی و ابهام باشد، به طوری که ذهن خواننده در فهم معنای آن دچار حیرت و سرگردانی شود. و چطور چنین نباشد؟ و حال آنکه قرآن فصیح ترین کلام عرب است، و ابتدائی ترین شرط فصاحت این است که اغلاق و تعقید نداشته باشد. و حتی آن آیاتی هم که جزو متشابهات قرآن کریم به شمار می آیند، مانند آیات نسخ شده و امثال آن، در مفهومش غایت وضوح و روشنی را دارد، و تشابهش به خاطر این است که مراد از آن را نمی دانیم، نه اینکه معنای ظاهرش نامعلوم باشد.

اختلاف در مصادیق کلمات

اختلاف از معنای کلمات پیدا نشده، بلکه همه آنها از اختلاف در مصداق کلمات پیدا شده، و هر مذهب و مسلکی کلمات و جملات قرآن را به مصداقی حمل کرده اند که آن دیگری قبول ندارد، این از مدلول تصویری و تصدیقی کلمه چیزی فهمیده، و آن دیگری چیزی دیگر!

دلیل اختلاف در مصادیق کلمات این است که انس و عادت باعث می شود که ذهن آدمی در هنگام شنیدن يك کلمه و یا يك جمله به معنای مادی آن سبقت جوید و قبل از هر معنای دیگر آن معنای مادی و یا لواحق آن به ذهن درآید.

چون ما در دنیای مادی زندگی می کنیم، وقتی لفظ حیات، علم، قدرت، رضا، غضب، کلام، خلق و امر و امثال آن را می شنویم فوراً معنای مادی آن ها به ذهن ما می آیند، همان معنایی که از این کلمات در خود سراغ داریم.

چون می شنویم که خدا عالم را خلق کرده و یا فلان کار را کرده و یا به فلان چیز عالم است، همه اینها را مانند خلق و علم و اراده خودمان مقید به زمان می کنیم، چون معهود در ذهن ما این است که مثلاً وقتی بگوئیم: «خواستہ یا می خواهد»، زمان گذشته و حال و آینده در نظرمان می آید لذا درباره «خواستہ و می خواهد»، خدا نیز همین فرق را می گذاریم. یا وقتی خدا می فرماید «و لدینا مزید - نزد ما بیشتر است!» فوراً به ذهن ما می رسد که کلمه "نزد" همان معنایی را درباره خدا می دهد که درباره ما می دهد و آن عبارت است از حضور در مکانی که ما هستیم.

بشر چون برای تفهیم و تفاهم بین خود لفظ را وضع کرده است و برای زندگی اجتماعی و کارهای اجتماعی هم که همه مادی بود معنای مادی به کار برده است.

بشر وقتی لفظی را وضع کرده به قصد این بوده تا فائده ای از این کار ببرد و تا این فائده را داده و می دهد از آن لفظ استفاده می کند هر چند شکل و قیافه آن تغییر کرده باشد. مانند کلمه "چراغ" که زمانی به "پیه سوز" و "چراغ فتیله ای" می گفتند، حالا به لامپ برق می گویند. یا اسلحه که قدیم کارد و چماق بود، حالا توپ و تفنگ است ولی باز لفظ چراغ و اسلحه در مورد آنها به کار می رود.

در نتیجه مادام که غرض نورگیری و دفاع و امثال آن باقی است نام چراغ و اسلحه نیز باقی است، پس ملاک در صادق بودن و نبودن يك اسم، موجود بودن غرض و موجود

نبودن آن است، و نباید به لفظ اسم جمود به خرج داد، و آن را نام يك صورت دانست و تا قیامت چراغ را فقط فتیله سوز اراده کرد!

همین جمود باعث شده تا مقلدین از اصحاب حدیث مانند فرقة حشویه و مجسمیه، به ظواهر آیات جمود کرده، و آیات را به همان ظواهر تفسیر کنند، که در واقع جمود بر انس و عادت است در تشخیص مصادیق!!

اصول واقعی تفسیر

در ظاهر آیات قرآن کریم، نمونه هائی هست که ”جمود در ظاهر آیات“ را تخطئه می کند و روشن می سازد که اعتماد کردن به انس و عادت در فهم معانی، مقصود اصلی آیه را مختل می سازد. مانند آیات زیر:

- « لیس کمثله شيء . . . هیچ چیزی مانند و مثل خدا نیست، او مثل ندارد! »
- « لا تدرك الابصار . . . دیدگان او را نمی توانند ببینند و درک کنند ولی او دیدگان را درک می کند!... »
- « سبحان الله عما یصفون . . . از آنچه درباره خدا می گویند منزّه است ! »

چون اگر درک خدا چون درک ما بود، او مثل ما بود، در حالی که آیه اولی می گوید او مثل ندارد!

همین جهت باعث شده که دیگر مردم در درک معانی آیات به فهم عادی و مصداق های مأنوس در ذهن اکتفاء نکنند، همچنانکه دور بودن از خطا و به دست آوردن مجهولات، انسان را وادار کرده تا دست به دامان بحث های علمی شود، و تجویز کرد که بحث را در فهم حقایق قرآن و تشخیص مقاصد عالیّه آن دخالت دهد.

از يك سو ناگزیر بوده دنبال علم تفسیر برود، و حقایق قرآن را با ذهنی ساده، نه با عینک معلومات شخصی، موشکافی کند، و از سوی دیگر در فهم معانی آیات، به فهم عادی و مصداق مأنوس در ذهن خود قناعت ننموده، و در مثل کلمة « چراغ » را حمل بر « پیه سوز » نکند! بر سر این دو راهی، کمتر کسی می تواند راه میانه را برود!

البته نباید علم را آنقدر در درک حقایق قرآن دخالت دهد که سرانجام از علم ”ایقوف“ و ”زبر“ و ”بینه“ سر در بیاورد و نه آن قدر به فکر سادۀ خود جمود بدهد که تا روز قیامت ”چراغ“ را به ”پیه سوز“ و ”سلاح“ را به ”گرز و کمند“ حمل کند؟! بلکه در عین اینکه به ذیل ابحاث علمی متمسک می شود، نتایج حاصله را بر قرآن تحمیل نکند.

دو نوع طرز تفسیر:

- ۱- قرآن این راه را نمی پسندد که ما در مسئله ای که قرآن متعرض آن است، بحث علمی یا فلسفی را آغاز کنیم و دنبال کنیم تا حق مطلب برای ما روشن شود و آن وقت بگوئیم: « آیه قرآن هم همین را می گوید! »
- ۲- راه مورد پسند قرآن این است که برای فهم مسئله و تشخیص مقصود آیه، از نظایر آن آیه کمک گرفته و منظور آیه مورد نظر را به دست آوریم. و آنگاه اگر بگوئیم: « علم » هم همین را می گوید! عیبی ندارد، و این روشی است که می توان آن را « تفسیر » خواند. قرآن آن را می پسندد!

روش تفسیر رسول الله «ص» و اهل بیت «ع»

حال ببینیم رسول خدا «ص» که خدا قرآن را نخست به او تعلیم کرده، و او را معلم سایرین قرار داده؛ و امامان اهل بیت، که رسول خدا «ص» ایشان را در حدیث «تقلین» منصوب برای چنین مقامی کرده، و خدا هم در آیه «تطهیر» تصدیقش فرموده، و در آیه «لا یمسه الا المطهرون!» فقط علم به قرآن را به آنان مختص کرده . . . چه طریقی را در تفسیر سلوک نموده اند؟

این پیغمبر و این امامان اهل بیت علیهم السلام، طریقه شان در تعلیم و تفسیر قرآن کریم، به طوری که از احادیث تفسیری آنان بر می آید، همین طریقه ای است که ما در بالا بیان کردیم.

هیچ اهل بحثی در آن همه روایات که در این زمینه وجود دارد، حتی به يك حدیث بر نمی خورد که رسول خدا «ص» و یا ائمه اهل بیت علیهم السلام در تفسیر آیه ای از حجت و برهانی علمی و نظری و یا فرضیه و تئوری علمی کمک گرفته باشند.

دلیل این امر روشن است! چون رسول الله «ص» فرموده:

- « وقتی فتنه ها چون پاره های شبی دیجور،
راه خدا و راه نجات را بر شما مشتبه کردند،
در آن هنگام بر شما باد به قرآن . . . ! »

قرآن دلیلی است که به سویی بهترین سبیل راه می نماید.

آن کتاب تفصیل و جداسازی حق از باطل است،

کتاب بیان است، که هر لحظه به تو سعادت می دهد،

کتاب فصل است، نه شوخی،

کتابی است که ظاهری دارد و باطنی،

ظاهرش همه حکمت است، و باطنش همه علم،

ظاهرش ظریف و لطیف است، و باطنش بسیار ژرف و عمیق . . . !

قرآن دارای دلالت ها و علامت هاست،

دلالت هایش هم دلالاتی دارد،
عجایب قرآن را نمی توان شمرد، غرایب آن هرگز کهنه نمی شود،
در آن چراغ های هدایت، و مناره های حکمت است،
قرآن دلیل بر هر پسندیده است نزد کسی که انصاف داشته باشد،
بر هر کسی لازم است که دیدگان خود را در آن بچراند،
و نظر خود را به این صفات برساند تا دچار هلاکت نشود!
چه تفکر مایه حیات قلب شخص بصیر است،
چنین کسی مانند چراغ بدستی است که در تاریکی های شب نور دارد،
او به سهولت و به خوبی می تواند از خطرهایی که تاریکی می آفریند، رهایی یابد،
علاوه بر اینکه در مسیر خود توفیقی ندارد...!

علي عليه السلام در نهج البلاغه می فرماید:

- « قرآن چنین است که پاره ای از آن پاره ای دیگر را بیان می کند
و بعضی از آن شاهد بعضی دیگر است... »

این یگانه راه مستقیم و روش بی نقصی است که معلمین قرآن و هادیان آن علیهم

السلام پیموده اند!

روش تفسیر علامه طباطبائی در المیزان

علامه می گوید:

- « ... ما نیز به یاری خدای سبحان روش تفسیری خود را به همین طرز (

روش ائمه علیهم السلام،) قرار می دهیم و از آیات قرآن در ضمن بیاناتی
بحث می کنیم، و به هیچ بحثی نظری، فلسفی، یا به فرضیه ای علمی، یا
مکاشفه ای عرفانی، تکیه نمی کنیم!

و نیز در این تفسیر (المیزان) در جهات ادبی قرآن بیش از آن مقداری که در
فهم معنی از اسلوب عربی محتاج بدان هستیم، و تا آن نکته را بیان نکنیم از
اسلوب عربی کلام آن معنا را نمی فهمیم، و یا مقدمه ای بدیهی، و یا مقدمه ای
علمی، که فهم اشخاص در آن اختلاف ندارد، ذکر نمی کنیم!

بنابر این، از آنچه تا کنون بیان کردیم به دست آمد که ما در تفسیر المیزان، به
منظور اینکه به طریقه اهل بیت علیهم السلام تفسیر کرده باشیم، تنها در جهات
زیر بحث می کنیم:

معارف قرآن در المیزان

۱- معارف مربوط به:

« اسماء خدای سبحان و صفات او، از حیات، علم، قدرت، سمع، بصر، یکتائی و امثال آن؛ و اما ذات مقدس خدای عزوجل را قرآن کریم غنی از بیان می داند! »

۲- معارف مربوط به:

« افعال خدای تعالی، مانند: خلق، امر، اراده، مشیت، هدایت، اضلال، قضاء، قدر، جبر، تفویض، رضا، غضب و امثال آن، از کارهای متفرق. »

۳- معارفی که مربوط است به:

« واسطه هائی که بین خدای سبحان و انسان هستند، مانند: حجاب ها، لوح، عرش، کرسی، بیت المعمور، آسمان، زمین، ملائک، شیطانها، جن و غیر ذلك. »

۴- معارفی که مربوط است به:

« خود انسان در زندگی قبل از دنیا. »

۵- معارفی که مربوط است به:

« انسان در دنیا، مانند: تاریخ پیدایش نوع او، خودشناسی، شناسائی اصول اجتماعی، مسئله نبوت، رسالت، وحی، الهام، کتاب، دین، شریعت، (که از این باب است مقامات انبیاء، که از داستانهای آنان استفاده می شود، همان داستانهای که قرآن کریم از آن حضرات حکایت کرده است.) »

۶- معارف مربوط به:

« انسان در عوالم بعد از دنیا، یعنی عالم برزخ و معاد. »

۷- معارف مربوط به:

« اخلاق نیک و بد انسان، که مقامات اولیاء در صراط بندگی یعنی اسلام و ایمان و احسان و اخبات و اخلاص و غیر ذلك، مربوط به این معارف است. »

(در تفسیر المیزان، آیاتی که مربوط به احکام دینی است، مورد بحث قرار نگرفته است، زیرا بحث در پیرامون آنها مربوط می شود به کتاب فقه نه تفسیر!)

نتیجه این طریق از تفسیر، این شده که در تمامی المیزان و در تفسیر همه آیات قرآنی يك بار هم دیده نمی شود که آیه ای بر معنایی خلاف ظاهر حمل شده باشد.

در المیزان، « تأویل » که دیگران بسیار دارند، دیده نمی شود، الا تأویل به آن معنایی که قرآن کریم در چند مورد اثباتش می کند، که آن تأویل اصلاً از قبیل معانی نیست!

در المیزان، در هر چند آیه بعد از تمام شدن بحثها و بیانات تفسیری، بحث هائی متفرق از روایات قرار داده شده، و در آن به آن مقدار که امکان داشته، از روایات منقول از رسول خدا «ص» و ائمه اهل بیت سلام الله علیهم اجمعین، هم از طریق عامه و هم از طریق خاصه، ایراد گردیده است.

در المیزان، روایاتی که از مفسرین صحابه و تابعین چیزی نقل می کند، نقل نشده است، برای اینکه صرف نظر از اینکه روایاتی است درهم و برهم، کلام صحابه و تابعین حجیتی برای مسلمانان ندارد، مگر روایاتی که به عنوان «موقوفه» نقل شده است. اگر در روایات نقل شده از ائمه اهل بیت سلام الله علیهم اجمعین، ملاحظه خواهید فرمود که این طریقه نوینی که بیانات این کتاب (المیزان) بر آن اساس نهاده شده، طریقه ای جدید نیست، بلکه قدیمی ترین طریقه ای است که در فن تفسیر سلوک شده و طریقه معلمین تفسیر است، سلام الله علیهم!

در خلال کتاب المیزان، بحث های مختلف فلسفی، علمی، تاریخی، اجتماعی و اخلاقی وجود دارد که در آنها به مقدار وسع بحث گردیده، و در همه این بحث ها به ذکر آن مقدماتی که سنخیت با بحث داشته، اکتفا شده است.

مستند: آیه ۱۱۵ سوره بقره و بحث روایتی «وَاللّٰهُ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا فَئِنَّ وَجْهَ اللّٰهِ ...!»

المیزان ج ۲ ص ۷۷

کلید اصلی تفسیر اخباری،

دوقاعده در معارف قرآنی

اگر آنطور که باید و شاید اخبار ائمه اهل بیت را در مورد «عام و خاص» و «مطلق و مقید» آیه های قرآن مورد مطالعه قرار دهیم به موارد بسیاری بر می خوریم که از هر کدام از آنها یک نوع دیگر در تفسیر و احکام شرعی استفاده شده است، مثلاً جائی هست که از عام آن استحباب یا کراهت، و از خاص آن وجوب یا حرمت استفاده شده است، و همچنین از مطلق حکمی، و از مقید حکمی دیگر، صادر کرده اند.

این خود یکی از کلیدهای اصلی تفسیر اخباری است که از آن حضرات نقل شده است. مدار تعداد بی شماری از احادیث آن بزرگواران بر همین معناست و با در نظر داشتن آن، خواننده می تواند در معارف قرآنی دو تا قاعده استخراج کند:

قاعده اول:

- هر جمله از جملات قرآنی به تنهایی حقیقتی را می رسانند و با هر یک از قیودی که دارد از حقیقتی دیگر خبر می دهد، حقیقتی ثابت و لایتغیر، و یا حکمی ثابت از احکام.

مثال: آیه شریفه زیر که چهار معنا از آن استفاده می شود:

- « قُلْ اللَّهُ، ثُمَّ دَرُّهُمْ فِي خَوْضِهِمْ يَلْعَبُونَ ! »
 - معنای اول از عبارت « قُلْ اللَّهُ ! »
 - معنای دوم از عبارت « قُلْ اللَّهُ ثُمَّ دَرُّهُمْ ! »
 - معنای سوم از عبارت « قُلْ اللَّهُ ثُمَّ دَرُّهُمْ فِي خَوْضِهِمْ ! »
 - معنای چهارم از عبارت « قُلْ اللَّهُ ثُمَّ دَرُّهُمْ فِي خَوْضِهِمْ يَلْعَبُونَ ! »
- می توان نظیر این جریان را تا آنجا که ممکن است همه جا رعایت کرد.

قاعده دوم:

- اگر دیدیم دو قصه و یا دو معنا در يك جمله ای شرکت دارند و آن جمله در هر دو قصه آمده است و یا چیز دیگری در هر دو ذکر شده، می فهمیم که مرجع این دو قصه به يك چیز است.
- و این قاعده دو سر از اسرار قرآنی است که در تحت آن اسراری دیگر است، و خدا راهنماست!

مستند: بحث روایتی

المیزان ج ۱ ص ۷۹

شان نزول آیات و قابلیت انطباق آن

سلیقه ائمه اهل بیت علیهم السلام این است که همواره يك آیه از قرآن را بر هر موردی که قابل انطباق باشد، تطبیق می کنند، هر چند که اصلاً ربطی به مورد یا شان نزول آیه نداشته باشد!

عقل هم همین سلیقه و روش را صحیح می داند. برای اینکه قرآن به منظور هدایت همه انسانها، در همه ادوار نازل شده است، و نازل شده تا آنان را به سوی آنچه باید بدان معتقد باشند، و آنچه باید بدان متخلق گردند، و آنچه که باید عمل کنند؛ هدایت کند، چون معارف نظری قرآن مختص به يك عصر و زمان خاص، و یا يك حال مخصوص نیست.

آنچه را قرآن فضیلت خوانده، در همه ادوار بشریت فضیلت است و آنچه را رذیلت خوانده، همیشه ناپسند است. آنچه را که از احکام عملی تشریح نموده، نه مخصوص به عصر نزول است و نه به اشخاص آن عصر، بلکه تشریحی است عمومی و جهانی و ابدی! بنابراین اگر می بینیم که در شان نزول آیات، روایاتی آمده که مثلاً می گویند: فلان آیه بعد از فلان جریان نازل شد، و یا فلان آیات درباره فلان شخص یا فلان واقعه نازل گردیده، باری نباید حکم آیه را مخصوص آن واقعه و یا آن شخص بدانیم، چون اگر اینطور فکر کنیم، باید بعد از انقضای آن واقعه و یا مرگ آن شخص، حکم آیه قرآن نیز ساقط شود و

حال آنکه حکم آیه مطلق است و وقتی برای حکم نامبرده تعلیل می آورد، علت آن را مطلق ذکر می کند.

مثلاً اگر در حق افرادی از مؤمنین مدحی می کند به خاطر تقوی یا فضیلتی می کند که تا آخر دهر هر کسی دارای آن فضیلت باشد، مشمول حکم آیه است.

- « وَ إِنَّهُ لَكِتَابٌ عَزِيزٌ، لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ لَا مِنْ خَلْفِهِ ! »

- « قرآن کتابی است عزیز، که نه در عصر نزول آن باطل در آن

رخنه می کند و نه در اعصار بعد! » (فصلت ۴۴)

فصل یازدهم

تأویل قرآن

و

محکمت و متشابهات

مستند: آیه ۷، سوره آل عمران «هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ»
المیزان ج ۵ ص ۳۴

مباحث تاریخی در محکمت و متشابهات و تأویل

مفسرین در بیان ” محکمت و متشابهات “ قرآن اختلاف شدیدی کرده اند و دچار انحرافات دامنه داری شده اند.

این اختلاف و انحراف سابقه طولانی دارد و از زمان مفسرین صحابه و تابعین آغاز شده و تا این دوره و زمان به سیر خود ادامه داده است!

سبب روشن و عمده ای که این انحراف را پدید و این مشاجرات و منازعات را به وجود آورده، همانا خلط و اشتباهی است که از آنان بین بحث و گفتگو در ” محکمت و متشابهات “ با بحث و گفتگو در ” تأویل “ شده، یعنی آن دو بحث را جدا نکرده و با هم در آمیخته اند. در اثر این خلط و اشتباه، اختلاف عجیبی در طرز طرح مسئله و چگونگی بحث از آن و نتیجه ای که از آن گرفته می شود پدیدار گشته است.

اینک کلیه این مباحث تاریخی را در چند مورد زیر خلاصه و بیان می کنیم:

ماهیت آیات محکم و متشابه

آیات قرآنی به دو بخش « محکم » و « متشابه » تقسیم می شوند. این تقسیم به لحاظ مدلولی است که هر یک از آیات، خود جداگانه دارند. یعنی اگر به لحاظ مدلول شخصی تشابهی داشت « متشابه » و اگر نداشت « محکم » هستند.

متشابهات با رجوع به محکمت تشابه شان رفع شده و مراد از آنها معلوم می

گردد.

۱- محکم:

- مقصود از " محکم " همان اتقان و ثبات مخصوصی است که در این قبیل از آیات وجود دارد که به واسطه آن در دلالت کردن به مدلول خود تشابهی ندارند.

البته این نحو از اتقان، مخصوص به يك دسته از آیات قرآنی است، و تمامی آیات آن چنین احکامی را دارا نیستند.

در آیه شریفه، محکمت را به « ام الكتاب » توصیف کرده است، پس این دسته از آیات نسبت به آیات دیگر سمت « مادر » و مرجعیت را دارند. تمامی آیات محکم در میان خود اختلافی ندارند، یعنی باهم در افاده معانی متفق می باشند.

نمونه يك آیه محکم:

- « لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ ! »
- « هیچ چیزی مثل او نیست! » یا « خداوند شبیه چیزی نیست! »

۲- متشابه:

- مقصود از « تشابه » عبارت از توافقی است که بین اشیاء مختلف در بعض اوصاف و کیفیات حاصل می گردد.

« متشابه » آن آیاتی است که در نظر ابتدائی مصداق و مدلول واقعی آن برای شنونده روشن نیست، یعنی با مصداق دیگر اشتباه می شود، و این تشابه به حال خود هست تا وقتی که آن را به محکمت رجوع داده، و معانی واقعی هر يك را روشن کنیم، که پس از معلوم شدن، خود این آیه متشابه برگشته و آیه ای محکم می شود. مانند آیه:

- « أَلرَّحْمٰنُ عَلِي الْعَرْشِ اسْتَوِي ! »
- « خداوند بر کرسی قرار گرفته ! »

که در نظر ابتدائی برای شنونده تردید حاصل می شود و برایش معنای حقیقی آن روشن نیست، لکن وقتی به آیه محکمی مانند آیه « لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ - خداوند شبیه چیزی نیست! » رجوع شد، معلوم می شود که استقرار خداوند بر عرش، نحوه استقرار جسمانی که تکیه بر مکان باشد، نیست، بلکه منظور تسلط و احاطه بر ملک است. یا مانند آیه متشابه:

- « إِلٰهِي رَبِّهَا نَاطِرَةٌ - به پروردگارش نظر می کند! »

که با شنیدن این آیه انسان تردید می کند و منظور از نگاه کردن به خدا را نمی فهمد که چگونه خواهد شد؟ ولی وقتی به آیه:

- « لا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَ هُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ ! »

مراجعه می کند، معلوم می شود که مقصود از آن نگاه کردن جسمانی نیست.

قسمتی از آیات و روایات در این زمینه نقل می شود:

- « اوست که قرآن را بر تو فرستاد، که برخی از آن کتاب، آیات حکمات است، که آنها ” ام الكتاب“ و اصل و مرجع دیگر آیات هستند. و برخی دیگر آیاتی است متشابه، تا آنکه گروهی که در دل‌هایشان میل به باطل است، از پی متشابه رفته، تا به تأویل کردن آن در دین راه شبهه و فتنه گری پدید آورند؛ در صورتی که تأویل آن را جز خدا کسی نمی داند، و ” راسخون در علم“ گویند: ما به همه آن کتاب گرویدیم، که تمام حکمات و متشابه آن از جانب پروردگار ما آمده است، و به این دانش، و بر این معنا (که آیات قرآن همه از جانب خداست،) تنها خردمندان آگاهند، (که آنها به طور دائم و با تضرع به درگاه خدا می گویند):
بار پروردگارا !

دل‌های ما را به باطل مایل مکن، بعد از آنکه هدایت کردی ما را !
و ما را از جانب خویش رحمت فرست!
که تو بسیار بخشنده ای ... ! »
(آل عمران ۹ تا ۷)

امام صادق علیه السلام فرمود:

- « قرآن محکمی دارد و متشابهی،

پس به محکم آن ایمان بیاور، و عمل کن!

ولی به متشابه اش ایمان بیاور و لکن عمل منما !

این گفته خداست که فرموده:

- کسانی که دل‌هایشان از حق برگشته تنها آیات متشابه را دنبال می کنند، تا باعث گمراهی مردم شوند، و از طرفی هم به خیال خود به تأویل قرآن نایل شوند، با اینکه جز خدا کسی تأویل آن را نمی داند!

ولی راسخون در علم می گویند: ما ایمان آورده ایم، تمامی از نزد پروردگار ماست!

راسخون در علم همانا آل محمد ”ص“ می باشند! »

(نقل از تفسیر عیاشی)

دلیل وجود آیات متشابه در قرآن

وجود ”متشابه“ در قرآن حتمی و ضروری می باشد. این ضرورت وجود ناشی از وجود ”تأویل“ است، همان تأویلی که موجب شده بعض آیات قرآنی مفسر و بیان کننده بعض دیگر باشند! خداوند متعال در قرآن شریف تذکر داده که این کتاب دارای تأویلی است که معارف و قوانین و احکام و سایر موضوعات قرآنی به آن ارتباط دارند، ولی ضمناً یادآور شده که توانائی درک آن را فقط نفوس مطهره دارند! کمال تطهیر الهی که خداوند انسان را برای رسیدن به آن دعوت فرموده، فقط در عده معدودی پیدا می شود، ولی مؤمنین دیگر هر يك به حسب مقام و درجه خود از آن بهره مندی دارند، البته به همان اندازه که در قلوبشان وارد می شود! قرآن شریف راه رسیدن به این سعادت عظمی را تنها از راه معرفت النفس ممکن می داند، لذا برای تربیت انسانها و ایجاد علم و عمل در آنها، آنها را با حقایق جهان – مبدأ و معاد و عالم وجود – آشنا می سازد، تا معرفت حقیقی به نفس و وجود خود پیدا کنند. از لحاظ عملی نیز قوانین اجتماعی برای آنها معین می فرماید تا با قلبی فارغ به جهان علم و عرفان نزدیک شوند!

هدایت های دینی بر اساس علم و دانش و نفي تقلید کورانه بنا شده است. خدای تعالی ابتدا حقایق معارف را به طور واضح شرح داده و سپس ارتباط خاص معارف با قوانین را روشن فرموده است. لذا يك دسته از آیت قرآن به انسان می فهماند که او موجودی است که خداوند سبحان با دست خود او را آفریده، در آفریدن و بقای او ملائکه و مخلوقات دیگرش را از آسمان و زمین و نبات و حیوان و مکان و زمان و غیر آن واسطه قرار داده، و به او اعلام کرده که خواه و ناخواه به سوی معاد و وعده گاهی که در پیش دارد، سیر خواهد کرد، و در آنجا به پاداش یا عذاب ناشی از اعمال و کردارش خواهد رسید! از طرف دیگر عامه مردم فهمشان از حدود محسوسات تجاوز نکرده و به علم مافوق طبیعت نمی رسد، و فهماندن مفاهیم عالی هم به انسانها جز از راه معلومات ذهنی که در خلال حیات و زندگی دنیوی تحصیل کرده، ممکن نیست.... خلاصه اینکه:

- اختلاف فهم ها و عمومی بودن موضوع هدایت از يك طرف، و وجود تأویل در قرآن، از طرف دیگر، تماماً نشان می دهد که –
- بیانات قرآنی جنبه مثالی دارند برای رسانیدن حقایق به فهم های عمومی، از راه معلومات ذهنی آنان!

آیات قرآنی به لحاظ مشتمل بودن بر معارف اصلی و یا ملاکها و مصالح احکام، مورد ”تشابه“ واقع می گردند، ولی از نظر اشمال بر خود احکام و قوانین به هیچ وجه

محل تشابه نیست!

لذا باید معانی و معارف حقه را در قالب های مختلف بریزند و با امثلة گوناگون ایراد کنند، به طوری که بعضی بعض دیگر را تفسیر کند، تا در این صورت به واسطه تدافع و اختلافی که در بین آنهاست، مطالب روشن شود:

- ۱- تمام آنها مثالهایی هستند که در ماوراء خود حقایق مسلمی دارند، و مقصود اصلی فهماندن آن حقایق است.
- ۲- فقط مقدار لازم از خصوصیات را باید طرح کرد، زیرا بعضی از مثلها بعض خصوصیات موجود در یکی دیگر را نفی می کند، و آن یکی دیگر برخی از خصوصیات این یکی را.

پس تشابهی که در يك آیه واقع است با احکام و استوار بودن آیه دیگری مرتفع خواهد شد!

مفهوم تاویل قرآن

- ۱- برای تمام قرآن، اعم از آیات محکم و متشابه، تاویل وجود دارد!
- ۲- این تاویل از قبیل مفاهیم لفظی نیست، بلکه امور خارجی است، که نسبت آن به معارف بیان شده، نسبت ”ممثل“ است به ”مثال“.
- ۳- تمامی معارف قرآن مثل هائی است که برای تاویلی که از آنها نزد خداوند متعال موجود است، زده شده است. البته خود بیانات لفظی قرآنی هم نسبت به معارف و مقاصدشان جنبه مثلی دارند.
- ۴- ممکن است مطهرین و پاکان به تاویل قرآن برسند و دانائی پیدا کنند. مطهرین از جمله راسخین در علمند.

تاویل حوادث در داستان خضر و موسی «ع»

برای روشن شدن مطلب داستان موسی «ع» را نقل می کنیم که برای یادگیری تاویل حوادث از خضر «ع» رفت:

در این داستان، خداوند سبحان از زبان خضر علیه السلام، هنگامی که با ایرادهای موسی «ع» مواجه می شود، نقل می فرماید، که گفت:

« به زودی تاویل آنچه را که بر تحملش صبر نداشتی برای تو
خبر می دهم! »

همچنین پس از خاتمه بیان و تشریح عناوین قضایا باز نقل می کند که به او گفت:

« این تاویل آن چیزهایی بود که بر تحملش طاقت نداشتی ! »

چنانکه ملاحظه می شود در این دو جا که لفظ ”تاویل“ استعمال شده، مقصود از آن

بیان صور و عناوین اصلی است که در سه مورد مربوط به سؤال بر حضرت موسی "ع" مخفی بوده و از آن غفلت داشته است، که به واسطه غفلت و توجه نداشتن به آنها عناوین دیگری را جایگزین آنها کرده بود و به آن سبب آنچه را در موارد سه گانه از حضرت خضر مشاهده نمود، مورد ایرادش واقع شد.

ظاهر حوادث در داستان موسی و خضر "ع"

- ۱- قضیه ای است که در آیه شریفه فرموده: « هر دو رفتند، چون در کشتی نشستند، خضر آن کشتی را شکست و معیوب کرد. »
- ۲- وقتی از دریا گذشتند، در ساحل به پسری برخورد کردند و خضر "ع" بی گفتگو آن پسر را به قتل رسانید.
- ۳- وارد قریه ای شدند و از اهل آن طعام خواستند، ندادند و چون خواستند از آنجا خارج شوند، چشمشان به دیواری که قریب به انهدام بود، افتاد، خضر آن دیوار را تعمیر کرد.

ایرادهائی که موسی علیه السلام بر ظاهر عملکرد حضرت خضر گرفت بدین قرار بود:

- ۱- موسی گفت: آیا کشتی را شکستی تا اهلش را در دریا غرق کنی؟ کار بدی کردی!
- ۲- موسی گفت: آیا نفس محترمی را که کسی را نکشته بود، بی گناه کشتی؟ همانا که کار بسیار قبیحی را مرتکب شدی!
- ۳- موسی گفت: آیا روا بود که تو این زحمت را بیخود کشیدی؟ اگر این کار را جای دیگر می کردی در برابر به مزدی نایل می شدی!

تأویل حوادث از زبان خضر "ع"

تأویل های سه گانه ای که حضرت خضر علیه السلام برای موسی "ع" بیان کرد، و صور و عناوین حقیقی آنها را روشن و آشکار نمود، به شرح زیر بود:

- ۱- نخست فرمود: اما آن کشتی را که شکستم، صاحبانش فقیرانی بودند که با آن کسب و ارتزاق می نمودند و چون پادشاه کشتی های بی عیب را غصب می کرد، خواستم آن را معیوب کنم تا آن را غصب نکند و برای آنان بماند.
- ۲- بار دوم فرمود: اما آن پسر، پدر و مادرش مؤمن بودند، ترسیدیم اگر این پسر باقی بماند آنها را فریب داده و از دین برگرداند، بدین جهت او را به قتل رساندم، که ایمان آن دو

محفوظ ماند، و خواستیم عوض دهد پروردگارشان فرزند بهتر و صالح تر از جهت طهارت باطنی و ارحام دوستی!
 ۳- سر انجام برای سومین ایراد چنین پاسخ داد: اما آن دیوار را که تعمیر کردم بدین جهت بود که دیوار متعلق به دو طفل یتیمی در آن شهر بود و در زیر آن گنجی از آنان نهفته بود، و پدرشان آدم صالحی بود، پروردگار تو خواست تا آنان به حد رشد رسیده و به لطف و رحمت الهی گنجشان را استخراج نمایند!

حضرت خضر پس از بیان سه تأویل فوق، به طور يك بیان سربسته و کلی از جمیع اعتراضات موسی «ع» پاسخ داد و فرمود:

- « من این کارها را از پیش خود نکردم، بلکه تمامی به امر خداوندی بود! »

به طوری که از این آیات بر می آید، منظور اصلی از «تأویل» رجوعی است که «شیء» نسبت به صورت و عنوان خود پیدا می کند.

سه مورد زیر، نتیجه مباحث مربوط در این زمینه می باشد:

- ۱- معنای اینکه آیه ای دارای «تأویل» باشد و به آن رجوع کند، غیر آن است که «متشابه» باشد و به آیه محکم دیگری رجوع کند.
- ۲- تأویل داشتن مختص آیات متشابه نیست، بلکه تمامی آیات قرآنی، اعم از محکم و متشابه، دارای تأویلند.
- ۳- «تأویل» از نوع مفاهیمی که مدلول لفظ هستند نیست، بلکه از امور خارجی و عینی است!

آیا علم به تأویل مختص خداست؟

آیه قرآنی می فرماید:

- « . . . کسانی که در دل‌هایشان میل به باطل است، آیات متشابه را دنبال می کنند تا فتنه برانگیزند، و تأویل آن را به دست آورند، با اینکه جز خدا کسی تأویل آن را نمی داند، و راسخون در علم می گویند ایمان آورده ایم به آن که تمامی از نزد پروردگار ماست، و تنها خردمندان آگاه به این قسمتند...! »

در اینکه آیا غیر از خدا کسان دیگر نیز تأویل قرآن را می دانند یا نه، بین مفسرین مورد اختلاف شدیدی قرار گرفته است. و در واقع حرف «واو» که بین دو عبارت در آیه زیر واقع شده-

« وما يعلم تأويله الا الله > و > الراسخون في العلم يقولون ...! »
 منشأ تمامی این اختلاف هاست، که گروهی آن را واو عطف می دانند و گروهی
 نمی دانند!

بعضی از قدمای مفسرین و طایفه شافعی و معظم مفسرین شیعه > واو > را عطف
 دانسته اند، لذا معنای آیه را چنین فهمیده اند که راسخون در علم هم به تأویل آیات متشابه
 آشنائی دارند!
 لکن بیشتر قداما و همچنین طایفه حنفی از اهل سنت، > واو > را عطف ندانسته، و
 معتقدند علم تأویل مختص خداست.

اگر دقت کنیم، ملاحظه می شود که در مسئله مورد بحث اشتباهی شده، و خلطی
 روی داده است، و این اشتباه سبب حرفهای بی اساسی شده که زده اند. آن اشتباه این است
 که طرفین بحث « تأویل » آیه را به « معنا و مفهوم لفظی » خلط کرده، و هر دو را یکی
 دانسته اند. **در حالی که تأویل قرآن، آن حقایق خارجی است که تکیه گاه آیات
 قرآن می باشد!**

تجویز علم به تأویل به غیر خدای تعالی

واقعیت این است که، قرآن شریف علم به تأویل را برای غیر حق تعالی تجویز
 می کند، اما نه به وسیله این آیه و > واو > وسط آن، زیرا در این آیه در مقام تقسیم کتاب به «
 محکم و متشابه»، و مخصوصاً بیان حال مردم نسبت به اخذ و پیروی آن است، یعنی روشن
 می کند که مردم در برابر « محکم و متشابه » قرآن دو تیره هستند، عده ای به واسطه
 انحراف و زیغ قلبی مایل به پیروی متشابه هستند، ولی دسته دیگر که راسخون در علمند،
 به واسطه ثبات در علم از محکومات پیروی کرده، و به متشابهات تنها ایمان قلبی دارند!

بنابراین قصد ابتدائی از ذکر « راسخون در علم، » در آیه مورد بحث، برای بیان
 حال آنها نسبت به قرآن است، و زائد بر آن از قصد نخستین آیه خارج است!
 پس خود این آیه در صدد شرکت دادن آنها در علم تأویل نیست و آیه مزبور علم به
 تأویل را منحصر به ذات اقدس الهی می داند. ولی آیات دیگری هست که به طور دلیل
 منفصل، امکان علم تأویل را به راسخون در علم می دهد، چون علم غیب که در آیه-
 « بگو، جز خداوند کس دیگری از ساکنان آسمانها و زمین دانائی به غیب ندارد...! »
 مختص خدای تعالی شمرده شده ولی در آیه زیر آن را به اذن الهی برای پیامبر که مورد
 رضایت و خشنودی حضرتش می باشد، ثابت کرده است:

- « خداوند عالم و دانای به غیب است،

بر عالم غیبش کسی را مطلع نخواهد کرد، مگر:

آن کس را که از رسولان برگزیده است ! »

مستند: آیه ۷ سوره آل عمران «فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ!»
المیزان ج ۵ ص ۱۶۸

مفاسد طلب تأویل متشابهات و پیروی آنها

« کسانی که در دل‌هایشان تمایل به باطل است، آیات متشابه را دنبال می‌کنند تا فتنه بر انگیزند، و تأویل آن را به دست آورند، با اینکه جز خدا کسی تأویل آن را نمی‌داند...! »

این آیات به طور کنایه متعرض حال منافقین و منحرفین قلبی شده، و ضمناً مسلمانان را به ثبات و استواری در آنچه از معارف دین فهمیده اند، دعوت کرده است، و آنان را به ” تسلیم و ایمان“ به چیزهایی که برایشان روشن نشده و مشتبه است، فرا خوانده است.

در پایان خاطر نشان ساخته که اساس تمام مفاسدی که در مجتمع مسلمانان پیش آمده، و نظام سعادت آنها را مختل ساخته، همانا پیروی متشابهات و خواستن تأویل آنها بوده است!

یعنی پیروی متشابهات و طلب تأویل آنها تنها چیزی است که هدایت دینی را به گمراهی و ضلالت مبدل ساخته، و اجتماع مسلمانان را به افتراق، و اتحادشان را به دشمنی تبدیل کرده است!

فصل دوازدهم

نفي تحریف و اختلاف در قرآن

مستند: آیه ۸۲ سوره نساء « أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ إِخْتِلَافًا كَثِيرًا ! »
المیزان ج ۹ ص ۲۸

عدم اختلاف در قرآن

قرآن مجید دعوت می کند که مردم در آن تدبر، و در آیه به آیه آن تأمل، و در احکام نازل شده یا حکمت بیان شده یا قصه و مؤظه یا مطالب دیگر آن تحقیق کنند، و خلاصه به تمام آیات مربوط به آن اعم از مکی و مدنی و محکم و متشابه، مراجعه کنند، و آیات را به یکدیگر ضمیمه نمایند، تا برایشان واضح شود که اختلافی بین آیات نیست!

وقتی در قرآن تدبر شود، روشن خواهد شد که آیات جدید قرآن، آیات قدیمی را تصدیق می کند؛ و بدون آنکه هیچ گونه اختلافی بین آیات فرض شود، آیات شاهد یکدیگرند! در قرآن به هیچ وجه اختلاف راه ندارد! نه به صورت تناقض – که يك عده از آیات عده دیگر را نفي کنند و با یکدیگر منافات و مدافعه داشته باشند- و نه به صورت تفاوت – که مثلاً دو آیه از نظر تشابه بیان یا متانت معانی و مقاصد با هم اختلاف داشته باشند – که بعضی از آیات از لحاظ پی ریزی و ریشه و اساس محکمتر و شدیدتر از پاره ای دیگر باشند:

- « کتابی است که آیات آن به هم شباهت، و حقایق مکرری دارد،

که از شدت تأثیر آن پوست بدن ها می لرزد! »

همین عدم اختلاف در قرآن، مردم را به این مطلب رهبری می کند که قرآن کتابی است که از طرف خدای تعالی نازل شده، و از طرف غیر خدا نیست، چرا که اگر از جانب غیر خدا بود از اختلاف زیاد سالم نمی ماند!

شمول همه جانبه قرآن

هیچ شخص متدبر در قرآن نمی تواند بی درنگ از مشاهده این حقیقت صرف نظر نماید که قرآن کتابی است که در تمام شئون مربوط به انسان مداخله کرده است، مانند:

۱- در معارف مبدأ، معاد، خلق و ایجاد،

۲- در فضایل اخلاقی عمومی انسانی،

۳- در قوانین اجتماعی و فردی، که حاکم بر نوع انسان است، و هیچ مطلب

کوچک و بزرگ از نظرش مخفی نمانده است، ۴- قصص و مطالب عبرت انگیز، و مواعظ و نصایح!

قرآن مجید همه این ها را با بیانی معجز آسا آورده و همه مردم دنیا را دعوت کرده است که مثل آن را بیاورند. این معارف و حقایق، در ضمن آیاتی نازل شده که در مدت قریب ۲۳ سال، در حالات مختلف، در شب و روز، در حضر و در سفر، در جنگ و صلح، در سختی و خوشی، در تنگی و گشایش نازل شده اند ولی با این وصف، نه در بلاغت خارق العاده و معجز آسا، و نه در معارف عالیه و حکمت های بلندپایه، و نه در قوانین اجتماعی و فردی این کتاب، در هیچ کدام اینها، هیچ گونه اختلافی وجود ندارد، و بلکه آخرین آیه منقطع به همان حقیقتی است که اولین آیه تقریر کرده است، و شاخ و برگ ها و تفصیلات قرآن، برگشت به همان دارد که در رگ و پی و ریشه آن ثابت و برقرار است!

تفصیلات قانونگزاری و حکمتهای قرآن، وقتی که تجزیه و تحلیل شود، همه به نکته مرکزی توحید خالص برمی گردد، و توحید خالص قرآن را هم وقتی به صورت ترکیب درآوریم، عیناً همان می شود که از تفصیلات استفاده می کنیم.
این خصوصیت و شأن خاص قرآن است!

کسی که در قرآن تدبیر کند، و آنطور که باید و شاید تدبیر کند، و با شعور زنده و قضاوت فطری خود حکم خواهد کرد که کسی که این سخنان را گفته از کسانی نیست که مرور ایام و تحول و تکاملی که در موجودات مؤثر است، در او مؤثر باشد، بلکه گوینده آن خدای واحد قهار است!

جاودانگی و ثبات قرآن

از آیه فوق چند مطلب واضح است:

- ۱- قرآن کتابی است که فهم های عادی می توانند آن را بفهمند، و به مطالب آن برسند،
- ۲- آیات قرآن مفسر یکدیگرند،
- ۳- قرآن کتابی است که قابل نسخ و ابطال، یا تکمیل و تهذیب نیست،
و هیچ حاکمی به هیچ وجه نمی تواند بر آن حکومت کند!

اگر قرآن قابلیت تکمیل یا ابطال را داشته باشد ناچار و به حکم ضرورت باید قابل يك نوع تحول و تغییر باشد، ولی قرآن که دارای اختلاف نیست، پس تحول و تغییر در آن راه ندارد، و چون قابل تحول و تغییر نیست، نتیجه آن است که قابل نسخ و ابطال و امثال آن نیز نمی باشد!

لازمه این مطلب آن است که شریعت اسلامی تا روز قیامت ادامه دارد!

مستند: بحث تحلیلی و روایتی

المیزان ج ۲۳ ص ۱۵۸

عدم تحریف در قرآن به نقل روایات

اخبار بسیاری از رسول خدا "ص" از طریق شیعه و سنی نقل شده که فرمود:
 « در هنگام بروز فتنه ها، و برای حل مشکلات، به قرآن مراجعه کنید! »
 این حدیث دلیل بر تحریف نشدن قرآن است.
 دلیل دیگر آن حدیث شریف ثقلین است، که از شیعه و سنی به حد تواتر نقل شده
 است، که رسول خدا "ص" فرمود:
 - « به درستی، من در میان شما دو چیز گرانقدر باقی می گذارم:

۱- کتاب خدا ۲- عترتم، اهل بیت!

مادام که به آن دو تمسک جویند، هرگز گمراه نخواهید شد! »

این حدیث دلیل محکمی است بر اینکه قرآن کریم دستخوش تحریف نشده و نمی
 شود، چه اگر بنا بود قرآن کریم دستخوش تحریف شود، معنی نداشت که پیامبر گرامی
 خدا "ص" مردم را به کتابی ارجاع دهد که دست خورده و تحریف شده است، و با این شدت
 تأکید بفرماید: تا ابد هر وقت به آن دو تمسک جویند گمراه نمی شوید!

همچنین اخبار بسیاری از طریق رسول خدا "ص" و ائمه اهل بیت علیهم السلام
 رسیده که دستور داده اند اخبار و احادیث شان را عرضه به قرآن کنند، چه اگر کتاب الهی
 تحریف شده بود، معنائی برای اینگونه اخبار نبود.
 دلیل دیگر بر عدم تحریف قرآن، روایاتی است که در آنها خود امام های اهل بیت
 علیهم السلام آیات کریمه قرآن را در هر باب موافق و عین آنچه در این قرآن موجود عصر
 ماست، قرائت کرده اند.

از امیرالمؤمنین و سایر ائمه معصومین علیهم السلام وارد شده که قرآن موجود
 همان قرآنی است که از ناحیه خدا نازل شده است، و چیزی که هست ترتیب سوره ها و
 آیات آن غیر آن وضعی است که در قرآن نوشته شده به خط حضرت امیرالمؤمنین علی بن
 ابیطالب علیه السلام بوده است. قرآنی که آن جناب نوشته بود ترتیب دیگری داشت.
 چیزی که هست، نویسندگان قرآن در زمان ابی بکر، علی علیه السلام را شرکت
 ندادند و همچنین در زمان عثمان، و از همین باب است اینکه به شیعیان خود فرموده اند:

- « اقرؤا کما قرء الناس! »

- « قرآن را به همان طور بخوانید که مردم می خوانند! »

مقتضای این روایات این است که اگر در آن روایات دیگر آمده که قرآن علی "ع"
 مخالف قرآن موجود در دست مردم است، معنایش این باشد که گفتیم از نظر ترتیب بعضی
 سوره ها یا آیات تفاوت دارد، آن هم سوره یا آیاتی که به هم خوردن ترتیب کمترین اثری

در اختلال معنای آن ندارد، و آن اوصافی را که گفتیم خداوند قرآن را بدان اوصاف توصیف فرموده، از بین نمی برد.

هرچند مضامین این اخبار مختلف است ولی مجموعاً دلالت دارند بر اینکه قرآنی که امروز در دست مردم است، همان قرآنی است که از ناحیه خدای تعالی بر خاتم الانبیاء "ص" نازل شده است، بدون اینکه چیزی از اوصاف کریمه و آثار و برکاتش از بین رفته باشد!

مستند: بحث تحلیلی

المیزان ج ۲۳ ص ۱۶۰

طرفداران تحریف قرآن، و رد نظرات آنها

عده ای از محدثین شیعه و حشویه و محدثین اهل سنت را عقیده بر این است که قرآن کریم تحریف شده است. اما این به معنای آن است که چیزی از آن افتاده، و پاره ای از الفاظ آن تغییر یافته، و ترتیب آیات آن به هم خورده است، ولی تحریف به معنای زیاد شدن یا قاطی شدن چیزی در آن مورد نظر آنان نبوده و هیچ يك از علمای اسلام، اعم از شیعه و سنی، معتقد نیستند که چیزی به قرآن اضافه شده یا قاطی شده باشد!

جابجایی و عدم ثبت

گروهی از روایات دلالت دارند بر سقوط بعضی از سوره ها، یا بعضی آیات، یا برخی جملات، و یا قسمتی از جملات و کلمات و یا حروف قرآن، که در همان صدر اسلام در موقع جمع آوری در زمان ابی بکر، و همچنین در موقع جمع آوری بار دوم در زمان عثمان، اتفاق افتاده است. همچنین دلالت دارند بر تغییر و جا به جا شدن آیات و جملات. برخی از اهل حدیث شیعه این گونه روایات را ذکر کرده اند. از اهل سنت نیز در صحاح خود مانند صحیح بخاری و مسلم، سنن ابی داود، نسائی، احمد، و سایر جوامع حدیث و کتب تفسیر مانند - آلوسی - آن را ذکر کرده اند.

اختلاف بین مصحف ها

آنچه گفته شد غیر از موارد اختلافی است که بین مصحف عبدالله بن مسعود با مصحف معروف در روایات ذکر شده است. و نیز غیر از موارد اختلاف مصحف ابی بن کعب با مصحف عثمانی است، و همچنین میان خود مصحف های عثمانی است که عثمان دستور داده بود بنویسند و به اقطار بلاد اسلامی آن روز بفرستند.

در زمان عثمان پنج یا هفت مصحف نوشته شده، و به شام، مکه، بصره، کوفه، یمن و بحرین فرستاده شده، و یکی نیز در مدینه نگهداری شده است.

مطابق روایات، همچنین اختلافی از نظر ترتیب میان مصحف های زمان عثمان با مصحف های دوره ابی بکر وجود دارد. (مثلاً سوره انفال در زمان ابی بکر جزو سوره

های مثنایی و سوره برائت جزو سوره های مئین قرار داشت، ولی در زمان عثمان هر دو را جزو سوره های طوال قرار دادند.)

مطابق روایات، همچنین اختلافی در ترتیب سوره ها وجود دارد. روایات حاکی است که ترتیب سوره ها در مصحف عبدالله بن مسعود و مصحف ابی بن کعب غیر از ترتیب در مصحف عثمانی است!

مطابق روایات، اختلاف دیگری در میان قرائت ها وجود دارد، چه قرائت های غیر معروفی است که از صحابه و تابعین روایت شده، که با قرائت معروف اختلاف دارد.

نظرات علامه طباطبائی در رد نظریه تحریف قرآن

علامه فقیه در تفسیر المیزان درباره روایات بالا چنین اظهار نظر کرده است:

۱- فساد ناشی از تمسک به اخبار برای اثبات تحریف قرآن:

تمسک به اخبار برای اثبات تحریف قرآن مستلزم حجیت نبودن خود آن اخبار است. (زیرا با تحریف شدن قرآن دلیلی بر نبوت پیغمبر باقی نمی ماند تا چه رسد به امامان و حجیت اخبار ایشان!)

پس کسی که به اخبار نامبرده استدلال می کند، تنها می تواند به عنوان یکی از مصادر تاریخ به آن تمسک جوید، و در تاریخ هم هیچ مصدري متواتر یا مصدري همراه با قراین قطعی که مفید علم و یقین شود، وجود ندارد، و عقل در هیچ يك از آن مصادر مجبور به قبول نیست، چون هرچه هست، همه اخبار آحاد است، که یا ضعیف در سند است و یا قاصر در دلالت، و یا به فرض صحت سند و روشنی دلالت که در نایابی چون کبریت احمر است، تازه بیش از ظن چیزی افاده نمی کند!

زیرا به فرض اینکه سندش صحیح و دلالتش روشن باشد، لکن ایمن از جعل و دسیسه نیست، چه اخباری که به دست یهود در میان اخبار مسلمین دسیسه شده، آنقدر ماهرانه دسیسه شده که از اخبار واقعی خود ما قابل تمیز نیست، و چنین خبری قابل اعتماد نیست. اگر به سند آنها مراجعه شود، دیده می شود یا مرسلند یا اصلاً سند ندارند و امثال آن!

۲- فساد ناشی از مخالفت اخبار با قرآن:

اینگونه اخبار آیه ها و سوره هائی را نشان می دهند که از قرآن افتاده به هیچ وجه شبیه به نظم قرآنی نیست، و گذشته از اینکه به خاطر مخالفتش با قرآن مردود است! مثلاً در بسیاری از موارد، تفسیر آیه را با خود آیه اشتباه کرده اند. یعنی وقتی امام علیه السلام آیه را خوانده برای تفسیر عبارتی را اضافه کرده، ولی نگفته که آیه چنین نازل شده است! مانند: « یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک (فی علی) »

و حال آنکه روایت نمی خواهد بگوید که (فی علی) جزو قرآن بوده، بلکه می خواهد بفرماید، آیه در حق آن جناب نازل شده است.

۳- فساد ناشی از نفوذ اسرائیلیات:

دسیسه و جعل چنان در روایات شایع بوده که اگر کسی به روایات مربوط به خلقت و ایجاد و قصص انبیاء سلف و امت های گذشته و همچنین به اخبار وارده در تفاسیر آیات و حوادث صدر اسلام، مراجعه نماید، هیچ تردیدی در آن برایش باقی نمی ماند! آری، دشمنان خوب فهمیده بودند که اگر بتوانند به قرآن دستبردی بزنند، و حجیت این قلعه حصین را که جمیع معارف دینی، و سند زنده و جاوید نبوت، و مواد دعوت در آن متحصن است، مختل سازند، امر نبوت حضرت خاتم الانبیاء، بدون کمترین دردمسری باطل می شود، و شیرازه دین اسلام از هم می گسلد، و دیگر بر بنای اسلام سنگی روی سنگ قرار نمی گیرد.

عجب اینکه، اینگونه علمای ساده اندیش دینی که در مقام استدلال بر تحریف قرآن بر می آیند به روایاتی که منسوب به صحابه یا ائمه اهل بیت احتجاج می کنند، هیچ فکر نمی کنند که چه می کنند!

اگر حجیت قرآن باطل شود، نبوت و معارف دینی همه باطل می شود، و می ماند قول يك صحابه که باید نبوت پیامبر و قرآنش را با آن قبول کنیم!!؟

۴- فساد ناشی از سوره ها و آیه های ساختگی:

روایات تحریف، آیات و سوره هائی را سوای قرآن اسم می برد که از نظر اسلوب و نظم هیچ شباهتی به نظم قرآن ندارند.

اگر خواننده خود مراجعه کند، بهتر می فهمد. مثلاً سوره خلع، سوره حقد، سوره ولایت، و غیر آن، که پاره ای از روایات آن را آورده اند، اقاویل و پریشان گوئی هائی است که سازنده اش از نظم قرآنی تقلید کرده، و نتیجه اش این شده که اسلوب عربی مألوف و معمولی را هم از دست داده است، و چیزی گفته که هر طبع و ذوقی از شنیدن آن دچار تهوع می شود!

موضوع قرآن علی علیه السلام

طرفداران تحریف قرآن، روایتی را مورد استدلال خود قرار داده اند که از عامه و خاصه نقل شده است، که علی علیه السلام بعد از رحلت رسول خدا "ص" از مردم کناره گیری کرد و بیرون نیامد مگر برای نماز، تا آنکه قرآن را جمع آوری کرد، و آنگاه آن را از خانه بیرون آورد و به مردم ارائه داد، و اعلام کرد که این آن قرآنی است که خداوند تعالی بر پیغمبرش نازل فرموده است، و من آن را جمع آوری کردم، مردم او را رد

کردند، و قرآن او را نپذیرفتند، و به قرآنی که «زید بن ثابت» جمع کرده بود اکتفاء کردند.

فساد ناشی از قبول نظریه رد قرآن علی «ع»:

- مرحوم علامه طباطبائی در المیزان این نظریه را چنین رد می کند:
- صرف جمع آوری امیرالمؤمنین علی علیه السلام قرآن کریم را، و عرضه داشتن بر اصحاب و نپذیرفتن آنان، دلیل نمی شود بر اینکه قرآنی که آن جناب جمع آوری کرده بود، مخالف با قرآن دیگران بوده است، و از حقایق اصولی دین و یا فرعی آن چیزی اضافه داشته است، و بیش از این احتمال نمی رود که قرآن آن جناب از نظر ترتیب سوره ها و یا آیه های يك سوره، که به تدریج نازل شده است، با قرآن سایرین مخالفت داشته است، آن هم مخالفتی که به هیچ يك از حقایق دینی برخورد نداشته است!
- چه اگر غیر از این بود، و واقعاً قرآن آن حضرت حکمی یا احکامی از دین خدا را مشتمل بوده که در قرآن های دیگر افتاده بوده است، امیرالمؤمنین به آن سادگی از آن دست بر می داشت؟ نه بلکه به طور قطع با آن محاجه می کرد! در تمام احتجاجات امیرالمؤمنین که نقل شده، حتی يك مورد هم نقل نشده که آن جناب درباره امر ولایت و خلافت خود و یا در امر دیگری آیه و یا سوره ای خوانده باشد که در قرآن های خود آنان نبوده باشد، و آن جناب ایشان را به خیانت در قرآن متهم کرده باشد!؟

قرآن و تأیید صاحبان مصحف

کسانی به غیر آن قرآنی که زید بن ثابت به امر ابوبکر و در نوبت دوم به امر عثمان نوشت، قرآن دیگری داشتند، مانند علی علیه السلام، ابی بن کعب، عبدالله بن مسعود؛ چیزی را از آنچه که در قرآن دائر در میان مردم بود، انکار نکردند، و نگفتند که فلان چیز غیر قرآن و یا داخل قرآن شده است!

تنها چیزی که از نامبردگان در مخالفت با آن قرآن رسیده، این است که از ابن مسعود نقل شده که او در قرآن خود، معوذتین (دو سوره قل اعوذ،) را ننوشته بود و می گفت اینها دو حرز بودند که جبرئیل برای رسول خدا «ص» آورد تا حسن و حسین را با آن حرز کند و از گزند حوادث بیمه سازد ولی بقیة اصحاب هم این سخن را از ابن مسعود رد کردند. از امامان اهل بیت علیهم السلام به طور متواتر تصریح شده که این دو سوره از قرآن است!

تحریف یا فراموشی

بحث دیگری وجود دارد که آن را روایات «انساء - از یاد بردن» گویند. این روایات از طریق عامه درباره نسخ و انساء در قرآن وارد شده است، که روایات تحریف به

معنای نقصان و تغییر قرآن را حمل بر آن نموده اند.

یکی از آنها روایتی است که از ابن عباس نقل کرده اند، که گفت:

- از آنجائی که بعضی از آنچه در شب بر رسول خدا "ص" وحی می شد، او در روز فراموش می کرد، آیه - **مَانَسَخُ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِنْهَا أَوْ مِثْلَهَا** - نازل گردید.

از سعد بن ابی وقاص روایت کرده اند که وقتی آیه « **مَانَسَخُ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِهَا...** » را « **مانسخ من آیه او نנסأها...** » قرائت کرد. شخصی اعتراض کرد که سعید بن مسیب آن را « **او نנסها**، » می خواند، تو چرا چنین خواندی؟ سعد گفت: قرآن که بر مسیب و خاندان او نازل نشده، مگر نشنیده ای که خدای تعالی فرماید: « **سَنَقْرُكَ فَلَا تُنْسِي - به زودی برایت می خوانیم تا فراموش نکنی!** » و نیز می فرماید: « **وَإِذْ رُبُّكَ إِذَا نَسِيتَ - به یاد آر پروردگارت را هرگاه که فراموش کردی!** »

(**علامه طباطبائی می فرماید:**)

- مقصود سعد از اشتها به این دو آیه این بوده که خداوند نسیان را از پیغمبر برداشته و دیگر در حق او "ننساها" معنی ندارد، بدین جهت من آن را "ننساها" خواندم که از ماده "نسی" به معنای ترك و تأخیر است.

خلاصه معنای « **مانسخ من آیه**، » این است که آیه را از کار بیندازیم، نه اینکه تلاوتش را نسخ کنیم، و این چنین نسخ در آیات قرآنی هست، مانند: آیه صدقه دادن برای نجوا و بیخ گوشی صحبت کردن، که عملش نسخ شده، و دیگر صدقه دادن واجب نیست، ولی تلاوتش باقی مانده است!

ولی معنی " **او نנסأها**، » این است که آیه را به کلی ترك کنیم، یعنی از میان آنان براندازیم، هم عمل به آن و هم تلاوت آن را متروک سازیم!)

از برخی روایات استفاده می شود که نسخ را در حکم می دانند یعنی حکمش از بین رفته و خودش باقی مانده است، ولی روایاتی که تلاوت آیه را از بین رفته می دانند، مخالف صریح قرآنند!

فصل سیزدهم

ناسخ و منسوخ در قرآن

مستند: آیه ۱۰ و ۱۰۷ سوره بقره «مَنْسَخٌ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِنْهَا أَوْ مِثْلَهَا!»

المیزان ج ۲ ص ۵۷

نسخ یا تمام شدن عمر حکمی از احکام

« ما هیچ آیتی را نسخ نمی کنیم و از یادها نمی بریم، مگر آنکه بهتر از آن و یا مثل آن را می آوریم! مگر ندانسته ای که خدا بر هر چیزی قادر است؟! مگر ندانسته ای که ملك آسمانها و زمین از خداست، و شما به غیر از خدا هیچ سرپرست و یآوری ندارید؟! »

این دو آیه مربوط به مسئله "نسخ" است. معلوم است که "نسخ" به آن معنایی که در اصطلاح فقها معروف است، از این آیه گرفته شده است، یعنی «کشف از تمام شدن عمر حکمی از احکام.»

از نظر آیه نامبرده، نسخ باعث نمی شود که خود "آیت" نسخ شده و به کلی از عالم هستی نابود گردد، بلکه "حکم" در آن عمرش کوتاه است، چون به وضعی وابسته است که با نسخ، آن صفت از بین می رود.

و آن صفت، "صفت آیت" و "علامت بودن" است. پس خود این صفت به همراه مطلب آخر آیه به ما می فهماند که مراد به "نسخ" از بین بردن اثر آیت، از جهت آیت بودنش است، یعنی از بین بردن علامت بودنش، با حفظ اصلش. پس با نسخ "اثر آن آیت" از بین می رود، و اما "خود آن آیت" باقی است، حال اثر آن یا تکلیف شرعی است، و یا هر چیز دیگر!

آیه فوق کلمه "نسخ" و "نسیان" را کنار هم قرار داده است، و چنین معنی می دهد که ما عین يك آیت را به کلی از بین نمی بریم، و یا آنکه یادش را از دلهاي شما نمی بریم مگر اینکه آیتی بهتر از آن یا مثل آن را می آوریم!

آیت چیست؟

و اما اینکه آیت بودن يك آیت به چیست؟ باید گفته شود:

- "آیت ها" مختلفند،
- "حیثیات" مختلفند،

- ” جهات “ نیز مختلفند.
 - بعضی از قرآن آیتی است برای خدای سبحان، به اعتبار اینکه بشر از آوردن مثل آن عاجز است!
 - بعضی دیگر که احکام و تکالیف الهی را بیان می کند، آیات اویند، بدان جهت که در انسانها ایجاد تقوی می کنند، و آنان را به خدا نزدیک می سازند!
 - موجودات خارجی نیز آیات او هستند، بدان جهت که با هستی خود، وجود صانع خود را با خصوصیات وجودی شان از خصوصیات صفات و اسماء حسناي صانعشان حکایت می کنند!
 - انبیاء خدا و اولیاء او نیز آیات او هستند، بدان جهت که هم با زبان و هم با عمل خود، بشر را به سوی خدا دعوت می کنند!
- بنابراین، کلمه « آیت » مفهومی دارد که دارای ” شدت و ضعف “ است.
- بعضی آیات در آیت بودن اثر بیشتری دارند، و بعضی اثر کمتر،
 - بعضی آیات از بعض دیگر در آیت بودن بزرگتر هستند –
- وَلَقَدْ رَأَى مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَى !**
- از لحاظ « جهات » نیز اختلاف آیات وجود دارد:
- بعضی آیات در آیت بودن تنها يك جهت دارند، یعنی از يك جهت نمایشگر و یادآورنده صانع خویشند.
 - بعضی دیگر از آیات دارای جهات بسیارند!

نسخ جهات آیت

با توجه به توضیحات بالا « نسخ آیت » نیز دو جور است –

- ۱- نسخ يك آیت به همان يك ” جهت “ که دارد، مثل اینکه به کلی آن را نابود کند،
 - ۲- نسخ آیتی که از چند جهت آیت است، فقط از يك جهت خاص نسخ می شود، و جهت دیگرش را به آیت بودن باقی بگذارد، مانند آیات قرآنی، که هم از نظر بلاغت آیت و معجزه است، و هم از نظر حکم، آنگاه ” جهت حکمی “ آن را نسخ کند، و جهت دیگرش همچنان آیت باشد!
- آیات منسوخ نوعاً لحنی دارند که به طور اشاره می فهمانند که به زودی نسخ خواهند شد، و حکم در آن برای ابد دوام ندارد، مانند آیه :
- « فاعفوا و اصفحوا حتي يأتي الله بامرہ !
 - فعلاً عفو کنید، نادیده بگیرید، تا خداوند امر خود را بفرستد! «
- که به روشنی می فهماند که حکم عفو، گذشت دائمی نیست، و به زودی حکم دیگر خواهد آمد، که بعدها به صورت حکم جهاد آمد.

مستند: آیه ۶، ۱۰ سوره بقره و بحث روایتی « ما نَسَخْ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِنْهَا أَوْ مِثْلَهَا! »
المیزان ج ۲ ص ۶۷

توضیح علی علیه السلام از آیات ناسخ و منسوخ

امیرالمؤمنین علی علیه السلام بعد از معرفی عده ای از آیات منسوخ، و آیاتی که آنها را نسخ کرده، فرموده است: آیه -

- و ما خلقت الجن و الانس الا ليعبدون!
 - من جن و انس را نیافریدم مگر برای اینکه "عبادت" کنند!
- با آمدن آیه زیر نسخ شده است:
- ولا يزالون مختلفين، الا من رحم ربك، و لذلك خلقهم!
 - و لایزال در اختلافند، مگر آنهایی که پروردگارت به آنها "رحم" کرده باشد، و به همین منظور هم خلق شان کرده است!
- (نقل از تفسیر نعمانی.)

ملاحظه می شود که در آیه اولی "هدف خلقت" را "عبادت" معرفی کرده است. در آیه دومی می فرماید: "هدف از خلقت آنها، رحم کردن"، به آنهاست! آیه اولی غرض از خلقت را "پرستش خدا" معرفی می کرد، در حالی که می بینیم بسیاری از مردم از عبادت او سر باز می زنند، و از سوی دیگر خدای تعالی هیچگاه در هدف های خود مغلوب نمی شود، پس چرا در این آیه غرض از خلقت همگی را عبادت دانسته است؟

آیه دوم توضیح می دهد که:

- خداوند، بندگان را بر اساس امکان اختلاف آفریده است، و در نتیجه لایزال در مسئله هدایت یافتن و گمراه شدن مختلف خواهند بود. این اختلاف دامنگیر همه آنان می شود، مگر آن عده ای که عنایت خاص خدائی دستگیرشان شود، و "رحمت هدایتش" شامل حالشان گردد. و برای همین "رحمت هدایت" خلقشان کرده است!

پس آیه دوم برای خلقت، غایت و غرض و هدفی اثبات می کند، و آن عبارت است از "رحمت مقارن با عبادت و اهداء."

معلوم است که این هدف، تنها در بعضی از بندگان حاصل است، نه در همه، با اینکه آیه اول عبادت را هدف از خلقت همه می دانست، در نتیجه جمع بین دو آیه این می شود که:

- غایت و هدف خلقت همه مردم بدین جهت عبادت است که خلقت بعضی از بندگان به خاطر خلقت بعضی دیگر است، باز آن بعض دیگر هم خلقتش برای

بعض دیگر است ... تا آنکه به " اهل عبادت " منتهی شود، یعنی کسانی که برای عبادت خلق شده اند!

پس این صحیح است که گفته شود:

- « عبادت غرض از خلقت همه است! »

مستند: آیه ۱۰۶ سوره بقره و بحث روایتی « مَانَسَخُ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِنْهَا أَوْ مِثْلَهَا! » المیزان ج ۲ ص ۶۷

ناسخ و منسوخ، و قضا و بداء

ادامه روایات اسلامی درباره آیات ناسخ و منسوخ در قرآن، به موضوع بسیار با اهمیت دیگر می پردازد، که در آن چگونگی ورود انسانها به بهشت و دوزخ مشخص گردیده است:

۱- « امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: آیه -

- و ان منکم الا واردها کان علی ربک حتماً مقضیاً!
- احدي از شما نیست مگر آنکه به دوزخ وارد می شود! و این قضای حتمی پروردگار توست!

نسخ شده به وسیله آیه :

- الذین سبقت لهم منا الحسنی اولئک عنها مبعدون، لا یسمعون حسیسها، و هم فیما اشتهت انفسهم خالدون، لا یحزنهم الفرع الاکبر!
 - کسانی که از ما بر ایشان احسان تقدیر شده، آنان از دوزخ به دورند، و حتی صدای آن را هم نمی شنوند، و ایشان در آنچه دوست بدارند جاودانه اند، و فرع اکبر هم اندوهناکشان نمی کند! «(نقل از تفسیر نعمانی)
- البته توهم نشود که آیه اولی به طور عموم همه را محکوم می داند به این که داخل دوزخ شوند و آیه دومی این عموم را تخصیص می زند و حکم آن را مخصوص کسانی می کند که قلم تقدیر بر ایشان احسان ننوشته است!
- چنین نیست! زیرا آیه اولی حکم خود را قضای حتمی خدای تعالی می داند و قضای حتمی قابل رفع نیست و نمی شود ابطالش کرد. این موضوع با دلیل ناسخ فقط قابل بیان و توجیه می باشد.

(رجوع شود به تفسیر آیه فوق در المیزان (سوره انبیاء آیه ۱۰۱) که در اینجا از

تفصیل آن می گذریم.)

۲- « امام باقر علیه السلام فرمود:

- يك قسم از نسخ ” بداء “ است که آیه -

« يحوالله مايشاء و يثبت و عنده ام الكتاب! »

مشمول بر آن است.

و نیز داستان نجات قوم یونس از این قرار است. « (نقل از تفسیر عیاشی)

وجه مطلب فوق واضح است، چون نسخ هم در تشریح و احکام است، و هم در

تکوین، و نسخ در تکوین، همان ” بداء “ است، که امام فرمود - نجات قوم یونس یکی از

مصادیق آن است!

۳- در بعضی اخبار از ائمه اهل بیت علیهم السلام رسیده که مرگ امام قبلی و قیام امام

بعدي در جاي او را، نسخ خوانده اند.